

برنامه، جهت و هویت مدرن لر: گفتار دوم قومیت یا ایل:

جهانگیر محمودی:

در گفتار پیشین از عامل های پنج گانه ی هویت ساز یاد نمودیم، که نخستین آنرا ساختار پیوندهای اقتصادی و اجتماعی خواندیم و یاد آور شدیم که اگر به خوبی این عامل های پنجگانه را روشن نماییم و ویژگی های آنها به کار بندیم، به جز واپسگرایی چیز دیگری بهره ی ما نخواهد بود. اینکه هویت قومی ما ریشه در ویژگی های نژادی و فرهنگی و تاریخی دارد جای گفت ندارد. لیک بخشی از سرگذشت ما دگرگونی های اقتصادی و اجتماعی و رخ نمودن این گونه از پیوندهای اقتصادی و اجتماعی است، که در کیستی و هویت ما جایگاهی ژرف و پر دوام دارد. بی گمان روش این پیوندهای اقتصادی و اجتماعی اگر با ساز و کار نوین جامعه ی امروزی همسویی نیابد ارزش های برخاسته از پیوندهای کهنه بازنگری بازسازی نشود، هرگز نخواهیم توانست بمانند گروهی سازنده بازیگر سرنوشت خویش باشیم.

باید با نیرومند کردن جغرافیای سیاسی و انسانی خویش و از درون یگانگی و باز گرداندن سازمان همخونی و گسترش دادن آن به همه ی لرها از پراکندگی و ناتوانی این قوم پیشگیری کنیم. یکی از این راه ها دگرگون شدن ایل به قومیت است، ( که پدیده ای مدرن است و ریشه در خویشاوندی و همخونی و هم تباری دارد ) و همچنین دوری گزیدن از ارزش های سازمان خان ورعیت و مانند اینهاست. خان ورعیت سازمانی بود که ما هم تباران بر پایه ی شرایط اقتصادی و اجتماعی ویژه ای پذیرفتیم، که اکنون دیگر نمی توانیم از آن بهره بگیریم. برای جایگزین نمودن آن، باید روند قومیت سازی را پی بگیریم. به سخن دیگر باید ارزش های خویشاوندی را در قالبی نوین بریزیم، تا قوام یافته و سود و سازندگی در پی بیاورد. درباره ی پدیده ی قومیت، دکتر قاسم حسنی چنین می نویسد: «واژه قوم برای ارجاع به گروه هایی استفاده می شود که خود را با اعمال و نظام باورهای مشترک تعیین هویت می کنند.

با تبدیل اجتماعات سنتی (community) به جامعه (society) در ایران، امر ایلی که مربوط به جامعه سنتی بود طی یک فرایند تاریخی به امر قومی تبدیل شد و در واقع با تبدیل شدن به پدیده ای دیگر، خود را در طول زمان استمرار بخشید و فرهنگ، نقشی محوری در این انتقال ایفا کرده است...» نکته ای که در سخن دکتر قاسم حسنی یافت می شود اینست که دگرگون شدن ایل به قومیت بر پایه ی شرایط امروزی کشور و جهان رخ می دهد. از این رو خواسته و یا ناخواسته در این روند حرکت می کنیم. آنچه که مهم است اینکه اراده و اندیشه ی خویش را به گونه ی

دسته جمعی و گروهی برای شتاب و بهره‌گیری سودمند، و بهبود آنچه هست، به آنچه باید باشد، نشان دهیم. اگر می‌خواهیم به این روند شتاب داده و بهره‌ی نیکی از این پویش به دست آوریم، باید کارهای آگاهانه و گروهی خویش را هرچه زودتر آغاز کنیم و مسئولانه در این روند وارد شویم.

پس کار ما شتاب بخشیدن به این روندها شدن از پیوندهای کهنه و بی سود است. در آغاز باید نگرینست که پایه و مایه‌ی بنیادی این دگرگونی کجاست؟ در این پیوند، بل (Bell) می‌گوید: «اقوام می‌توانند علاقمندی‌های مادی را با عواطف به یکدیگر پیوند دهند و همین امر است که چنین اهمیت پررنگی از لحاظ نمادین به آنها می‌دهد.» پس باید کشش‌ها و علاقه‌ی مادی و اقتصادی و اجتماعی خود را بشناسیم و آنچه از یگانگی و پیوستگی پیشگیر است، از میان برداریم و عواطف‌ی خود را تنها به فامیل و بستگان و طایفه و تیره‌ی خود سوگیری نکنیم و این عواطف را به همه‌ی قومیت خویش (بستگان نسبی) و ایران (بستگان سببی) برسانیم تا توان و نیروی سودمندی به دست آوریم. این پایه و مایه‌ی بنیادی دگرگونی از ایل به قومیت است. پیوستگی همه‌ی لرها به کیستی و هویت قومیتی خویش بیرون از هرگونه سلسله مراتب و بستگی‌های طایفه‌ای که بنیادش در روش ایلی است می‌تواند به ما نیروی ویژه‌ای بدهد، تا سودها و بهره‌گیری‌های بسیار در سرنوشت خود و کشور عزیزمان ایران به دست آوریم. در زیرنخست یادی اندک از علت درگیری و ستیز طایفه‌ها می‌نمایم. سپس به گستردگی روش پیشنهادی خویش را بیان می‌کنم.

## علتهای درگیری و ستیز طایفه‌ای:

درگیری و ستیز طایفه‌ای از پدیده‌هایی است که شوربختانه در قوم بزرگ لر به فراوانی دیده می‌شود. در این باره به یادآوری نمونه‌ها نمی‌پردازم. چون بسیار است و همه‌ی لرها در سرزمینی که زندگی می‌کنند، نمونه‌های آن را به چشم دیده‌اند و یا به گوش از دور و نزدیک شنیده‌اند. بهره‌های شوم این ستیزها را می‌توان در پیامدهای زیر دانست:

۱. کشتن افراد.

۲. زخم‌های بسیار و گاه از دست دادن عضوی‌های مهم بدن.

۳. کوچ‌های اجباری و جابجایی گروهی از روستایی که در آن زندگی می‌کنند.

۴. پرداخت هزینه‌های مالی که گاه بسیار سنگین هستند.

۵. طلاق و برهم زدن کانون خانواده‌هایی که با گروه‌های درگیر از بستگان نسبی و سببی هستند.

۶. بی بهره ماندن از نیروی بزرگی که می تواند درس نوشت و نیک بختی لر جایگاه بزرگی داشته باشد.

۷. و...

ستیزه های گروهی که در برخی سرزمین های فرهنگی مشابه ۳۵ درصد کل احکام دادگستری را به خود اختصاص داده (کرمی به نقل از ماوی) و تعداد جرح و قتلها در هر مورد آن از ۱ تا ۵۰ نفر در نوسان بوده است. (استانداری لرستان، ۱۳۷۰: ۶). لرها در سرزمین هایی زندگی می کنند که بسیار حاصلخیز بوده و اگر ستیزه ها و درگیری ها در میان نباشد، می توانند از دارایی ها و خوشبختی های بسیاری برخوردار شوند. لیک این درگیری ها عامل بزرگی است که از میان عامل های دیگر آنها رابه فقر و ناداری و شوم بختی دچار کرده است. نمودار زیر نشان می دهد که سرزمین های لر نشین بیش از دیگران گرفتار این ستیزها هستند:

این نمودار که از دکتر علی رضاییان است. نشانه ی دهشتناکی از گستره ی ستیزهای طایفه ای در سرزمین های لر نشین است. وی درباره ی علت های این ستیزه ها نخست به تعریف این پدیده می پردازد: ... منظور از نزاع جمعی درگیری است که معمولاً با انگیزه های مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بطور محدود و گسترده رو به صورت مسلحانه یا غیر مسلحانه بین عده ای از افراد بوقوع می پیوندد و با خسارات مالی و معنوی همراه می باشد و ممکن است به صورت رسمی یا غیر رسمی بطور نسبی پایان پذیرد و یا با لثبع خسارات وارده خود منشا درگیریهای دیگری گردد و تا مدتها به اشکال مختلف ارائه یابد (استانداری لرستان، ۱۳۷۰: ۱۳) نزاع بطور اعم و صورت جمعی آن بطور اخص در هر جامعه ای همیشه بعنوان یکی از مسائل اجتماعی مطرح بوده است و در صورتیکه عمومیت پیدا نموده و موجبات جریحه دار شدن افکار عمومی گردد بعنوان یک جرم از لحاظ جامعه شناختی بدان پرداخته می شود.

کما اینکه طبق قانون مجازات اسلامی هر گونه درگیری و نزاع جمعی از لحاظ قانونی جرم بوده و طبق ماده ۶۱۵ - هرگاه عده ای با یکدیگر منازعه نمایند هر یک از شرکت کنندگان در نزاع حسب مورد به مجازات زیر محکوم میشوند ... وی که به بررسی این پدیده در شهرستان دلفان و ساکنان نورآبادی آن می پردازد. در زیر جدولی که درباره ی علت های ذهنی ستیزه می آورد می نویسد: ... آمار جدول فوق نشان می دهد که ۷۳/۶ درصد پاسخگویان در حد زیاد و خیلی زیادی نسبت به طایفه خویش احساس وابستگی می نمایند.... سپس درباره ی متغیر احساس مسئولیت درباره ی طایفه می نویسد: ... آمار جدول فوق نشان می دهد که ۱/۷۷ درصد پاسخگویان در حد زیاد و خیلی زیادی نسبت به طایفه خویش احساس مسئولیت می نمایند. .. وی پس از به میان آوردن چند جدول می نویسد: ... آمار و ارقام بدست آمده حکایت از آن دارد که به لحاظ اهمیت دادن به طایفه و خصوصاً خانواده (در سطح

گسترده) درجه انسجام اجتماعی در این جامعه بسیار قوی بوده که علیرغم کارکرد مثبت آن همواره یکی از عوامل تاثیرگذار بر وقوع نزاع های دسته جمعی می باشد. تحقیقات پیشین نیز مویدا این مهم است که " بین خاص گرائی فرهنگی و وقوع نزاع جمعی در سطح یک درصد خطا رابطه معنادار وجود دارد ". (استانداری لرستان، ۱۳۷۱: ۱۰۰).

این ویژگی کم و بیش به گونه ی یکسان در همه ی قوم لر هست. به گفته ای مشت نمونه ی خروار است. گرفتاری بزرگ اینست که لر به طایفه ی خویش بیش از قوم اهمیت می دهد. تا آنجا که در راستای نابودی قوم گام برداشته است. می توان گفت این بیماری ریشه گرفته از گونه ای گرایش افسار گسیخته به فرد گرایی و اندیویدوئالیسم در قوم لر است. این فرد گرایی روز به روز قوم را تا مرز نابودی پیش می راند. روزی هم خواهد رسید که خانواده ی هسته ای هم بی ارزش خواهد شد. اکنون منافع فردی در پناه طایفه پی گیری می شود. روزی خواهد رسید که ستیزه ها بیش از هر چیز در میان خانواده های هسته ای و فردها خواهد بود. چنانچه دورنمایش دیده می شود. ستیزه ها و دشمنی ها در کشور شرقی ما هرگز باروش های غربی از میان نمی روند. بلکه نیاز است که روش های ویژه ی شرقی با کمک از روش های سودمند غربی پایه و بنیاد کار باشند.

روش پیشنهادی ما:

درباره ی از میان بردن ستیزه ها و درگیری های طایفه ای پیشنهادهای گوناگونی شده است. لیک در اینجا تنها به پیشنهادی می پردازم که به گمان ما می تواند به گونه ی بنیادی این گرفتاری را درست کند و این دردها را درمان نماید. به باور نگارنده نیرومند ساختن پیوندهای قومی به شیوه ای که در این گفتار به آن پرداخته شده می تواند به گونه ی شگفت انگیزی پیوندها در میان هر قومیت و همچنین در سراسر ایران را بهبود بخشیده و گرفتاری ها را از میان برده و راه را برای توسعه و پیشرفت کشور و هر قوم را در پر تو امنیت اجتماعی و سیاسی هموار سازد.

راهی که همراه با پیوستگی و دلبستگی هر قوم به یکدیگر و به قوم های دیگر است. از این رونخست؛ به روشن کردن پدیده ی خویشاوندی و همخونی یا شعب می پردازم، تا از رهگذر آن انگاره ها و باورهای بایسته به دست آید. یکی از بهره های مهم این روش نیرومند سازی قوم در برابر شرایط ویژه ی اقتصادی و اجتماعی و دگرگونی به شرایط نوین است. باید گفت؛ ویژگی خویشاوندی در قوم چه در گذشته و رفتار کهن آن در چهره ی ایلی و چه اکنون در پدیده ی مدرن قوم به یکسان وجود دارد. تنها گاه شرایط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در روند تاریخی، سبب پیدایش گونه های نو یا کهنه می شود. و همچنین گاه علت سستی یا نیرومندی این پیوندهاست. سپس به روش قوام بخشیدن قومیت در بخش های پسین این گفتار که همان صله ی ارحام است، خواهیم پرداخت. البته روش های اجرایی و عملی بیشتر

در گفتار ششم بررسی می شود. در بهره ی نخست این بخش درباره پدیده ی خویشاوندی و همخونی از گفتار دوم، دیدگاه علمی و در بهره ی دوم آن دیدگاه اسلامی به میان می آید.

### بررسی دیدگاه واکر کانور درباره ی عاطفه های قومی:

در اینجا به بررسی این حقیقت می پردازیم که آنچه به نام دیدگاه های علمی درباره ی قومیت در میان نخبگان علمی شهره است، آنچنان از حقیقت بهره ای ندارد. بنابراین بهره ی نخست رابی آنکه به خواسته های قوم لرنگاهی ویژه داشته باشیم، بررسی می نمایم. زیرا سخنی در پیوند با همه ی قوم ها ست. بنابراین بررسی ما در اینجا به همه ی قوم ها پیوندمی خورد. به راستی احساس و عاطفه ی قومی و فداکاری که جان و دارایی را در راه آن می بخشند، نشانه ی آشکاری از زنده بودن پدیده ی قومیت است. زیرا رویدادهای گسترده که بارها از سوی قومیت پدید آمده، درستی این سخن را هویدا می سازد. هر چند بسیاری از دیدگاه های علمی خواهان انکار آن هستند. در این باره واکر کانور در نوشتار «ملی گرایی قومی» جایگاه قومیت را در رویدادها روشن کرده و نادرستی دیدگاه های علمی در سه جهان را نشان می دهد: ...تعداد پژوهشگرانی که می توانند به حق ادعا کنند که ظهور ملی گرایی قومی را در جهان پیش بینی کرده یا نشانه های اولیه آنرا دریافته اند، اندک است. در جهان اول، این گرایش وجود دارد که کشورها را در کل دولت های ملی به شمار آورند تا دولت های چند قومی یا چند ملیتی، و فرض می شود جنگ جهانی دوم، به ملل اروپای غربی باوراند که ملی گرایی عنصری بسیار خطرناک است که در عصر جدید باید امری کهنه و فرسوده تلقی شود.

از این رو موج آینده هويت اروپایی رایک هويت فراملی، فراکشوری خوانده اند. در خصوص جهان دوم (دوران شوروی)، ادعا می شود که دستگاه بسیار موثر قدرت و القای ایدئولوژی مارکسیست، لنینیستی را پذیرفته اند، و منج ربدان گردید که توده ها به انترناسیونالیسم پرولتاریایی یا فراملی نگری کارگری روی بیاورند. تحلیل گران جهان سومی نیز ناهمگونی قومی را کم و بیش نادیده گرفته و یا آن را صرفاً یک پدیده زودگذر تلقی کرده اند. در گذشته توسعه سیاسی ملت سازی محسوب می گردید. اما حامیان این تئوری به ندرت بیان می داشتند که چگونه یک آگاهی ملی واحد در بین عناصر متفرق به وجود خواهد آمد... همان... پرسش اینست که چرا این پدیده و رویدادهای ویژه آن رخ می دهد؟

به سخن دیگر «اختلاف شدید بین تئوری و واقعیت را چگونه باید تبیین کرد؟»... همان... پاسخ این پرسش را «واکر کانور» در هفدهم فراز بیان می نماید. به باور وی عامل بنیادی، ذهن ها و پیش فرض هایی است که در چارچوب تئوری های علمی گفته شده اند که بهره ی آن ندیدن و نشناختن حقیقت و واقعیت است. چنانکه می نویسد: ... تمامی

این رهیافت هارامی توان به منزله تمایل پیوسته دانش پژوهان به آنچه که قبلا تحت عنوان مبالغه ناروای نفوذ مادیگری بر امور انسانی خواندیم به باد انتقاد بگیریم. همچنین می توان آنها را در حکم نمونه هایی از گرایش به کاربرد غلط رهیافت های نظری مثل نظریه مربوط به گروه های فشار، تئوری نخبگان، و تئوری وابستگی متهم کرد. بر همه این نظریات از لحاظ تجربی نیز انتقاد وارد است.

مشهورترین حامی تئوری استعمار داخلی، یعنی مایکل هکتر، اخیرا از حمایت خود دست برداشت و علت این امر را محدودیت قدرت توضیح دهندگی در نظریه مزبور اعلام کرد. اما صرف نظر از همه این انتقادات، بزرگترین ایراد، ناتوانی آنها در نشان دادن عمق احساسی هویت قومی ملی و فداکاری های جمعی است که به نام آن انجام پذیرفته است. توضیح رفتار بر اساس گروه های فشار، جاه طلبی های نخبگان و یا نظریه انتخاب عقلانی هیچ کدام نمی تواند، شور و هیجانی که کردها، تامیل ها، باسک ها، کرواسی ها، ایرلندی ها و گروه های فلسطینی (در متن تروریست های فلسطینی آمده است) را برمی انگیزاند، توجیه کند. همچنین هیجانی را که باعث کشتار بنگالی ها به دست آسامی ها یا پنجابی ها به دست سیک ها می شود نیز نشان نمی دهد.

به طور خلاصه، این تبیین ها برای فهم رفتارهای الهام گرفته از ملی گرایی قومی ناتوان هستند... همان... بنابراین باورهای شبه علمی به گونه ی بنیادی از شناخت پدیده های قومی جلوگیری می کنند. برای نمونه درباره ی نظریه نخبگان باید گفت که این تئوری پس از واقع شدن حادثه های قومی به تحلیل این رویداد می نشیند. در حالیکه این پدیده پیش از آن در جان و دل اهل قوم شکل گرفته است و رهبران قومی پیش از تحلیل گران رویداد فریاد و احساس قومی شکل گرفته در نهاد مردم را می شنوند که چه می خواهند. آنها با درک این حس به سازماندهی آن می پردازند و به آن جهت می دهند و پس از آن است که تحلیل گران وارد کارزار می شوند و تحلیل خود را به میان می آورند. نبود آگاهی نسبت به رویدادهای پیش از آن سبب پیدایش دیدگاه هایی مانند تئوری نخبگان است. از این رودر زیره هفده فراز یا علت می پردازیم که نشان دهنده ی چگونگی اشتباه این دیدگاه هاست. تا از پس آن به شناخت درست پدیده ی قومی برسیم. پدیده ای که از درون قوم می جوشد و ریشه در روانشناسی قومی دارد.

علت اول: بهره گیری نامناسب از واژه های مهم و تعیین کننده:

واکر کانورمی نویسد: ۱. استفاده نامناسب از واژه های مهم، نتیجه ی این کار عبارت بود از: گرایش به یکی دانستن ملی گرایی با وفاداری به دولت (میهن پرستی) و نتیجه، گمان این که دولت در هر گونه آزمون و وفاداری مردم به دولت، کامیاب بیرون خواهد آمد... همان... آری حب الوطن و میهن دوستی به ویژه در برابر دشمنان بیرونی کار آیی دولت را افزون می کند. لیک دولت ها نمی توانند در برابر ملی گرایی قومی کارایی قابل پذیرشی داشته باشند.

زیرا به سبب ذهنیت تئوریک، به ویژه دیدگاه هایی که باور دارند پدیده ی قومیت در پیوند با دوره های گذشته ی بشری است، کوشش شده احساس های مردم به قومیت و ملی گرایی قومی را با پدیده های دیگر اشتباه بگیرند. در این باره اشتباه در کاربرد میهن دوستی به جای ملی گرایی یا وفاداری به پدیده ی دولت به جای آن موجب کاربرد نامناسب این واژه است. درباره ی میهن دوستی میتوان گفت که این اشتباه ریشه گرفته از نبود شناخت درست از ماهیت و هویت غیر سیاسی آن است. به درستی میهن دوستی گرچه از ارزش های انسانی است لیک به هیچ روی با پدیده ی سیاسی ملی گرایی یکی نیست.

دکتر پیروز مجتهدزاده در این باره می نویسد: ... مفهوم «میهن» از انگیزه های سیاسی دور است و از حد غریزه ای طبیعی خارج نمی شود. میهن خواهی و میهن دوستی تا آن اندازه ای طبیعی است که جنبه ای الهی پیدامی کند و به گونه مقدس درآمده است. چنانکه در اسلام آمده است «حب الوطن من الایمان = میهن دوستی از ایمان است» ایمان به خداوند بزرگ و بالاتر و برتر. (ایده های ژئوپولیتیک و واقعیت های ایرانی، دکتر پیروز مجتهدزاده، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۴۷) ملی گرایی پدیده ای جدا از میهن دوستی و حب الوطن است. پس هنگامی که مردم در برابر دشمنان بیرونی ایران از در ستیز و جنگ درمی آیند با انگیزه ی میهن دوستی و حب الوطن به پشتیبانی از دولت خویش می پردازند. لیک ملی گرایی قوم ها در برابر هم یا در برابر قوم های بیرون از ایران ریشه در همخونی و خویشاوندی قومی دارد و هر آینه پدیده ای سیاسی است.

از این رومی توان گفت که ملی گرایی پدیده ای جدا از میهن دوستی و پشتیبانی از دولت ملی است. بنابراین میهن دوستی سبب یگانگی و وحدت در برابر دشمن بیرونی است. لیک ملی گرایی قومی اگر در چارچوب درست خویشاوندی و صله ی ارحام قرار نگیرد، و بودن آن انکار شود. بنابراین بروز آن با شناخت نادرست درک شده و به جای سوگیری درست در برابر آن سرکوب می شود. این شیوه سبب پیدایش بحران ها و گرفتاری های بزرگ برای کشور خواهد شد. پس باید بکوشیم بزرگی و اهمیت آن را به نیکی بشناسیم.

سپس راه حل های شایسته ای برای آن پیاده کنیم. در اینجا به بخش هایی از یک پژوهش میدانی که در وزارت کشور انجام شده، خواهام پرداخت. در پژوهش یاد شده آمده است: ... هویت قومی یکی از مهمترین هویت جمعی ایرانیان است. نتایج مطالعات تطبیقی اقوام هشت گانه کشور نشان می دهد که احساس دلبستگی و مباحث نسبت به عناصر عادی قومی به ویژه مذهب و زبان در نزد همه ی اقوام بالاست... (قوم مداری در ایران، ص ۳) پژوهش یاد شده درباره ی احساس تعهد قومی در میان اقوام هشتگانه از جمله فارس هامی نویسد: ... یکی از نکات اساسی که مطالعه ی احساس تعهد قومی و ملی را در ایران با اهمیت می سازد.

درک مراتب این دونوع تعهد یعنی تعهد به اجتماع قومی در مقابل تعهد به اجتماع ملی است. در این معنائسجام و یک پارچگی ملی محصول تعادل در مناسبات اجتماع قومی و ملی تلقی می گردد. احساس تعهد قومی بیانگر احساس وظیفه و مسئولیت در حفظ و حراست از مرزهای فرهنگی یا نماد قومی است. در مطالعه تطبیقی اقوام هشتگانه کشور که با هدف شناخت رابطه هویت های قومی و هویت ملی در ایران انجام گرفته احساس تعهد قومی در نژدهشت قوم عمده کشور مورد سنجش قرار گرفته است.

داده های تحقیق پیش روی ما حاصل مصاحبه ی حضوری با ۴۰۰۲ نفر افراد ۱۸ ساله و بالاتر ساکن در ۳۰ نقطه شهری کشور است که در یکی از اقوام هشت گانه آذری، بلوچ، ترکمن، طالش، عرب، فارس، کرد، و لر عضویت داشته اند. این افراد ۵۵ درصد مرد و ۴۵ درصد زن هستند. از لحاظ قومی ۳۲/۸ درصد پاسخگویان آذری، ۶/۶ درصد بلوچ، ۲/۵ درصد ترکمن، ۲/۵ درصد طالش، ۵ درصد عرب، ۱۷/۴ درصد فارس، ۱۶ درصد کرد و ۱۶/۲ درصد لر هستند. (همان ص ۸).

پژوهشگران بالاجدولی از میزان تعهد قومی در قوم های هشت گانه ارائه میدهند که در زیر به نظر خوانندگان فرهیخته می رسد:

جدول شماره ۱ اما راجزاء احساس تعهد قومی (همان، ص ۹۸)

در مجموع اقوام هشت گانه کشور (تعداد پاسخگو ۴۰۰۲)

| ردیف | گویه های احساس تعهد قومی                          | تعداد | میزان موافقت (درصد معتبر) آماده ها |       |      |       |              |                      |    |
|------|---|-------|------------------------------------|-------|------|-------|--------------|----------------------|----|
|      |   |       | کاملاً موافق                       | موافق | مردد | مخالف | کاملاً مخالف | انحراف میانگین معیار |    |
| ۱    | من برای سربلندی قوم خود از هیچ کوششی دریغ نمی کنم | ۳۹۸۵  | ۴۱/۱                               | ۴۵/۵  | ۸/۷  | ۳/۸   | ۱            | ۸۰                   | ۲۱ |

|    |    |     |     |      |      |      |      |   |   |
|----|----|-----|-----|------|------|------|------|---|---|
| ۱۹ | ۸۴ | ۰/۷ | ۲   | ۴/۲  | ۴۳/۱ | ۴۹/۱ | ۳۹۹۱ | من وظیفه قومی خود می دانم که کارم رابه درستی انجام بدهم       | ۲ |
| ۱۸ | ۸۴ | ۰/۶ | ۲/۷ | ۵/۱  | ۴۵/۵ | ۴۶/۹ | ۳۹۸۹ | من همواره نسبت به سرنوشت قوم خود احساس وظیفه می کنم           | ۳ |
| ۲۴ | ۷۶ | ۱/۵ | ۷   | ۱۳/۶ | ۴۲/۲ | ۳۵/۷ | ۳۹۹۱ | من برای دفاع از سربلندی قوم خودم حاضرم از مالم بگذرم          | ۴ |
| ۱۸ | ۸۳ | ۰/۴ | ۸   | ۵/۶  | ۴۸   | ۴۳/۴ | ۳۹۸۱ | من در انجام کار، نسبت به قوم خودم احساس مسئولیت می کنم        | ۵ |
| ۲۶ | ۷۳ | ۲/۷ | ۸/۵ | ۱۷/۱ | ۳۷/۱ | ۳۴/۶ | ۳۹۸۳ | من برای دفاع از قوم خودم، حاضرم از جانم بگذرم                 | ۶ |
| ۱۸ | ۸۴ | ۵   | ۱/۳ | ۵/۹  | ۴۵/۱ | ۴۷/۱ | ۳۹۸۶ | من وظیفه خود می دانم که از تاریخ و فرهنگ قومی خود پاسداری کنم | ۷ |

بانگاه به گزارش بالا روشن است که احساس تعهد قومی در همه ی قومیت های ایران و از آن میان قومیت مرکزی وجود دارد. این احساس تعهد نیز تا هزینه کردن جان و دارایی است. باید افزود که این احساس تعهد (بانگش به علت

یکم ازدیدگاه واکرکانور) به گونه ای است که جایگاه قومیت را (به ویژه در قومیت مرکزی) در شکل گیری ارزش های ملی بسیار مهم می نماید.

علت دوم: سوء تفاهم در درک ماهیت ملی گرایی قومی:

واکرکانور در بخش دیگری از نوشتار خویش درباره ی عامل ناهمسویی تئوری هایی که ناتوان از شناخت رویدادهای قومی هستند به روشن نمودن علت دوم پرداخته، می نویسد: ... ۲. سوء تفاهم در درک ماهیت ملی گرایی قومی که منجر به دست کم گرفتن نیروی احساسی آن شده؛ نتیجه ی مهم این امر عبارت بود از: نسبت دادن ناهمگنی قومی به چیزهایی مثل زبان، مذهب، رسوم، نابرابری اقتصادی یا پدیده ی محسوس دیگری و در نهایت عدم درک و بررسی ماهیت واقعی و قدرت احساسات قومی. (ملی گرایی قومی، واکرکانور، ص ۲۳۶ و ۲۳۷) دست کم گرفتن نیروی احساسی قومی، این بزرگترین عامل در برداشت از دگرگونی های یادشده است که مدیران رابه کثر راهه می کشاند. سکوت و به میان نیوردن آن نیز کارساز نیست. زیرا هر از گاهی سربرآورده و رویدادهای بزرگ و کوچک می آفریند.

علت سوم: مبالغه ی ناموجه در مورد نفوذ مادی گرایی بر امور انسانی:

علت سوم ناهمسویی تئوری های رایج درباره ی رویداد های قومی با واقعیت ها از نگاه واکرکانور چه می باشد؟ و در این باره می نویسد: ... ۳. مبالغه ی ناموجه در مورد نفوذ مادی گرایی بر امور انسانی، بر آید این امر عبارت بوده از: فرض صریح یا ضمنی این که، سرچشمه ی اختلافات قومی ملاحظیات اقتصادی است، و چنان چه شرایط زندگی یک اقلیت قومی به طور واقعی و نسبت به سایر اقشار جمعیت کشور بهبود یابد، آن اقلیت کم رنگ خواهد شد ... همان... انسان (وبه پیروی از آن گروه های انسانی و از جمله قومیت ها که از گروه های ریشه دار انسانی هستند) گرچه به نیازهای اقتصادی اهمیت فراوانی می دهند.

لیک ارزش احساس های ریشه گرفته از همخونی قومی به اندازه ای است که گاه انسان برای آن آماده ی جانفشانی است. زیرا آنچه که (من) و (هویت) و (هستی) اوست، از نگاه او در خطر است. پس برای این من نفسانی و خویشاوندی آماده است که من فیزیکی خود را از دست بدهد. هنگامی که اندیشه ی خود را متوجه ی ژرفای این احساس ها می کنیم با اندکی تأمل در خواهیم یافت که هنگام بروز این عاطفه ها باید به راه حل های متناسب با آن پرداخت. پس

در این راه هرگونه کوشش برای بهبود اوضاع اقتصادی گرچه سودمند است ولی می تواند در اصلاح رابطه ی قومیت های پیرامونی و مرکزی سودمند باشد،

لیک در نزد قومیتی که برای خویشتن بر اثر احساس قومی هویتی مستقل خواهان است و از درهم شدن هویت خویش در هویت ملی بیمناک می باشد، این کوشش ها چیزی جز بهبود روابط پیرامون بامرکز نیست، که نیروهای مرکز گریز از آن درستیز بامرکز بهره می گیرند و به مانند زنی که می خواهد از شوهر طلاق بگیرد، همه ی پول و امکان های شوهر خود را علیه خودش به کار می گیرند. یعنی در چنین گروه مرکز گریزی دارای ها توان بیشتر یعنی نیرومند شدن بیشتر در برابر دولت مرکزی است. پس باید کمک بیشتر همراه با پیکار سودمندی بامرکز گریزی باشد. بنابراین سیاست عدالت محوری در جمهوری اسلامی در مورد همه ی قشرها و قومیت ها بایستی اجرا گردد و نابرابری ها بایستی از میان برود اما نباید آن را ابزار پیکار برای کم رنگ کردن احساس هویت خواهانه ی قومی بشناسند. زیرا چنانچه گفته شد پاسخ به نیازهای اقتصادی برای حل مشکلات قومی به جای کم رنگ کردن آن سبب کارآیی و پیرنگ تر کردن مرکز گریزان خواهد شد. سیاست پیکار با مرکز گریزی باید بر پایه ی سیاست صله ی ارحام نسبی و سببی درهمه ی قوم ها پی گیری شود.

### **علت چهارم: پذیرش نادرست وبی چون وچرای اثر تماس های گروه های قومی در آگاهی افزونتر به مشترکات طرفین**

در اینجا به ارزیابی جایگاه علت چهارم در نا همسویی تئوری های رایج با واقعیت های قومی می پردازم. در این باره واکر کانورمی نویسد: ... ۴. پذیرش بی چون وچرای این فرض که تماس های بیشترین گروه ها منجر به آگاهی افزونتر به مشترکات آنها می شود، به جای آنکه توجه آنها را به وجوه تفریق متمرکز سازد. نتیجه ی مهم این امر عبارت بود از: تصویری خوش بینانه مبنی بر این که افزایش تماس و پیوندها بین گروه ها روابط هماهنگ پدید می آورد. برای نمونه همانگونه که در نظریه ی جریان مبادلات بازتاب داشت... همان... آنچه خواست واکر کانور است اینکه نباید این باور را قطعی دانست و گرنه نمی توان اثر سودمند آن را در پاره ای انکار نمود، چنانچه نمی توان اثر زیانبار آن را در پاره ای دیگر نادیده انگاشت. درباره ی اثر سودمند این تماس زیر عنوان «سنکریتیسم تاریخی» پژوهش هایی انجام شده است که در اینجا یاد از پژوهش خانم دکتر فهیمه حسین زاده درباره ی منطقه ی جاجرم از توابع بجنورد می نمایم. وی در این باره می نویسد: ... در بسیاری از مناطق ایران، گروه های محلی یا منطقه ای شکل گرفته اند که کارگاه محصول آمیختگی چند قومی هستند، مانند ساکنان منطقه جاجرم از توابع بجنورد در شمال خراسان.

مشترکات الگویی در خصوص آیین های مذهبی و برخی الگوهای بوم شناختی این منطقه، صف آراییی متشکل مردم در برابر اهالی شهر گرمه و دفاع از برتری سیاسی-اجتماعی جاجرم نسبت به گرمه-در جریان یکی شدن این دو شهر و نام گذاری شهرستان جدید این توهم رابه وجود می آورد که با جامعه ای همگن و بعضا قومی مواجه هستیم. بسیاری اشتراکات فرهنگی از قبیل: زبان، آیین مذهبی، الگوهای همیاری، پوشش و مسکن وجهه ای وفاقی به این جامعه بخشیده است.

ولی دقت بیشتر در خصوص ویژگی های این جامعه مشخص می کند که مرزبندی های خویشاوندی میان مردم در واقع نوعی مرزبندی های طایفه ای یا به عبارت بهتر، مرزبندی های قومی است. در حقیقت افراد این جامعه گروه های قومی ای بوده اند که به لحاظ همجواری و همزیستی در یک سنکریتیسم تاریخی به الگوهای مشترکی دست یافته اند؟ در حالی که-پس از چند قرن-هنوز میان خود قائل به وجود مرزبندی هایی خونی و قومی هستند... (گروه های ایران، تفاوت ها و تشابه ها، دکتر فهیمه ی حسین زاده، مجله فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۸ ص ۵۲)

به سخن دیگر وجود تماس هانه تنها به مشترکات رهنمون می شود بلکه خود مشترکاتی می آفریند یا الگوهای مشترکی می سازد. چنانچه در خوزستان به ویژه در شهرهایی که عرب و عجم در کنار یکدیگر زندگی می کنند الگوهای مشترکی برای زندگی در میان است. گرچه این الگوها بانگاه به توصیف های خانم دکتر فهیمه ی حسین زاده از منطقه ی جاجرم از سویه ی توانایی برای ساختن همبستگی میان قوم ها کمتر است. اما تا آنجا که هر انسان بی طرف که در میان این دو قوم زندگی می کند می تواند با چشم دل و خرد ببیند به علت های گوناگون از این میان مذهب، تاریخ، دغدغه ها و مشکل های مشترک، و تا اندازه ی گسترده ای فرهنگ و ارزش های مشترک می تواند الگوهای توانمندی برای همزیستی و همبستگی بیافریند.

البته به شرطی که کوشش های بنیادی برای شناخت مانع های این همبستگی از سوی نخبگان و مردم در میان باشد و اراده ی کافی برای از میان بردن این مانع ها در بیشتر مردم ایجاد شود. لیک چنانچه خانم حسین زاده یاد آور شد تا کید بر مرزبندی های خونی و قومی ماندگار خواهد بود. این واقعیت بسیار جدی را نیز نباید فراموش کرد که مانع های همبستگی به آن اندازه نیرومند هستند که گاه رویدادهای بزرگ می آفرینند. می توان گفت که اثر این مانع ها به اندازه ای است که تماس ها و بودن قومیت هادر کنار یکدیگر خود به گونه ای شدت بخش ستیز ها و جدایی هاست. برای نمونه بر پایه ی برخی ذهنیت های دروغین در میان عده گسترده ای از هموطنان عرب این باور هست که عجم ها غاصب هستند و سرزمین خوزستان به دست عجم ها و دولت عجم پیوسته است. شمار می شود.

چنانچه برخی از عجم‌ها با واژه‌هایی مانند صهیونیسم و اسرائیلی و مجوس‌یاد می‌کنند. کوشش برای روشن شدن حقیقت در این باره بسیار کارساز است. نگاه ملایم تر در میان این قوم باور دارد که عرب‌ها قومیتی از قوم‌های ایران هستند. لیک مهاجرت‌های بی‌رویه موجب از میان بردن امکان زندگی آنها شده است. پس این دسته از عرب‌ها بیشتر ساکنان عجم‌را که در کنار آنها زندگی می‌کنند عامل بنیادی وضع ناخوشایند خود می‌دانند. پس باید گفت به جای اینکه تماس‌ها ابزاری برای سنکریتیسم تاریخی شود آهسته آهسته ابزاری برای برخورد بیشتر و ژرفا بخشیدن به شکاف قومیتی می‌گردد. هواداران این گونه باور در میان عرب‌ها بیشتر هستند. این ذهنیت در کنار عامل‌های شدت بخش دیگری جای سودمند شناساندن تماس‌ها میان قوم‌های عرب و عجم، سبب شکاف بیشتر است.

### علت پنجم: قیاس نادرست از تجربه‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا

علت پنجم در نبود تطبیق تئوری‌ها با واقعیت‌های قومی چنانچه واکر کانور مورد تاکید قرار می‌دهد قیاس نادرست از تجربه‌ی آمریکا و تعمیم آن به کلیه‌ی کشورهای چند قومی است. در این باره واکر کانور می‌نویسد: ... ۵- قیاس نادرست از تجربه‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا، نتیجه مهم این امر عبارت بود از: مفروض دانستن این که تاریخ فرهنگ پذیری و همانند شدن در داخل یک جامعه‌ی مهاجرپذیر، روندی است که در کشورهای چند قومی یا چند ملیتی نیز تکرار خواهد شد... (ملی‌گرایی قومی)... در این باره لازم به یادآوری است که این گونه تجربه‌ها سبب شده که برخی از کشورهای باور نمایند بدون توجه به ریشه‌های این دگرگونی در آمریکا می‌توان از آن به سود شرایط خویش بهره‌براداری نمود.

لیک شرایط درون آمریکا به گونه‌ی ویژه بود که باعث هضم و جذب مهاجرین در فرهنگ خود می‌شد. در این باره موریس دوورژه استاد کرسی علوم سیاسی در دانشگاه سوربن فرانسه می‌نویسد: ... برخی دولت‌ها دارای جمعیت مرکبی هستند که از چندین گروه متمایز زبانی، مذهبی، سنتی و نژادی تشکیل یافته‌اند... گاهی این امر تنها یک وضع موقتی است که به شدت مهاجرت و تخصیص تنوع یافته آن بستگی دارد. مقصد اصلی مهاجران مستحیل شدن کامل در اجتماع ملی است. حالت ایالات متحده آمریکا در قرن نوزدهم که افرادی از چهار گوشه‌ی جهان در بوته‌ی زرگری آمریکایی به هم پیوستند بهترین و قابل توجه‌ترین مثال‌هاست.

با این حال ادغام، به ویژه در مورد نژادهای رنگین (و همچنین نیز در مورد ایتالیایی‌ها، ایرلندی‌ها، کلیمیان، و جز این‌ها که گروه‌های نژادی همگن را تشکیل می‌دهند و غالباً نقش سیاسی بزرگی ایفا می‌کنند) کامل نیست. از سوی دیگر، برخی پدیده‌های سیاسی در مراحل گوناگون همگونی مشاهده شده‌اند. بعد از اینکه آمریکایی‌ها این پدیده

تابعیت آمریکادرآمدند غالباناسیونالیسم پرخاشگرانه ای بروز می دهند که درعین حال مویداراده ی آنها درموردآمریکایی شدن وشک عمیق آنان درباب واقعیات است.

هنوزناسیونالیسم غالباً نزدفرزندان آنان بسیارزنده است،چراکه زبان اصلی خودرابه دورمی اندازندوازلهجه ی پدر ومادر خودوهمچنین باقی مانده ی رفتارخارجی آنان بدشان می آید.سپس ،این پرخاشگری به تدریج آرام می شود.درموارددیگر،وضع ،«چندجماعتی»قابل دوام است.هرگروهی باهمگونه شدن به مخالفت برمی خیزدوواصلت خودراحفظ می کند.مثال های متعددی نشان می دهدکه این امر باتشکیل ملل بسیارمتحدوبسیارهمگونه که احساس وطنی آنها بسیارزنده است معارض نیست. ولی به طورکلی باید به ساخت های باخصیصه ی چندجماعتی بودن توجه داشته باشد.....هنگامی که اختلاف ابعادقابل توجهی بین اجتماعات وجوددارد، یااینکه یکی ازآنها دراقلیت شدیدی قرارداردومساله عموماطوری است که حل آن ازنظرسیاسی بسیاردشوارتراست، لذاگروه اقلیت ازبیم غرق شدن دراجتماع اکثریت ،برآن می شودکه ویژگی خودراافزون کند.ماندهمیشه پرخاشگری وناشکیبایی نتیجه ی ضعف عمیق است .

اگراین اقلیت همسایه ی یک دولت بزرگ باهمان تمدن ،همان زبان وهمان نحوه ی زندگی باشد،مساله بازم پیچیده تراست.اگراقلیت بردولتی خارجی تکیه کندتادربرابردولتی که بدان وابستگی داردازخوددفاع کندیآگاهی برای تخریب آن اقدام نماید،خطربزرگ است دراین باب اقدام اقلیت آلمانی سوت درچکسلواکی در ۱۹۳۹- ۱۹۳۸بسیارمثال خوبی است .قراردادهای ۱۹۱۹نظام های حمایت بین المللی را که نتایج بزرگی نیز دراین باب نداشت ،به وجودآورده بود.همچنین درسال ۱۹۴۵درمواردخطرناک مردمی رابه طریق غم آوری ازجایی به جایی انتقال دادند...(جامعه شناسی سیاسی)...باتوجه به سخن بالا روشن است که اوضاع وشرايط ایران به هیچ وجه همانندآمریکا نیست.بلکه درپاره ای نتیجه معکوس است .

## **علت ششم: قیاس نادرست ازاین امر که بهبود ارتباطات وحمل ونقل به تحلیل هویت های منطقه ای منجر می شود**

علت ششم درنبود تطبیق تئوری هابواواقعیت های قومی ازنگاه واکرکانوربه قرارزیراست: ... ۶- قیاس ونتیجه گیری نادرست ازاین امر که بهبودارتباطات وحمل ونقل به حل کردن وتحلیل بردن هویت های منطقه ای منجر شده وهمین حالت درکشورهای چندقومی رخ خواهدداد،نتیجه ی مهم این برداشت عبارت بودازفرض گرفتن این که تحلیل رفتن هویت های منطقه ای دریک کشورمنسجم ازلحاظ قومی، مثل آلمان حالتی است که درکشورهای چندقومی نیز رخ می دهد...ملی گرایی قومی... دراین باره بایدگفت ابزار ارتباطی مانند: رسانه های دیداری ،شنیداری،

مکتوب و مانند: تلفن و موبایل و دیگر پدیده ها و همچنین به وجود آمدن راه ها و بزرگ راه های آسفالت و هموار و همچنین ابزار حمل و نقل مانند اتومبیل، کشتی های پیشرفته، قطار و بالاخره هواپیما و بالگرد و بسیاری از ابزار دیگر دو کار انجام می دهند: رازیک سو می توانند ابزار همگونگی و انتقال ارزش ها و شیوه ی زندگی باشند. اما از سوی دیگر این امکان وجود دارد که به دست همین ابزار ارتباطی به ستیزه های قومی دامن زده شود. در مورد نخست باید گفت که سخنان روان بخش و یگانگی آفرین امام خمینی (ره) در روزهای آغازین انقلاب اسلامی که هم زمان با برخی از رویدادهای قومی بود به دست صداوسیما جمهوری اسلامی ایران و روزنامه های محلی و سراسری جایگاه بسیار سودمندی در آرامش بخش هایی داشت که پس از پیروزی انقلاب اسلامی فریب دشمنان اسلام و کشور را خورده بودند.

چنانکه همین جایگاه را امروز از راه همین ابزار ارتباط جمعی در سخنان زندگی بخش مقام معظم رهبری می بینیم. سخنان ایشان مانند آب سردی بر روی آتش نفاق که دشمنان درونی و بیرونی اسلام و کشور برافروخته اند عمل کرده و پیشگیر رسیدن دشمنان به هدف شومشان هستند. با این حال نباید جایگاه منفی ابزار ارتباط جمعی را نادیده گرفت. برای نمونه نقش شبکه ی الجزیره، العربیه و رادیوها، ماهواره ها و سایت های اینترنتی در شدت بخشیدن به راه افتادن شکاف های قومی و افزایش ستیزه ها به روشنی به چشم می آید.

### **علت هفتم: فرض گرفتن این که همانند شدن فراگرد تک سویه است:**

واکر کانون در باره ی علت هفتم می نویسد: ... ۷- فرض گرفتن این که همانند شدن فراگرد تک سویه است، نتیجه ی مهم این بود که: هرگونه علایم و شواهدی از حرکت به سوی فرهنگ پذیری/همسان گردی به منزله ی یک دستاورد برگشت ناپذیر و نیز اساسی برای پیش بینی های خوش بینانه تلقی شد... همان... در این باره می توان برای نمونه در رژیم سابق گرایش بسیاری از اعضای قومیت های پیرامونی به ارزش های پارسی گرایانه مانند نام گذاری فرزندان خویش به نام هایی چون: پرویز، هوشنگ، ژاله، مهوش و..... و همچنین سخن گفتن به زبان پارسی بی لهجه، پوشیدن لباس هایی که نشانه ی قومیت نباشد. ارزش گذاردن به عید نوروز و... و در رژیم کنونی نیز گرایش ها به ارزش های اسلامی - ایرانی یکسان انگارانه در پوشش ارزش های انقلاب بزرگ اسلامی نیز بسیار به چشم می آمد. این همسان گردی ها مانند ایمان و اعتقاد است. چنانچه هر انسانی می تواند با ایمان و اعتقاد خویش به ارزش و شیوه ی زندگی ویژه ای پایبند باشد. همچنین این امکان وجود دارد که هر انسان به همان ارزش ها کفر ورزیده و پشت نماید. بنابراین نمی توان برخی همسان گردی ها را دلیل دوام و پایداری آن دانست.

## علت هشتم: نبود کشمکش های قومی به نادرستی، یک ملت واحد تفسیر می شود:

واکر کانور درباره ی علت هشتم می نویسد:... تفسیر نبود کشمکش های قومی به معنی حضور یک ملت واحد یکپارچه است، نتیجه ی مهم این بود که: یک دوران آرامش در روابط بین دو یا چند گروه قومی داخل کشور، باعث شد که پژوهشگران فرض کنند که جامعه از لحاظ قومی همگن است، و یایک جنبش آزادی بخش ملی را که متشکل از چند قومیت است، یک قومیتی بدانند... همان... در کشورهایمانند ایران قومیت های پیرامونی - که در دوران گذشته - دارای حکومت ملوک الطوائفی (نه فدرال) بوده (زیرا سیستم فدرال که توسط نمایندگان حوزه انتخابیه هر واحد فدرالی در کشور اداره می شود و برای خویش رییس انتخابی، پارلمان انتخابی و غیره دارد، با سیستم ملوک الطوائفی که رهبران هر بخش از کشور از جانب حاکمان دولت مرکزی و پادشاهان تعیین می گردید و تنها به علت ضعف ارتباطات یا ضرورت های فرهنگی و سیاسی، استقلال نسبی داشتند، بسیار متفاوت است) و به فراوانی استقلال عمل برای اجرای ویژگی های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشته اند و تنها به حکومت مرکزی مالیات و در زمان جنگ نیروی جنگی می دادند، شرایط و وابستگی ها بسیار تفاوت داشت. پس در آن زمان عرب های خوزستان که بر سر مرز حکومت ایران شیعی و امپراطوری بزرگ عثمانی که سنی مذهب بود می زیستند نه تنها ماندن در کشور خود را به علت مذهب شیعه برگزیدند، بلکه بسیاری از شیعیان عرب برای آسودگی بیشتر از کشورهای عربی و به ویژه از جنوب عراق به خوزستان مهاجرت کردند.

برخی نیز به علت های سیاسی از دوران حکومت مشعشیان در خوزستان که از پیش از حکومت صفویه وجود داشت وارد خوزستان شدند و هر آینه پیدایش حکومت شیعی صفوی نیز مزید افزون بر علت شد و ورود عرب های شیعی به ایران را شدت بخشید. این رانیز نباید فراموش کرد که آغاز ورود عرب ها به ایران از زمان شاپور ساسانی انجام شد که آن پادشاه این قوم را در سه مکان سکونت داد. مکان نخست در اهواز بود و دو مکان دیگر بحرین و کرمان است. ولی نبود کشمکش های قومی در شرایطی ویژه نباید به معنای یگانگی قوم های یک کشور شناخته شود. این نکته را در برخی از فرصت های آزادی مانند دوم خرداد مشاهده کردیم. یعنی اگر برخی درگیری های چند سال به این سو نیز وجود نداشت، باز هم کوشش های مسالمت آمیزی در چارچوب احزاب و کوشش های دمکراتیک در میان بود که بر تفاوت های خویش با قومیت مرکزی تاکید می نمود. ما تنها در فرصت های آزادی است که می توانیم از راه روابط مسالمت آمیز بدانیم فاصله ی ما تا اتحاد کامل چقدر است.

## علت نهم: شناوردانستن هویت قومی بر اثر توجه نادرست به عامل زمان گاه شمارانه :

اما علت نهم اشتباه تحلیلگران در شناخت رویدادهای قومی از نگاه واکر کانورچيست؟ وی در این باره می نویسد: ... توجه نادرست به عامل گاه شمارانه و حوادث و رخداد های تاریخی در زمان قیاسی از منظر تجربه ی فرهنگ پذیری پیش از «دوران ناسیونالیسم» نتیجه ی مهم این بود که: نمونه های فرهنگ پذیری پیش از قرن نوزدهم در حکم دلایل و شواهد این که هویت قومی یک پدیده ی بسیار شناور است، تلقی گردید ... ملی گرایی قومی ... نمونه های گوناگونی از فرهنگ پذیری در پیش از قرن نوزدهم میلادی در کشورها به یاد داریم. از این میان در دوره ی صدر اسلام، عربی شدن زبان و فرهنگ مصریان، و همچنین ایتالیایی شدن زبان و فرهنگ عرب های سیسیلی، فارسی شدن زبان شوشتریان (زیرا به روایتی شوشتری ها خود از اعراب یمنی بودند که بسیار پیش از اسلام به این دیار مهاجرت کردند).

همچنین به زبان فارسی در آمدن زبان یونانی که از دوره ی اسکندر مقدونی و سلوکیان در ایران زندگی کردند. می توان گفت؛ عرب هایی که در جاهای گوناگون کشور از آن میان در جاهای لر نشین و بختیاری که گرچه زبان خود را به گونه ی دست و پا شکسته پاس داشته اند به جز این، همه ی فرهنگ و ویژگی های آنان چون لباس، رسم ها و ادب ها و دیگرها به گونه ی لری در آمده است. آنها گرچه فرهنگ را پذیرفتند، لیک بی گمان آنها با هم زندگی می کنند. یعنی پیوند خویشاوندی و همخونی را از دست ندادند. همچنین لازم به یاد آوری است که شرایط کنونی جهان و کشور امکان این فرهنگ پذیری را به ما نمی دهد. فرهنگ پذیری قوم ها و گروه هایی که در گذشته یاد شد، با توجه به شرایط مردم در گذشته پیش از ناسیونالیسم، که به گونه ی اختیاری و بر پایه ی نیاز های زندگی انجام شد با شرایط امروز از سویه های گوناگون فرق دارد. نخست امروز فرهنگ پذیری گروه ها با برنامه ریزی دولت ها بر پایه ی ناسیونالیسم انجام شده است و از نیاز های مردم ریشه نگرفته است. دوم اینکه دشمنان بیرونی و درونی کشور جلوی این فرهنگ پذیری را می گیرند. و همچنین روشنفکرانی که پیاده نمودن حقوق قومی را سودمند برای مردم قوم خویش و کشور می دانند.

افزون بر آن پروسه ی جهانی شدن و پروژه ی جهانی سازی به دست غربیان به ویژه آمریکا و جایگاه ماهواره ها، تلویزیونها، رادیوها، تلفن، فاکس، نشریه ها و کتاب ها، و همچنین کوشش همزبانان بیرون از کشور که می کوشند با گروه های کوچک قومی همزبان خویش در ایران پیوند داشته باشند. و از این راه فرهنگ و سیاست خویش را پی گیری کنند و کار های دیگر جلوگیری برنامه ی فرهنگ پذیری است که کشور با روش ناسیونالیسم به آن نیاز دارد.

## علت دهم: توجه نادرست به زمان مستمر :

علت دهم نادرست بودن تئوری های مشهور با واقعیت های قومی در چیست؟ در این باره واکر کانور می نویسد: ... توجه نادرست به زمان مستمر به خاطر عدم شناخت این که تلاش برای تقویت زمان فرهنگ پذیری از طریق افزایش شدت و دامنه ی تماس های قومی، امکان دارد به واکنش های نامطلوب و منفی منجر شود، نتیجه ی مهم، باور به این که همسان گردی به سرعت شرایط را برای مهندسی اجتماعی مناسب و مساعد می سازد... همان... باید دانست که روند فرهنگ پذیری روندی درازمدت است و در زمانی کوتاه نمی توان آن را پیاده نمود.

برخی با این گمان که بتوانند هر چه زودتر به هدف فرهنگ پذیری برسند، می کوشند که بردامنه ی تماس هایی که در راستای فرهنگ پذیری انجام می دهند، بیافزایند. اما گاه این شدت بخشیدن سبب بهره های زیان باری می شود. برای نمونه اگر کوشش شود که برای افزایش فرهنگ پذیری روند فرستادن مهاجران به اندازه ی فراوان افزایش یابد چه بسا سبب پیامدهای زیانباری مانند بی کار شدن نیروی کار بومیان و افزایش فشار اقتصادی و برخورد تند بومیان از یکسو و مهاجران از سوی دیگر شود. گرچه در بسیاری رفتن مردم از شهرهای دیگر به شهری، بی برنامه ریزی دولت و به دلیل فراوانی کار خود به خودی انجام می شود. از این رو، جابجایی افسار گسیخته و بسیار خطرناکی پیاده می شود که می تواند بسیار زیانبار باشد. زیرا اندازه ی فراوان مردمی که از شهرهای دیگر به این شهر می آیند، زندگی را برای بومیان سخت خواهد کرد. پیامد این فراوانی مردم از شهرهای دیگر نه تنها فرهنگ پذیری نخواهد بود بلکه بر روند ستیزه با فرهنگ ایرانی خواهد افزود.

## علت یازدهم: اشتباه در بازشناسی علت ها و معلول ها:

واکر کانور در باره ی علت یازدهم می نویسد: ... اشتباه در بازشناسی میان علت ها و معلول ها، نتیجه ی مهم این بود: تبیین شکست های سیاسی بر اساس تدابیر موقت، مثل تضعیف احزاب توده ای به جای توجه به علل ریشه ای رقابت های قومی ... (همان) ... شکست های سیاسی را به جای شناخت جایگاه ریشه ای قوم ها که پیامد آن شکست سیاست ها است، پیوند دادن به ناتوان بودن برنامه های موقت حزب ها در کشورهایی که دارای دموکراسی هستند، نشان از نادرست بودن شناخت از رویدادهای قومی است. این گونه نگاه سبب می شود که شکست های حزبی پی در پی باشد. رویداد شناسان باید بکوشند در این روند جایگاه قوم ها را به نیکی بشناسند. بسیاری از حزب ها و گروه های ایرانی به ویژه گروه های اصلاح طلب با شناخت درستی که از جایگاه پیوندهای خویشاوندی و قومی دارند، به پیروزی دست می یابند.

## علت دوازدهم: تمایلات تحلیل گرمسائل قومی:

علت دوازدهم در اشتباه و نادرستی تئوری های رایج درباره ی قومیت ها می تواند تمایلات تحلیل گر باشد. در این باره واکر کانورمی نویسد: ... تمایلات تحلیل گر، نتیجه ی مهم: به وجود آمدن این تمایل است که تحلیل گر تصور کند آنچه که مطلوب است، در حال وقوع می باشد... (همان)... رویدادشناسان روند قومی در دوسوی جریان دچار اشتباهات مهم و سختی می شوند. از یکسو تحلیل گران دولتی بر پایه ی ایدئولوژی ویژه ای به رویدادشناسی پیشامدهای قومی می پردازند که دیده می شود پیش بینی های آنها درباره ی رویدادهای قومی نادرست است. زیرا بر پایه ی این رویدادشناسی کارهایی می کنند که همسو با آنچه در بیرون رخ داده نیست.

از آن میان اینکه برخی باور نموده اند که تاریخ به گونه ی جبری قوم های گوناگون یک کشور را به یک ملت یگانه دگرگون خواهد نمود. همچنین برخی پذیرفته اند که با کنترل نخبگان می توان همه چیز را کنترل کرد، از باورهای نادرست است. از سوی دیگر تحلیل گران در سازمان های قومی و نخبگان آنها نیز گاه با پیروی از شیوه ها و ایدئولوژیهای وارد شده به کشور به شناختی رهنمون می شوند که با رویدادهای قومی درون کشور همسویی و همخوانی ندارد. از این رو، آنان نیز به کارهای نادرست و زیانبار دچار می شوند. اگر دولت و نخبگان قومی به جای روی آوردن به تحلیل ها و شیوه های کلیشه ای گوش جان رابه نوای دل مردم بنهند و خواست دل و غصه های آنها را بشنوند به راه و روش درستی رهنمون خواهند شد که در اداره ی سرزمین اسلامی ایران جایگاه سودمندی خواهد داشت. این رویکرد راستین روش شناخت درست پدیده ی خویشاوندی و همخوانی با کار بست آن باشیوه ی صله ی ارحام نسبی و سببی است، که می تواند سودمند باشد.

## علت سیزدهم: این تصور غلط که دولت های اروپای غربی دولت های کاملاً همگرایی هستند:

واکر کانور درباره ی علت سیزدهم می نویسد: ... این تصور غلط که دولت های اروپای غربی دولت های کاملاً همگرایی هستند، عده ای از بزرگترین نظریه پردازان توسعه ی سیاسی صریحاً تصور کرده اند که تجربیات کشورهای اروپای غربی در روند توسعه ی کشورهای جهان سوم سرمشق قرار خواهند گرفت. بدین ترتیب، اروپای غربی یک نمونه و سرمشق فرض شد که به موجب آن دولت های ملی در جهان سوم به وجود خواهد آمد، در حالیکه چنین مطلبی صحت نداشت... (همان)... جهان نو به این باور رسیده که اروپای غربی نمونه و سرمشق نیکوی ملت ها بر پایه ی

ناسیونالیسم است. لیک این باور چندی است که درستی اش زدوده شده است. زیرا افزون بر جنگ های سخت درون کشورهای اروپای شرقی چون یوگسلاوی و چکسلواکی (که به کشورهای جدا از هم دگرگون شده اند) در کشورهای اروپای غربی مانند انگلستان، اسپانیا، فرانسه، آلمان و ایتالیا ستیزه های قومی گاه به گاه به گونه ی سختی رخ می نمایند. بنابراین در میان کشورهایی که از دو قوم یابیشتر هستی یافته اند کشوری که نمونه و سرمشق ناسیونالیسم باشد، در میان نیست.

### علت چهاردهم: تمایل به اعمال نگرش های مرسوم نسبت به جهان سوم:

علت چهاردهم به گونه ی زیر است: ... تمایل به اعمال نگرش های مرسوم نسبت به جهان سوم، در بسیاری از آثار اولیه ی پژوهشگران جهان سومی، آموزش ناشی از تحلیل های جهان اول به چشم می خورد. در این گونه موارد شاهد آن هستیم که روشهای تحقیق مورد استفاده ی جوامع جهان اول، به جهان سوم انتقال می یابد. بدین ترتیب می بینیم که در تعدادی از مطالعات جهان سوم، به بررسی ساختارهای احزاب سیاسی و الگوهای رای دادن در پارلمان های ملی پرداخته می شود، بدون توجه به این که احزاب سیاسی، مردمی اغلب تداوم رقابت های قومی در اشکال دیگری هستند. .. (همان) ... در این باره می توان نمونه هایی از این شیوه ی نادرست تحلیل را در ایران به روشنی دید.

برای نمونه پیدایش حزب خلق مسلمان که حزب ترک های آذری با گرایش های اسلامی بود به راستی نماینده ی گرایش های قومی مردم آذری بود، در برابر حزب جمهوری اسلامی که بیشتر گرایش های اسلامی - ایرانی را نمایندگی می کرد، در نزد تحلیل گران به عنوان دو پدیده که پیامد دونگرش میان دو مرجع دینی است، شناخته شد. بی گمان جایگاه این شیوه ی نگاه دو گانه کم و بیش در پیدایش این حزب ها را نمی توان نادیده گرفت و نمی توان اهمیت این دو مرجع را به دیده نیارورد. لیک آنچه جایگاه بنیادی در پیدایش این دو حزب داشت گرایشات اسلامی.

قومی از یکسو و گرایشات اسلامی. ایرانی، از سوی دیگر بود که بیشتر به نمایندگی از دوگانگی نگاه دو مرجع بروز داده شد. نمونه ی دیگر در تحلیل درگیری های درون حزبی با روش جهان اولی ستیزه های درون جبهه ی مشارکت بود. عضو شدن در این حزب جهان سومی نیز به میزان فراوانی از گرایش های حزب به خواست های قومی پیروی می کرد. در سنجش میان حزب جمهوری اسلامی و حزب مشارکت ایران اسلامی، می توان گفت که حزب نخست که در شعارهای خویش یگانگی اسلامی. ایرانی را خواستار بود با اینکه در گوشه های پیرامونی کشور از هواداران فراوانی برخوردار بود هر چند به اندازه ی جبهه ی مشارکت که یکی از شعارهای خویش را دستیابی به حقوق قوم ها قرارداد،

توانست هوادار به دست آورد. بدین شیوه جبهه ی مشارکت هم از هواداران بیشتری برخوردار شد و هم اینکه در دسر ستیزه های درون حزبی ریشه گرفته از گوناگونی و شکاف های قومی در میان بود.

### **علت پانزدهم: تمرکز بیش از اندازه در مطالعات جهان سومی بر دولت :**

واکر کانورد درباره ی علت پانزدهم در نادرستی تئوری های قومی با رویدادها به ویژه در کشورهای جهان سوم می نویسد: ... تمرکز بیش از اندازه روی دولت در غالب مطالعات جهان سومی، توجه اصلی به پایتخت است و به مراکز قومیت های مختلف عنایت کافی نشده است ... (همان) ... برای نمونه درباره ی ایران هرگونه روندی که در تهران به وجود آید پایه ی بنیادی تحلیل ها و دگرگونی ها شناخته می شود.

به سخن دیگر بزرگ نمایی رویدادهای تهران و نادیده انگاشتن یا کوچک نمایی رویداد کانون های قوم ها سبب برداشت نادرست از شناخت کشور خواهد شد. بی گمان در کشوری که همه ی برنامه ریزی و کارکردش متمرکز است جایگاه پایتخت به گونه ی کلی جایگاهی بنیادی و مهم است. به درستی که بانگاه به جایگاه مهم استان های دیگر به ویژه استان های پیرامونی نمی توان نقش بنیادی آنها را در سرنوشت کشور نادیده انگاشت. بنابراین برای آنکه نخست دچار تحلیل های نادرست نشویم و دوم در اداره ی مکان های پیرامونی پیروزمند باشیم، باید که در رویدادشناسی و درس هایی که از رویدادها می گیریم، در همه ی زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و دیگر شاخه هادر همه ی استانها، جایگاه قوم ها را پامردانه در شناخت خویش به کار گیریم.

### **علت شانزدهم: تمرکز بیش از حد بر گروه حاکم:**

واکر کانوربه گونه ی دیگری به نقد مطالعات و تحلیل های تمرکز گرایانه روی کرده می نویسد: ... تمرکز بیش از حد بر گروه حاکم در شرایطی که یک قوم بر حکومت مسلط است، مثل برمه یا تایلند: یکی از نشانه های این تمایل رامی توان در مطالعات کشوری درباره ی فرهنگ سیاسی ای پیدا کرد که هیچ اشاره ای به فرهنگ های سیاسی اقلیت های قومی - حتی آن هنگام که این اقلیت ها درصد قابل توجهی از جمعیت را شامل شود - نمی کنند... (همان) ... این پدیده در ایران به گرایش های فرهنگ سیاسی قومیت مرکزی در چارچوب تشیع ایرانی یا گرایش های در پیوند با ناسیونالیسم غیر مذهبی این قوم باز می گردد.

به سخن روشنتر در مطالعاتی که درباره ی ایران انجام می شود، قومیت مرکزی چه پایتخت نشین و چه غیر پایتخت نشین از سویی ی گرایش های مذهبی یا غیر مذهبی و رویدادهای اقتصادی و دیگر شاخه ها به چشم در مطالعات و برنامه ریزی می آید. در حالیکه در پروژه ی ملت سازی دینی، باید که خواسته های قومیت های پیرامونی کشور

نیز به دیده آید تا با شمار آوردن این خواسته ها پروژه ی ملت سازی به معنای اسلامی و همسو با واقعیت های ایرانی انجام شود.

### **علت هفدهم: تمایل و گرایش بسیاری از پژوهشگران به تبیین طبقاتی :**

واکر کانور به بیان آخرین علت پرداخته می نویسد: ... تمایل و گرایش بسیاری از پژوهشگران به تبیین طبقاتی، ملی گرایی قومی حاوی یک پارادوکس برای این پژوهشگران است، زیرا بر اساس ملی گرایی قومی که تقسیم عمودی مردم که منجر به تفکیک افراد به فرد انگلیسی، آلمانی، ایبو، مالایایی و امثالهم می شود، موضوعات مهم تری برای هویت و وفاداری هستند تا تقسیم بندی های افقی که به طبقه مشهور است... (همان)... بر پایه ی این برداشت برخی به این تحلیل در رویدادها رسیدند که مشکلات مردم بیشتر در جایگاه طبقاتی آنهاست. با این باور انتظار داشتند که برای نمونه مردمی که در طبقه ی سه یا طبقه ی متوسط در قوم های پیرامونی بودند پیوسته همسوبا هم طبقه ی خویش در قومیت مرکزی ایران باشند. لیک آنچه که رخ داد، همسویی این طبقه ها در قوم های پیرامونی با همسانان خود در قومیت مرکزی با گرفتن امتیازهایی مصادف شد که به سود قوم های پیرامونی باشد. آنها هیچ نگرانی درباره ی خواست همسانان خود در قومیت مرکزی ندارند. در گفتگوی آنها حق عرب، کرد، آذری، بلوچ در میان است، نه خواست طبقه های یاد شده. پس آنچه که به چشم می آید لایه ی پنهانی دارد که گاه خویش را به نمایش می گذارد.

### **روانشناسی قومی:**

اکنون پرسش اینست که اگر همه ی تئوری هایی که حس قومی را نادیده می گیرند نادرست هستند. پس چگونه باید آن را تحلیل کرد. با در نظر داشت نادرست بودن تئوری های بالا روشن است که تحلیل درست و حقیقی به روانشناسی قومی بازمی گردد. بر این پایه خوب است که اندکی از روانشناسی قومی بگوییم. در این بخش نظریه و تئوری خویش را با این فرض آغاز نموده ام که ریشه ی بنیادی دگرگونی و جنبش های قومی در روانشناسی اجتماعی قومیت ها است. یعنی اینگونه رویدادها ریشه و عامل درونی دارد. قرآن کریم در این باره می فرماید «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (خداوند در هیچ قومی دگرگونی به وجود نمی آورد مگر نخست دگرگونی هایی در نفسانیات و روانشناسی اجتماعی قوم به وجود آید. رعده آیه ی ۱۱) خواه این دگرگونی در سویه ی ارزش های مثبت یا ارزش های منفی باشد... به هر روی آغاز و ریشه بنیادی در عامل روانشناسی و نفسانیات قومی نهفته است.

هنگامی که عامل زیربنایی درونی باشد بدیهی است که نمی توان عامل های دیگر را نادیده انگاشت. اما جایگاه این عامل ها جز فرعی و تند و کند کردن حس درونی و روانی قوم چیز دیگری نیست. اگر اینچنین نبود خداوند در دنباله آیه

نمی فرمود «واذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له وماله من دونه من وال» (وهنگامی که خداوند برای قومی اراده ی سوء نماید هیچکس جز خدا نمی تواند آنان را یاری نماید). یعنی پس از اراده درونی قوم در راستای کار نادرست است که خداوند سرنوشت بدی را برای آنان در نظر می گیرد.

نه پس از اراده نخبگان و اراده عامل های دیگر. بنابراین روشن است که از منظر قرآن عامل بنیادی دگرگونی های اجتماعی همه ی انسان ها نفس و اراده و روانشناسی قوم به حرکت و جنبش ویژه ای است. در این باره برخی از دیدگاه های علمی است که به دیدگاه قرآن در این باره بسیار نزدیک است

. برای نمونه دیدگاه واکرکانور در نوشتار ملی گرایی قومی که در بالا یاد شد، بر نفس قومی و روانشناسی اجتماعی به عنوان زیربنایی ترین عامل پافشاری می نماید. در اینجا نیاز به یادآوری است که ذهنیت و کارهای ریشه گرفته از روانشناسی اجتماعی در همه قومیت ها هست. چنانچه قومیت مرکزی به گونه ای و قومیت های پیرامونی به گونه دیگری دارای حس قومیتی هستند. در میان دیدگاه های رقیب دیدگاه رقابت نخبگان به ویژه در ایران هوادار بسیار دارد بنابراین در زیر به نقد و ارزیابی این دیدگاه خواهیم پرداخت.

الف) دیدگاه رقابت نخبگان :

دیدگاه رقابت نخبگان در میان نظریات موجود بیشترین هوادار در میان نویسندگان و تحلیل گران مسائل قومیتی در ایران دارد. درباره رقابت نخبگان باید گفت... نظریه پردازانی چون هانس کوهن و به شکل منظم تری آنتونی اسمیت نقش نخبگان را در جنبش های ناسیونالیستی تحلیل کرده اند. به نظر اسمیت نقش روشنفکران شهری در جنبش های ناسیونالیستی اهمیت ویژه و حیاتی دارد گسترش دامنه کنترل دولت و گرایش بیش تر به جانب تمرکز باعث ایجاد شرایط مناسب برای بسیج ایدئولوژیک توسط روشنفکران علمی شده است. جان برویلی نیز ناسیونالیسم را شکل ویژه و موفقیت آمیز از سیاست های مدرن می داند که نخبگان از آن برای گرفتن قدرت دولت از دست طبقات حاکم استفاده می کنند. با این حال، تحلیل پیچیده تری از کنش نخبگان قومی در بسیج مردم و شکل دهی و ایجاد هویت قومی را میتوان در آثار پل براس مشاهده کرده نظر او نخبگان قومی نه تنها با استفاده از میراث فرهنگی گروه، هویت قومی متمایزی می سازند، بلکه در رقابت برای کسب قدرت سیاسی بین گروه های قومی نیز شکاف ایجاد می کنند ( قومیت و قوم گرایی در ایران، افسانه و واقعیت - دکتر حمید احمدی، ص ۱۶۰). براس می گوید: ادبیات گذشته به این مبارزات و تقسیمات در داخل گروه های قومی توجه کافی نکرده است. (poul bras ethnic groups and the state-London:croom Helm-1985)

به نظر او: نخبگان در فرایند ایجاد تغییر و تحول در اشکال ارزش ها و شیوه های رفتاری و تبدیل آن ها به سمبول های سیاسی، بر سر کنترل و وفاداری گروه قومی یا سرزمین بایکدیگر در داخل گروه به رقابت می پردازند. نخبگان هنگام بسیج گروه قومی علیه رقبای دولت مرکزی تلاش میکنند تا سمبول های چندگانه گروه را به صورت منسجم و واحد در آورند و استدلال میکنند که اعضای گروه، نه تنها از یک جنبه، بلکه از جنبه های مختلف با سایرین متفاوت هستند و تمامی عناصر فرهنگی گروه تقویت کننده این مساله است.

comparison-London:sage- Brass-ethnicity and nationalism-Theory and paul )  
(199)-15-16

باید گفت نمیتوان درباره نقش رقابت نخبگان در دگرگونی قومی بر سر منابع محدود قدرت و ثروت تردید نمود اما این نقش پیش از فعال شدن شکاف قومیتی به دست عاطفه های گروه بوجود نمی آید. (در این رابطه بعداً توضیح خواهم داد) اما نظریه نخبگان بر آن است که اقوام بدون تحریک نخبگان شکاف قومیتی را فعال نمی کنند. مجتبی مقصودی نیز که هوادار نظریه «رقابت نخبگان» است درباره آن می نویسد: ....نخبگان برای پشتیبانی از موقعیت خود با تقلیل جایگاه قومیت ها بمثابه یک ابزار سیاسی به چالش های قومی دامن می زنند از این منظر مطالبات قومی قبل از آنکه از سوی توده ها مطرح گردد به وسیله نخبگان ساخته و پرداخته میشود و مجدداً تکرار، ادعا، سرایت و تصویرسازی به عنوان زبان حال اقوام بیان میگردد. ( تحولات قومی در ایران، مجتبی مقصودی، ص ۳۹۵)

نقد نظریه رقابت نخبگان

نظریه رقابت نخبگان با این که بیان کننده قسمتی از واقعیت دگرگونی قومی است با این حال نمی تواند برخی دیگر از جنبه های دگرگونی مزبور را تبیین نماید. یکی از این جنبه ها تسلط روانی و احساسی است که هویت و عاطفه قومی بر اعضای خود دارد و دیگری فداکاری ها و جانبازی هایی است که پیروان قوم برای دفاع از هویت قومی و به تحریک احساسات و عواطف قومی انجام میدهند. در این باره واکر کانور می نویسد {صرف نظر از همه این انتقادات، بزرگترین ایراد، ناتوانی آن ها در نشان دادن عمق احساسی هویت ملی و فداکاری های جمعی است که به نام آن ها انجام پذیرفته است.

توضیح رفتار بر اساس گروه های فشار جاه طلبی های نخبگان و یا نظریه انتخاب عقلانی هیچ کدام نمی تواند، شور و هیجانی که کردها، تامیل ها، باسک ها، کرواسی ها، ایرلندی ها و گروه های فاسطینی (در متن تروریست های فلسطینی) را توجیه کند. { مقاله ی «ملی گرایی قومی» به قلم واکر کانور مندرج در کتاب «درک توسعه سیاسی

«گرد آورندگان: مایرون وینر» و «ساموئل هانتینگتون» (ص ۲۴۴) در واقع نگاهی که در تحلیل خویش تحولات روانی و عاطفی قومی را به خوبی ارزیابی نکرده است، سبب شده که به عامل هایی فراتر از نفسانیات به عنوان عامل بنیادی این قبیل دگرگونی بنگرد. اگر مردم چیزی را به علت القاء نخبگان باور کنند بی تردید به میزان قابل توجهی روی به فداکاری نخواهند آورد.

قرآن بر این باور است که روانشناسی و عاطفه قلبی نقش پایه ای درد دگرگونی قومی دارد. چنانکه می فرماید: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم (همانا خداوند در هیچ قومی دگرگونی نمی آفریند مگر پیش از این دگرگونی، تغییراتی متناسب با آن در روان و نفسانیات اجتماعی قوم بوجود آید) (سوره ی رعد آیه ی ۱۱) همچنین قرآن مجازات هیچ قومی را به بهانه اینکه «امام» و رهبرشان (که همان نخبگان هستند) باعث گمراهی شان شده فرونگذارده و منتفی ندانسته است. زیرا نقش عقل و انتخاب اعضای قوم را مهمتر می داند. چنانکه درباره مجازات ها و پاداش های دنیوی میفرماید: تلک امه قد خلت لها ما کسبت ولکم ما کسبتم (اینان امتی بودند که مجازات و پاداش اعمال خویش را به دست آوردند و شمانیز نیز نتیجه اعمال خویش را به دست خواهید آورد) (سوره ی بقره آیات ۱۳۴ و ۱۴۱) درباره پی آمدهای انتخاب قوم در عالم آخرت (باعنایت به تاثیری که از نخبگان می پذیرند) از زبان کسانی که در عذاب جهنم هستند. می فرماید: ان الله لعن الکافرین واعدهم سعیرا. خالدین فیها ابدا لا یجدون ولیا و لا نصیرا. یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یالیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسولا. و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السیلا. (همانا خداوند کافرین را از رحمت خویش محروم نموده و جهنم را برای آنان مهیا کرده است آن ها در جهنم پیوسته خواهند ماند به گونه ای که هیچ یار و یاورى برای نجات خویش از عذاب نیابند.

اما در روزی که چهره های این کفار بر اثر آتش عذاب دگرگون شده است می گویند: ایاکاش خدارا اطاعت می کردیم و کاش پیرو رسول او بودیم و می گویند: پروردگارا ما از نخبگان و بزرگان خویش پیروی کردیم آنان نیز ما را گمراه نمودند) (سوره ی احزاب آیات ۶۷-۶۴) از آیات شریفه فوق روشن است که قرآن نمی خواهد بگوید نخبگان بی تاثیر هستند اما تا کید می کند که تاثیر اراده و انتخاب اشخاص و اعضای قوم بیشتر است. بنابراین تاثیر نخبگان رافع مسئولیت نیست. در واقع نخبگانی که موفق می شوند رهبری قوم را به عهده گیرند، ابتدا خواسته ها و علایق درونی قوم را شناسایی می کنند (خواسته ها و علایقی که برای قوم صرفا جنبه تشریفاتی و خنثی ندارند) سپس بر پایه آن ها به ساختن ایدئولوژی، استراتژی و تاکتیک می پردازند.

تفاوت بسیاری از جامعه شناسان، تحلیل گران و ناظران مسائل سیاسی و فرهنگی بانخبگانی که موفق به کسب رهبری جامعه می شوند در اینست که نخبگان مزبور نیاز شدیدی قوم خویش را در حالی که به صورت مبهم و غیر ایدئولوژیک

از درون جامعه فریاد می شنود می شنود می کوشند (بانیت خالص یا با قصد بهره مند شدن از ثروت و قدرت یا ترکیبی از خدمت و بهره مند شدن) به تبیین ایدئولوژی و استراتژی و تاکتیک پردازند. آن ها با شنیدن زمزمه ها، با احساس آرزوها و بادرک غصه های قوم، و با ارزیابی از توانایی های فکری و اجتماعی و سیاسی خویش و همچنین با استفاده از فرصت ها و موقعیت ها رهبری قوم را به عهده می گیرند.

اما تحلیل گران، جامعه شناسان و ناظران مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی معمولاً پس از شروع فعالیت نخبگان به ساختن ایدئولوژی، تبیین استراتژی و ارائه طریق و تاکتیک واقعه را مورد بررسی قرار می دهند. در تایید سخن ماد کتر محمود حیدریان در کتاب «مبانی روانشناسی اجتماعی» مینویسد: «در هر جامعه ای رهبران اجتماعی یا سیاسی یا اخلاقی به واسطه نفوذ و وجهه ای که کسب می کنند از سطح افراد عادی بالاتر می روند و توجه بسیاری از مردم را به خود جلب می نمایند علت این وجهه آنست که اشخاص عقاید و آرزوهای خود را در بیانات و نقشه های رهبران می یابند و ناچار طرفدار آنان می گردند. این وجهه حتی هنگامیکه مردم، فرد رهبر را ندیده باشند از مطالعه آثار و افکار او به وجود می آید.» اقوام در نمونه های عینی که به نمایش گذارده اند (و برخی در بالا توسط واکر کانوریان شد) نشان داده اند پیوسته و جداین نوع علاقه ها و عاطفه ها هستند. بنابراین نمی توان گفت اعضای قوم نسبت به هویت قومی صرفاً تحت تاثیر نخبگان واکنش نشان میدهند.

مردم پیوسته تعقل و انتخاب می نمایند و در این کار اگر جان خویش را به خطر اندازند نشانه چیزی است که علاقه فراوان به آن دارند. برخی از رهبران گرچه به فریب مردم مبادرت میکنند اما در اکثر مواقع به گونه ای عمل می نمایند که نشان دهند وفاداری مردم به آنان اشتباه نبوده است. مردم نیز بسته به میزان علاقه ای که به هدف و مقصد قوم دارند رهبران خاطی را منکوب و منزوی نموده و در صورت اثبات خیانت به راه های گوناگون از جمله حذف فیزیکی مجازات می نمایند. در این مورد کتر محمود حیدریان به توصیف ویژگی های نخبگانی که به رهبری جامعه می رسند پرداخته می نویسد { برای این که رهبر و پیشوا بخواهد از این راه در افراد نفوذ کند و دارای وجهه عمومی شود و مورد قبول عامه باشد باید از اقتدار و اعمال قدرت صوری چشم بپوشد و دنبال نفوذ معنوی برود و برای حصول این مطلوب پاره ای از اصول اجتماعی و اخلاقی را مراعات نماید مثلاً از لحاظ اصل عدالت و حق و راست گویی و ایمان و درستکاری سرمشق و نمونه باشد.

به عبارت دیگر نفوذ رهبر در قدرت معنوی و روحی است که بر پیروان خود تحمیل می کند { (همان) در واقع نخبگان اگر عناصر مرده ای رازنده کنند برای جهت دادن به خونی است که در رگ های قوم به جریان افتاده است آن ها با رعایت اخلاق و اصول و همچنین ارائه طرح ها و پیشنهادهای جذاب برای تقویت و موفقیت خواسته های قوم که

دررگ های آنها به جریان افتاده کلیه ی عناصرزنده ومرده ی قوم رافعال کرده ومی کوشند باروش های مناسب برای رساندن آن ها به آرزوها وهدف ها به رهبری نایل گردند.اما ضرورت پیروی از رهبرچیست؟ چرا جامعه و قوم به وجود رهبر نیازمندااست؟

از خلال این پاسخ درخواستیم یافت که جامعه به سبب نیازی که به رهبران در رسیدن به اهداف خویش دارد روی به آن ها می آورد بدون نیاز به وجود این نخبگان امکان رسیدن به اهداف قوم ممکن نیست. در این مورد دکتر محمود حیدریان می نویسد: «به تجربه رسیده است که مردم بدون رهبر خوب قادر نیستند که به خود قوام و نظامی دهند و کار مهمی از پیش ببرند» (همان) چنانکه پیشتر بیان شد رهبران باید نئولوژی، استراتژی و تاکتیک و همچنین فرماندهی در چارچوبه ی آن، قوم را به اهداف خویش می رسانند. در غیر این صورت تشتت، پراکندگی و تفرقه بر جامعه حاکم شده نیروها به جای پیشبرد هدف گرفتار دشمنی و شکست خواهند شد.

نخبگان فرهنگی گرچه دیدگاه های متفاوتی رایان می کنند، لیک در صورتی در میان مردم دارای هوادار خواهند شد که دیدگاه های آنان به خواست مردم نزدیک باشد. در غیر این صورت از موقعیت رهبری محروم خواهند گردید. شاید بتوان گفت که استفاده از رهبران فرهنگی قوم (به نحوی که از یک سو به خواسته های قوم نزدیک باشد و از سوی دیگر سیاست های نظام خصوصاً در بعد وحدت ملی و تمامیت ارضی را تأمین نماید) یکی از مهم ترین چاره ها در جهت امنیت ملی به شمار آید.

نکته دیگر شناخت اصل و استثناء در زمینه ماهیت رهبران قوم است. آیا اصل اینست که رهبران مزبور صرفاً خواهان رسیدن به آب و نان یا قدرت و ثروت هستند؟ یا این که اصل در صداقت و تعهد این رهبران به مقصدهای قوم است؟ به نظر من اصل بر صداقت و اعتقاد آن ها به اهداف قوم است گرچه برخی در عین حال خواهان بهره مندی از ثروت و قدرت نیز می باشند. بنابراین آن دسته که مقاصد خیانت کارانه را دنبال می کنند بسیار اندک و استثنائی هستند. دلیل عمده این باور نیز خود مردم هستند. اگر اصل و قاعده در عمل رهبران این بود که به هدف قوم خیانت کنند و هدفی جز خیانت به مردم نداشته باشند در این صورت تمایل فطری قوم به رهبران اشتباه بود.

در حالی که مردم با گرایش خویش به رهبران نشان داده اند که اصل بر عدم خیانت در آنان است. به اصطلاح سیدالقوم خادمم. بنابراین آن چه دکتر حمید احمدی در عبارات زیر بیان نموده فقط در مورد عده اندکی از نخبگان قومی صحت دارد: {در برخی موارد نخبگان تصمیم می گیرند امتیازهای سیاسی یا مادی پیشنهادی دولت را بپذیرند و اهداف «مقدس» خود را رها کنند} (قومیت و قوم گرایی در ایران) این نکته نیز باید افزوده شود که پیشنهادهای دولت

در بسیاری موارد می تواند جنبه تعدیل تحرکات قومی در جهت وحدت ملی و تمامیت ارضی داشته باشد و لزوماً به معنای خیانت به اهداف قوم نیست.

بنابراین میتوان گفت که دایره خائنان به اهداف قومی باز هم تنگ تر و عاملین آن باز هم کم تر است. در واقع ضمن اینکه قوم بی تفاوت به خیانت نمانده و در صورت تحقق خیانت متناسب با آن برخورد می نمایند همچنین در صورتی درباره تغییرات به عمل آمده ناشی از پیشنهاد دولت و قبول رهبران خویش سکوت می کنند و گاه همراهی می نمایند که واقعا پیشنهاد مزبور و اجد فوایدی برای همه قوم باشد یا اینکه چاره ای جز این در میان نباشد. البته این دفاعیات به معنای درستی همه ی تحرکات قومی نیست. بلکه هدف بیان واقعیت و کوشش برای اجرای راه حل صحیح در مقابله با بحران های قومی است. راه حل بنیادی و درست نیز پذیرش قومیت در چارچوب ملیت ایرانی است. یعنی کوشش بر این شیوه که با همه ی کوشش ها و کنش های قومی به عنوان پدیده ی ضد امنیت ملی برخورد نشود، بلکه رویه ای پیگیری شود که بهره آن رویکرد کوشش های قومی در ستیز با مصلحت ها و منفعت های ملی نباشد.

### قوم و پیوندهای خونی و خویشاوندی در اسلام:

به درستی احساس های تندی که قومیت ها به گونه ی آشکار و نهان تابندای فداکاری در راه آن از خود برای هویت قومی بروز می دهند، مهمترین دلیل تجربی است که نمونه های آن در ایران و کشورهای دیگر حتی نزد افراد عادی شناخته می شود. این امر نشانگر جایگاه بارز «روانشناسی اجتماعی» درد گرگونی قومی است، که ریشه در همخونی و همبازی دارد. در اینجا باید به تعریف واژه ی قوم بپردازیم، تا از فراسوی آن دریابیم دیدگاه قرآن کریم در این باره چیست؟ در این پیوند باید گفت: همه ی فرهنگ ها و منجدها به گونه ی خلاصه واژه قوم رابه معنی خویشاوندان و بستگان گفته اند. البته هر آینه اگر خویشاوندی در چارچوب عمو و دایی و عمه و خاله و پدربزرگ و مادربزرگ و نوه و فرزندان یا فرزندان آن ها باشد، اثباتش برای همه روشن است. لیک برخی به یاری شجره ی فامیلی عده ی فراوانی را وارد این پیوند می کنند. اکنون اگر شجره نامه مشخصی در میان باشیم توان طایفه، عشیره و قوم را بیان نمود. لیک گاه به گونه ی روشنی این پیوند وجود ندارد و احساس مبهمی در میان است که یادآور پیوند خویشاوندی است.

در این باره واکر کاتور می نویسد: ... اما یک عامل دیگر، نادیده گرفتن تفکیک مهم بین واقعیت و تصور از واقعیت است. چندین مطالعه در نسل گذشته که به آن اشاره کردیم، به مساله نیاکان مشترک در حکم معیار ممکن ملیت توجه کرده اند و با وجود این نویسندگان متعاقباً ارتباط این گونه ملاحظات را با ملت منکر شده و اشاره کرده اند که اغلب گروه های ملی توان در نهایت فرزندان تعداد معدودی از افراد دانست. اما این نتیجه دیدگاه دیرین مبنی بر این که

رفتارها متأثر از «آن چه هست» نیستند، بلکه متأثر از «آن چه باور دارند» می باشند. بنابراین اعتقادات نیمه آگاهانه به جدا بودن سرچشمه گروه از تحول و رشد آن یک جزء ضروری از روانشناسی ملی گرایی قومی است. یک ملت عبارت است از گروهی از مردم که اسطوره ای از اجداد مشترک دارند. به علاوه هرملتی، (صرف نظر از ریشه های خود) باید علی الاصول نوعی حالت درون ازدواجی داشته باشند تا این اسطوره حفظ شود... همان... لیک این سرچشمه واهی نیست و هر قومی اگر ریشه ی خود را شناسد ولی می داند که دارای ریشه ای واحد است. ویژگی های بالا از قوم که بر پایه ی «روانشناسی اجتماعی و همخوانی» در زمینه ی خصوصیات ذهنی، اسطوره ها و خیال ها گفته آمد، با تعریفی «جامعه شناسانه» روشن ترمی شود. در این باره تئودرسن می نویسد: قوم گروهی است با سنت فرهنگی مشترک و احساس هویتی که آن رابه عنوان یک گروه فرعی از یک جامعه بزرگ تر مشخص می کند. اعضای هر گروه قومی از لحاظ ویژگی های خاص فرهنگی از سایر اعضای جامعه ی خود متمایز هستند. (George A. Theodorson - A Modern Dictionary of Sociology - (New York: crowell-1969) 135) بنابراین قوم پدیده ای است که از سویه ی عاطفه و روانشناسی به یکدیگر وابسته و احساس خویشاوندی دارند

لیک از سویه ی جامعه شناسی دارای فرهنگ و سبب ها و نشانه های ویژه هستند که هر آینه ترکیبی از واقعیت های مادی و واقعیت های ذهنی سازنده ی زندگی اجتماعی است. قرآن کریم اثربخشی پیوندهای قومی را از سویه های مثبت و منفی به چشم آورده و نفوذ قومیت را روشن می سازد. قرآن کریم هنگامی فراگرد این نفوذ را روشن می سازد که در همان هنگام خطر اثربخشی های منفی آن را هشدار می دهد. بنابراین از مردم میخواهد که به رفتار و باورهای ریشه گرفته از قومیت خویش با چشمی بازنگرند. برای نمونه درباره ی سویه های منفی این پیوند در آیه های شریفه ی زیر می فرماید: واذقيل لهم تعالوا ما نزل الله والى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه آباءنا اولو كانوا آبائهم لا يعلمون شينا ولا يهتدون [چون آنان می گویند: به سوی آنچه خدای متعال فرو فرستاده است و به سوی پیامبر آید، می گویند: آنچه پدران قومی خویش را بر آن یافته ایم ما را بس است.

آیا حتی اگر پدرانشان چیزی نمی دانستند و راه یافته نبوده باشند [سوره مائده آیه ۱۰۴] درباره ی نقش آباء قومی آیه های شریفه ی دیگری وجود دارد که در زیر به یاد آورده شده اند. برای نمونه آیه ی شریفه ی: واذقوا فاحشه قالوا وجدنا عليها آباءنا والله امنابها قل ان الله امرنا بها قل ان الله لا يامر بالفحشاء اتقولون على الله ما لا تعلمون. و هنگامی که به فحشامی پردازند، گویند ما پدران قومی خویش را بر آن یافته ایم و خداوند ما را بر آن فرمان داده است «گویی آنچه پدران آنان گفته اند و وحی منزل و کلام خداست» بگو که خداوند به فحش فرمان نمیدهد. آیا چیزی را که نمی دانید به

خداوند نسبت می دهد؟ (سوره ی اعراف آیه ی ۲۸) لیک هرآینه اثربخشی پدیده ی قومیت به معنای نفی اراده پیروان قوم نیست. چنانکه خداوند شیوه ی پیروی چشم و گوش بسته از رسم های قومی را نادرست می خواند.

ولی همین آیه هاروشن می نماید که قومیت است که پایه و بنیاد این دگرگونی است. همچنین روشن می نماید که پیروان قوم به شیوه ی خود به خودی نسبت به ارزش های قومی پای بند هستند و عاطفه و احساس خویش را به آن آشکار می سازند و نیازی به تحریک و سنبول سازی نخبگان ندارند. گرچه این تحریک و سنبول سازی برگستره و سوبه ی آن می افزاید. در این میان برخی قوم ها کار را به آنجا می کشانند که باشناخت حقیقت در برابر آن کرنش نکرده و تسلیم حقیقت نمی شوند. چنانکه قرآن می فرماید: و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم (حقیقت را انکار کردند در حالی که به درستی آن یقین داشتند) (نمل ۱۴) ولی علت آن چیست؟ قرآن کریم به یکی از مهمترین علت های آن اشاره نموده می فرماید: انما اتخذتم من دون الله اوثانا موده بینکم فی الحیوه الدنیا (بی گمان تنها برای پایداری مودت میان خویش در زندگی این جهانی پرستش بت هارا محکم چسبیده اید) (سوره ی عنکبوت آیه ی ۲۵) این امر نشانه ی وجود احساس ها و عاطفه ی ویژه در پیوند میان پیروان قوم است.

قوم پرستان در برابر موسی و هارون (ع) نیز این شیوه را پی گرفته در حالی که این دو، حقیقتی شامل خوشبختی و آزادی از فرعون را برای قوم خویش از سوی خدا به ارمغان آورده بودند، لیک آن هادر پاسخ به این نیکی، سنت های پای گرفته ی قومی را ترجیح دادند. چنانکه قرآن کریم از زبان آنها می فرماید: قالوا جئنا لتلفتنا عما وجدنا آباءنا و تکون لکما الکبریا فی الارض و مانحن بمومنین (به موسی و هارون گفتند: آیا آمده اید تا ما را از آن چه پدران قومی آنرا یافته اند برگردانید تا برای شما بر روی زمین بزرگی به وجود آید. ولی ما به شما ایمان نمی آوریم) (سوره ی یونس آیه ی ۷۸) اما آیا با توجه به اثربخشی شگرف قومیت بر پیوندهای اجتماعی حتی باورهای مردم که گاه از عامل های بنیادی کژی و گمراهی به شمار می آید چاره ای جز نابودی این پیوندها در میان است؟ اگر این پیوندها فطری نبود و از طبیعت انسان بر نخاسته باشند شاید نابودی آن از همه ی راه ها بهتر باشد، لیک واقعیت چیز دیگری است.

قرآن کریم در این پیوند یاد آور می شود که شعب ها و قبیله ها که مهمترین نماد قومیت هستند از آفریدگان خداوند به شمار می آیند. بدین روی از همه می خواهد تا آن را به رسمیت بشناسند. ولی یاد آور می شود که تقوا بالاترین و بهترین ابزار کرامت انسان است. چنانکه می فرماید: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم. ای مردم همانا شمارا از مردوزنی آفریدیم و از شما شعب ها و قبیله ها ساختیم تا یکدیگر را به رسمیت بشناسید

همانگرمی ترین تان در نزد خداوند با تقواترین شماست. (سوره ی حجرات آیه ی ۱۳) خداوند می فرماید که مردم قومیت و ملیت یکدیگر را به رسمیت بشناسند اما فراموش نکنند که قومیت پایه ی برتری و جدایی خواهی و دشمنی نیست، بلکه ابزاری طبیعی است که در دامن آن بشریت زندگی می کند. آیه الله محمد تقی مصباح یزدی در باره این آیه که پیوندهای قومی و قبیله ای در متن آفرینش انسان است، در کتاب «جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن» می نویسد: {در این آیه شریفه نخست به اشتراک همه انسان ها، که پدید آمدنشان از یک مردوزن است، اشاره میشود و سپس بر یکی از جهات اختلافشان، که از تعلق و انتساب آنان به شعوب و قبایل مختلف است، تأکید می شود..... از سیاق آیه می توان استفاده کرد که این تفاوت نیز، مانند تفاوت رنگ ها و زبان ها و گویش ها، در متن خلقت و دستگاه آفرینش ملحوظ است، یعنی حکمت و عنایت خدای متعال به آن تعلق گرفته است و طبعاً منافاتی با استکمال انسان هان ندارد، بلکه زمینه ساز پیدایش جامعه و پیشرفت فرد تواند بود.}

بی گمان در باره ویژگی های قوم جهت های سودمند بسیار است و گرنه تأیید اسلام از آن معنا نداشت. برای نمونه شروع تبلیغ اسلام با استفاده از پدیده ی قوم بود. چنانکه قرآن می فرماید: و انذر عشیرتک الاقربین (خویشاوندان و عشیره خود را انداز کن) (سوره ی شعراء آیه ی ۲۱۴) توضیحات آیت الله مصباح یزدی در این باره نیز شایان توجه است: {تبيين و توجیه جامعه شناختی و روانشناختی این فرمان همین است که به ندرت اتفاق می افتد که فرد مصلح بتواند مستقیماً با همه افراد جامعه تماس بیابد و در آنان موثر افتد. از این رو از سرناچاری دعوت و تبلیغ خود را در حیطه تنگ خویشان و نزدیکان و همسایگان و دوستان و یاران خود آغاز می کند و سپس به تدریج از طریق همینان قلمرو تبلیغاتی خویش را می گسترده... همان...}

بی گمان نقش خویشان و بستگان پیامبر (ص) در گسترش دین چون امیر مومنان علی مرتضی، خدیجه کبری، حمزه ی سیدالشهداء و سپس نقش فاطمه ی زهرا و ائمه ی هدی و خویشان و فرزندان آن ها (سلام الله علیهم اجمعین) در گسترش و تبلیغ دین قابل انکار نیست. ولی فراتر از آن جایگاه پیامبر اکرم (ص) به عنوان یک عرب در هدایت این قوم است، زیرا در قرآن گفته شده که بیشترین قوم کلامی به جز کلام عرب و از اشخاص عرب قبول نمی کردند. بنابراین اثربخشی پیوندهای خویشاوندی در هدایت مردم به سوی دین نیز مورد توجه است. فرمان های دینی نیز بر «صله ی ارحام» یعنی احیای پیوندهای فامیلی و قومی تأکید می ورزند. درباره صله ی ارحام در سطرهای پسین خواهیم نوشت. لیک پیش از آن باید به روایت ها و حدیث هایی بپردازیم، که جنبه های مثبت و منفی قوم و قوم گرایی را بیان نموده اند.

## روایت ها و حدیث ها در جنبه ی مثبت قومیت:

درباره قومیت و ایل و عشیره گرایي روایت ها و حدیث هایی در سویه های مثبت و منفی آن در میان است که از برخی از آنها یاد می کنیم. نخست به سویه های مثبت قومیت می پردازم. برای نمونه از: الإمام علی (ع) قال: **إِنْ كُنْتُمْ لَا مَحَالَةَ مُتَعَصِّبِينَ فَتَعَصَّبُوا لِنُصْرَةِ الْحَقِّ وَ إِيَاةِ الْمَلْهُوفِ؛** (غرر الحکم، ۳۷۳۸) اگر ناگزیر از داشتن تعصب هستید، در راه یاری حق و کمک به ستمدیده تعصب نشان دهید. - یعنی عصبیت قومی را در راه پشتیبانی از ستمدیده به کار گیرید. همچنین از امام زین العابدین (ع) قال: **لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِيَةٌ غَيْرَ حَمِيَةِ حَمَزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ ذَلِكَ حِينَ أَسْلَمَ غَضَبًا لِلنَّبِيِّ (ص) فِي حَدِيثِ السَّلَاةِ الَّذِي أَلْفَى الْقَبِيَّ عَلَى النَّبِيِّ (ص)؛** (الكافی، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۵) هیچ متعصبی به بهشت نرفت، مگر تعصب حمزه بن عبد المطلب، که به سبب شکمبه ای که بر سر پیامبر (ص) انداخته شد، به خشم آمد و مسلمان شد. می بینیم که تعصب قومی حمزه عموی پیامبر چون در جهت درست بود، او را به بهشت برده است..

در روایت ها و حدیث هایی که اهل سنت نیز آورده اند. گفته هایی در این باره هست. برای نمونه این روایت که پیامبر خدا (ص) فرمود: **خَيْرُكُمْ الْمُدَافِعُ عَنْ عَشِيرَتِهِ مَا لَمْ يَأْتُمْ؛** (سنن أبی داوود، ج ۴، ص ۳۳۲، ح ۵۱۲۰) بهترین شما کسی است که از عشیره ی خود دفاع کند، به شرط آن که با این کار مرتکب گناهی نشود.

## روایت ها و حدیث هایی در جنبه ی منفی قومیت:

از الإمام علی (ع) قال: **إِنَّ اللَّهَ يَعْذِبُ السُّتَّةَ بِالسُّتَّةِ الْعَرَبَ بِالْعَصِيْبَةِ، وَ الدَّهَاقِينَ بِالْكَبْرِ ...؛** (الكافی، ج ۸، ص ۱۶۲، ح ۱۷۰) خداوند شش گروه را به سبب شش خصلت عذاب می کند: عرب را به سبب قوم گرایی و ایرانیان را به سبب تکبر... از امام زین العابدین (ع) نیز در مورد قوم گرایی [مذموم] پرسیدند. فرمود: **الْعَصِيْبَةُ الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلَ شِرَارًا قَوْمَهُ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخَرِينَ، وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصِيْبَةِ أَنْ يَجِبَ الرَّجُلُ قَوْمَهُ، وَ لَكِنْ مِنَ الْعَصِيْبَةِ أَنْ يَعِينَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ؛** (الكافی، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۷) تعصبی که صاحبش به سبب آن گناه کار می باشد، این است که آدمی بدهای قوم خود را از نیکان قومی دیگر بهتر بداند.

کسی که قوم و مردم خود را دوست داشته باشد، بد نیست؛ بلکه کمک کردن به قوم خود در ستمکاری، کاری باطل و حرام است... از اهل سنت هم حدیثی نقل شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: **لَيْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصِيْبِهِ، وَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ (عَلَى) عَصِيْبِهِ، وَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ عَلَى عَصِيْبِهِ؛** (سنن أبی داوود، ج ۴، ص ۳۳۲، ح ۵۱۲۱) از ما نیست کسی که به قوم گرایی ناحق دعوت کند و یا در این راه بجنگد و یا با چنین اندیشه ای از دنیا برود. پس پشتیبانی از

قومیت و حقوق آن با قوم گرایی ناهق که به معنای برتری خواهی و ستیزه با قوم های مسلمان دیگر یا ستم به قوم های نامسلمان است، مغایرت دارد.

قرآن در آیه ۱۰۸ سوره انعام به مسلمانان دستور می دهد که از دشنام دادن به کافران و بت پرستان بپرهیزند و در گفتار نیز همانند کردار ادب و نزاکت را رعایت کنند و به مقدسات قوم های دیگر اهانت نکنند چرا که این اهانت سبب دور شدن هر چه بیشتر آن قوم ها از راه راست و کینه و نفرت و دشمنی آنها با دین اسلام می شود. بنابراین هنگامی که نسبت به کافران نمی توان رفتار ناشایست داشت به طریق اولی نمی توان با مسلمانان چنین رفتاری داشت. پس ما باید به سازماندهی قوم برای پشتیبانی از حقوق قوم خویش و دفاع از شیعه و ایران پردازیم نه اینکه بنا را بر قوم گرایی ناهق بگذاریم. برای شناخت بهتر شیوه ی پیوند قومی با عضوهای قوم و همچنین با قوم های دیگر در زیر به شناخت صله ی ارحام می پردازیم.

باید گفت صله ی ارحام نسبی و سببی، پایه و مایه ی بنیادی در رسیدن به توسعه ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دیگر شاخه هاست. زیرا از یکسو پیوندهای قومی را پاس می دارد و از سوی دیگر یگانگی و وحدت قوم های ایرانی را کاملتر می سازد. پس باید به شناخت هر چه بیشتر و ژرف تر از این پیوند پردازیم.

### **تفاوت قوم گرایی نادرست با قوم گرایی درست:**

نتیجه ای که از این بحث گرفته می شود این است که طرفین معادله ( موافقان یا مخالفان حقوق قومی ) بایستی بدانند از یکسو لازم است شخصیت اقوام و خصوصیات آنها مورد احترام واقع شود و از سوی دیگر شیوه و روش مبارزه برای دفاع از حقوق قومی بایستی با ظرافت خاصی اجرا گردد. بحث درباره ی شیوه ی صحیح مبارزه برای دفاع از حقوق قومی با توجه به شرایط و ویژگی های ایران یکی از معضلات اساسی جامعه ایران بویژه در بخش « قومیت ها » سوء تفاهم و برداشت نادرست از مفاهیم « حقوق قومی » و همچنین « قوم گرایی » است. این سوء تفاهم از عوامل مخدوش شدن ارزیابی و در نتیجه اتخاذ مواضع نادرست خصوصاً از جانب فعالان مدافع اقوام و در سوی مقابل مدافعان وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور است گر چه به اعتقاد نگارنده لازم است تحول روشنی در ارزش ها و ذهنیت هر دو طرف یعنی طرفداران وحدت ملی از یکسو و مدافعان حقوق اقوام از سوی دیگر صورت پذیرد.

لیک با توجه به برداشت سنتی از مفهوم « امنیت ملی » و « تمامیت ارضی » که حاکمیت و سیطره سنگینی بر ذهن حاکمان کشور دارد و با عنایت به اینکه شیوه ی مدافعان حقوق قومی اغلب همراه با تنش یا استفاده از شیوه جریانات تجزیه طلب بوده و تداعی گر مقاصد ضد امنیتی و ضد ملی می باشد لازم است در مرتبه ی نخست

هواداران « حقوق اقوام » با پیامی روشن و عاری از اجمال و ابهام به اتخاذ موضعی که هرگونه نگرانی در طرح اینگونه مسائل را رفع می نماید پردازند تا به تدریج تحول لازم در « ذهنیت » حاکمان و هواداران وحدت ملی به نفع حقوق اقوام بوجود آید. می توان گفت نخستین گام در این راستا روشن نمودن و فاصله گذاری شفاف میان « حقوق قومی » به عنوان « ارزش » و « قوم گرایی » به عنوان « ضد ارزش » است.

با تبیین ویژگی های حقوق قومی از یکسو و قوم گرایی از سوی دیگر می توان اثبات نمود آنچه مایه ی نگرانی می باشد پدیده ی « قوم گرایی » است و بالعکس طرح « حقوق قومی » و دفاع از آن علاوه بر افزایش « عدالت اجتماعی » با از بین بردن زمینه ی رشد « قوم گرایی » موجب افزایش سطح امنیت ملی و ثبات کشور خواهد شد. بنابراین گر چه حاکمان و مدافعان وحدت ملی نیز وظیفه توجه به « حقوق قومی » و دگرگونی لازم را در ذهنیت خویش بر عهده دارند لیکن کسانی که به دلیل دفاع از قوم خویش یا به ضرورت های دیگر چون تقویت امنیت و وحدت ملی به طرح « حقوق قومی » می پردازند لازم است بیش از همه به تبیین تفاوت این دو واژه یعنی قوم گرایی و حقوق قومی اهتمام ورزند. و ساده لوحانه از فضای بازی که هر از چند گاهی در جهت طرح مسائل قومی بوجود می آید برای دستیابی به قدرت که معمولاً « دولت مستأجل » است و فوراً با توجه به ذهنیت های حاکم و همچنین رفتار برخی از مدافعان اقوام این فرصت و قدرت از بین می رود استفاده نکنند بلکه آن را وسیله ای برای به ثمر رسیدن و تولد سنتر دیاکتیک این تضاد قرار دهند.

یعنی از یکسو تصویری جدید در میان حاکمان و هواداران « وحدت و امنیت ملی » بوجود آورند که نه تنها دفاع از « حقوق اقوام » را در تعارض با منافع ملی نبینند بلکه آن را عین منفعت و مصلحت ملی به شمار آورند. و از سوی دیگر هواداران حقوق قومی بویژه فعالان اقوام ایران به گونه ای شعار دهند و یا عمل نمایند که آشکارا دفاع از حقوق اقوام عین منافع و مصالح ملی به شمار آید. این نکته نیز لازم به یادآوری است که فعالان مدافع قومیت ها بارها در گفته ها و نوشته های خود صرفاً به قصد و نیت خیر خواهانه و مطابق با منافع و مصالح ملی در انگیزه جریانات قومی بسنده کرده اند. این نکته نیز لازم به یادآوری است که فعالان مدافع قومیت ها بارها در نوشته های خود صرفاً به قصد و نیت خیر خواهانه و مطابق با منافع و مصالح ملی در انگیزه جریانات قومی بسنده کرده اند.

در حالی که قصد و نیت امری دیدنی نیست و نمی توان به اتکای قول و وعده و اینکه جریانات قومی خطری برای وحدت و امنیت ملی ندارند خصوصاً با عنایت به اینکه واجد رفتار و موضعی مشابه با جریانات تجزیه طلب هستند آسوده خاطر شد و دست از نگرانی ها کشید. خلاصه اینکه جریانات مدافع حقوق قومی در ایران به شدت از فقر

تئوریک و فقدان استراتژی و سیاست روشن در رنج است که برای نیل به آن می توان نخستین گام را تبیین مفاهیم دانست که در رأس آن تفصیل و شناخت « قوم گرایی » از « حقوق قومی » است .

جداسازی و تفصیل دو مفهوم « قوم گرایی » و « حقوق قومی » از منظر دین با توجه به نقش بارز آن در روابط اجتماعی ایران و همچنین نظام دینی کشور اهمیت فوق العاده ای دارد . از این روی در این بخش به تبیین این دو مفهوم از منظر منابع اسلامی می پردازم . لازم به ذکر است طرفین معامله یعنی موافقان و مخالفان دفاع از حقوق قومی هریک بارها به آیات و احادیث موافق با دیدگاه خویش استناد کرده و جنبه های مخالف با عقیده خویش را نادیده انگاشته اند . لذا تأکید می نمایم بایستی خصوصاً مدافعان حقوق قومی هر دو جنبه را کاملاً در نظر گرفته و در مواضع خویش انعکاس دهند و منتظر نباشند طرف مقابل بویژه مخالفان طرح حقوق قومی آغازگر این پروسه باشند که اگر چنین انتظاری داشته باشند خود بازنده ی اصلی خواهند بود .

این واقعیتی است که اگر واقع بینانه با آن برخورد نکنند بی شک شکست و عقب نشینی نصیب مدافعان قومیت ها خواهد شد . آنها باید استراتژی و تاکتیک خود را به روشنی بیان کنند درعیراین صورت گرفتار قوم گرایی نادرست شده اند و تنها تعصب و حمیت کور قومی را به میان کشانده اند . آنها باید برای آسودگی خاطر دولت و کشور استراتژی و تاکتیک های روشن و همسو با مصلحت ها و سودمندی های ملی را بیان کنند .

### نتیجه:

نتیجه ای که از این بحث گرفته می شود این است که طرفین معادله ( موافقان یا مخالفان حقوق قومی ) بایستی بدانند از یکسو لازم است شخصیت اقوام و خصوصیات آنها مورد احترام واقع شود و از سوی دیگر شیوه و روش مبارزه برای دفاع از حقوق قومی بایستی با ظرافت خاصی اجرا گردد . یعنی اگر فرضاً مخالفان دفاع از حقوق اقوام با کم لطفی و بی عنایتی نسبت به حقوق این اقوام مطلبی بگویند یا موضعی اتخاذ کنند که با لزوم احترام به هویت های قومی مغایرت دارد در پاسخ نباید به قوم آنها توهین نمود . بلکه ضمن انتقاد از حاکمان یا قائلان لازم است مراتب احترام به هویت قومی شخص حاکم یا قائل را اعلام کرد . برای مثال برخی از نویسندگان آذری در آذربایجان یا عرب در خوزستان و یا کرد و بلوچ برای پاسخ و انتقاد از مواضع برخی حاکمان یا مخالفان حقوق اقوام مرز نشین به طرح مطلبی می پردازند که متضمن توهین به مردم پارس است . این شیوه ی برخورد ضمن نادیده گرفتن و بی احترامی به هویت قومی پارسیان که وفق مباحث بالا لازم الرعایه می باشد همچنین رفتاری از روی بی خردی و مخالف با مصالح ملی است .

بی‌خردی از آن جهت که به تحریک حاکمان و نخبگان پارسی پرداخته و مردم پارس زبان را در مقابل اقوام دیگر قرار می‌دهد. اما مخالفت آن با مصالح ملی ناشی از آن است که اقوام را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد که در نتیجه وحدت و امنیت ملی به خطر می‌افتد. علاوه بر آن چنین شیوه‌ای ناشی از «قوم‌گرایی» است. فراموش نباید کرد یکی از موانع عمده‌ی استیفای حقوق اقوام (خصوصاً اقوام مرز نشین) قوم‌گرایی برخی از حاکمان به بهانه‌ی دفاع از «وحدت» و «امنیت» ملی است. لذا برای مقابله با پدیده‌ی قوم‌گرایی بایستی از شیوه‌ی قوم‌گرایان استفاده کرده و دچار آن شویم. زیرا چنانکه در بالا توضیح دادم از لحاظ نیل به مقصد دفاع از حقوق قومی کاملاً بی‌خردی است و از لحاظ مصالح ملی مخالف با آن است و بالاخره امر «ضد ارزشی» به شمار می‌آید، چون با ارزش‌ها و غایت هدف مدافعان حقوق اقوام تعارض دارد.

### تبیین این دو مفهوم از لحاظ علمی و تجربی

در اینجا برای کشف شیوه‌ی معقول و روشن تر مبارزه برای دفاع از اقوام به طرح مباحث علمی و تجربی می‌پردازم تا از ورای آن مصادیق «حقوق قومی» و «قوم‌گرایی» بهتر شناخته شوند. درباره‌ی اهمیت نقش «زبان» در زندگی انسان تحقیقات گسترده‌ای انجام شده است در این میان «جان رکز» یکی از محققان جامعه‌شناسی درباره‌ی زبان عقیده دارد ادراکی به واسطه‌ی زبان درباره‌ی جهان، جامعه و انسان بوجود می‌آید که توسط زبان‌های دیگر ایجاد نمی‌شود. این خصوصیت باعث می‌شود همراه با عادت و خو کردن جامعه‌ی زبانی به یک زبان خاص حقی برای قوم یا جامعه‌ی زبانی قائل شویم. زیرا اصرار در این مورد که بایستی هر جامعه‌ی قومی زبان خویش را ترک گوید موجب تزلزل روحی و روانی آن قوم خواهد شد. بنابر این احترام و رعایت حقوق زبانی امری جدی و مهم است و از حقوق اقوام به شمار می‌آید. لیک در برابر آن قوم‌گرایی به معنای آن است که به نفی زبان واحد ملی بپردازیم.

نفی زبان واحد ملی از دو سو نادرست و از موردهای بارز قوم‌گرایی است. نخست اینکه در جامعه چند قومی مانند ایران خصوصاً با توجه به شرایط ژئوپولیتیک و جغرافیای سیاسی آن نیاز به یک زبان واحد است که به واسطه‌ی آن ارتباطات علمی و رسمی برقرار باشد. تحمل زبان واحد ملی از جانب اقوام و صاحبان زبان‌های مختلف نباید چیز غیر قابل قبولی باشد. زیرا در عصر کنونی مشاهده می‌شود کشورهای جهان برای ارتباط با یکدیگر از زبان واحدی مانند انگلیسی استفاده می‌کنند و منابع و کتب علمی را نیز به این زبان به بازار جهانی ارائه می‌دهند. از این رو هنگامی ملل جهان که ارتباط آنها با یکدیگر به شدت و پیچیدگی روابط درونی گروه‌ها و اقوام یک ملت نیست بر لزوم زبان واحد جهانی جهت ارتباط متقابل تاکید می‌کنند به طریق اولی بایستی افراد و اقوام نیز از زبان واحدی برای ارتباط با یکدیگر در چارچوب ملی برخوردار باشند.

در واقع مبارزان دفاع از حقوق قومی نیاستی با زبان پارسی که مورد علاقه ی همه ی اقوام ایران اعم از ترک و عرب و کرد و... بوده و شعرا و نویسندگان بزرگی از میان همه ی آنها به این زبان آثار خویش را ارائه داده اند مقابله نمایند. بلکه بایستی با این شیوه که به نام زبان پارسی قصد انهدام و نادیده گرفتن زبان های دیگر را دارد مبارزه نمود. جهت دوم که شکل روشن تری از قوم گرایی را ارائه می دهد این است که برخی از نهضت های قومی با توجه به الگوی آنها که در خارج از کشور قرار دارد به گونه ای بر اصالت زبان قومی و نفی زبان ملی تأکید می کنند که بسیار خطرناک است و موجب نادیده انگاشتن امنیت و مصالح ملی می شود. این شیوه متأسفانه در میان برخی فعالان قومی که در مرزها زندگی می کنند به ویژه در میان آذری ها و اعراب خوزستان به چشم می خورد. ترک ها و اعراب جهان از نژادهای سفید، زرد، سیاه و... تشکیل می شوند و از لحاظ شرایط جغرافیایی و وضعیت اقتصادی و سطح دانش و فرهنگ متفاوت هستند. با این حال در میان آنها جریانات سیاسی بزرگی برای اتحاد آنان و ایجاد یک امپراطوری یا قدرت بزرگ بوجود آمده است. چنانکه در میان اعراب بر پایه ی تفکر «ناصریسم» و «حزب بعث» آرزوی ایجاد امپراطوری یا قدرت بزرگ عربی و در میان ترک ها بر پایه ی اندیشه های «کمال آتاتورک» و اخیراً «نوعثمانی گری» برای ایجاد قدرت بزرگ ترکی آرمان هایی شکل گرفته است. نکته اینجاست که تنها وسیله ی اتحاد میان آنها زبان تشخیص داده شده است. زیرا چنانکه اشاره شد تفاوت های نژادی و جغرافیایی و اقتصادی و حتی فرهنگی به قدری زیاد است که نمی توان «ترک ها» یا تمامی «اعراب» را بجز با اتکاء بر زبان واحد آن هم به شکل افراطی همراه با نفی و توهین به زبان های دیگر خصوصاً نسبت به زبانی که آن قوم در کشوری زندگی می کند جمع نمود. بنا بر این به شکل دیوانه وار و افراطی بر زبان قومی – مثلاً زبان ترکی یا عربی – تأکید می شود و با القائاتی خاص و توهین آمیز زبان ملی به سخریه گرفته می شود. مثلاً می گویند زبان ترکی یا عربی اصالت دارد و زبان پارسی لهجه ی سی و سوم زبان عربی است. و یا روش های دیگر که حاکی است از تعصب بر زبان قومی همراه با نفی زبان ملی به کار گرفته می شود. فرضاً زبان فارسی لهجه ی سی و سوم زبان عربی باشد، اینکه برای عرب ها خوب است که زبان ملی داشته باشند که به آنها نزدیک است. روشن است که چنین روشی قوم گرایی نادرست است. زیرا برای زبان خود قائل به احترام شده اند و نسبت به زبان دیگر از روش توهین و تحقیر استفاده می کنند. همچنین این شیوه بسیار خطرناک است چرا که قوم را به همزبانان خویش در خارج کشور نزدیک می کند و از هموطنان خود که دارای زبان های دیگر هستند دور می سازد. برای درک بیشتر این مطلب به موارد زیر استناد می کنم: (جمال عبدالناصر می گفت: فقط یک ملت عرب از خلیج تا اقیانوس وجود دارد). علی السمان در کتاب رویارویی مسلک ها و جنبش های سیاسی در خاور میانه ی عربی درباره ی مفهوم «وطن عربی» از منظر «حزب بعث» می نویسد: (وطن عربی عبارت است از آن قسمتی که ملت عرب در آن زیست

می نماید و مابین کوه توروس - در کشور ترکیه - پشت کوه ، خلیج بصره ، دریای عرب ، کوه های حبشه ، صحرا ، اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه گسترده است. ) در مورد اینکه عرب کیست؟

ساطع الحصری که به عنوان پدر ناسیونالیسم عربی در میان جریانات چپ و راست جهان عرب شناخته شده معتقد است هر که به زبان عربی سخن بگوید عرب است . چنانکه حسام زکی نصیبه در کتاب ( The Ideas of arab nationalism ) از وی نقل می کند: ( عرب کسی است که زبان مادری اش عربی باشد خواه مسلمان باشد و خواه مسیحی ، مصری باشد یا سوری یا عراقی ) . بنا بر این مهمترین عامل ناسیونالیسم عربی که عامل نزدیک کردن همه ی اعراب به یکدیگر و جدا کردن آنها از اقوام دیگر است زبان و تأکید افراطی بر آن و نفی افراطی زبان های دیگر است . مشابه این جریان و آثار در میان نویسندگان و فعالان ناسیونالیست ترک یا اقوام دیگر وجود دارد .

پس نباید برای حفظ و دفاع از هویت قومی به شیوه ی این جریانات تمسک جست. زیرا آشکارا با وحدت و امنیت ملی در تعارض است و نه تنها با واکنش منفی مسئولان و حاکمان کشور بلکه کلیه ی روشنفکران و فعالان مدافع ایران روبرو می گردد. برای اتخاذ روش صحیح مبارزه بایستی در مرتبه ی نخست چنانکه پیش از این تأکید نمودم در هنگام دفاع از «حقوق قومی» بایستی به ورطه ی « قوم گرایی نادرست» و توهین به زبان های دیگر خصوصاً زبان ملی افتاد، بلکه ضمن احترام آشکار و تأکید بر لزوم زبان ملی لازم است از زبان های قومی حمایت به عمل آوریم ، همچنین مانند برخی از همشهریان نگارنده - در اهواز - نخواهیم که مردم هر قوم فقط به زبان قومی تحصیل و مرادده نمایند.

چنانکه تأکید می کنند بایستی از دوران پیش دبستانی چنین کنند . بلکه باید در صدد ایجاد روشی باشند که در کنار زبان ملی به تقویت و رشد زبان قومی پردازند . و در مرتبه ی دوم لازم است یک استراتژی دفاع از قومیت بر پایه ی شرایط خاص جغرافیایی را پیگیری نمایند . این روش در کشورهای عربی توسط افرادی چون « آنتوان سعاده » رهبر حزب قومی سوریه ابداع شد . به نقل از کتاب ( گرایش های سیاسی در جهان عرب ) آنتوان سعاده با ناسیونالیسم عرب به معنایی که در فوق بیان شد و مبتنی بر تأکید افراطی بر زبان و نفی زبان های دیگر بود ، مخالف بود .

به نظر او شناساندن سوریه با ناسیونالیسم عرب به معنای صرف نظر کردن از ویژگی های انحصاری آن و ادغام آن در کشوری بود که از سوریه پیشرفته تر و مترقی تر نبود بلکه به معنی پذیرفتن موقعیتی پایین تر برای آن بود . به نظر سعاده ملت سوریه دارای هویت ملی مخصوص به خود است . اجزای ناسیونالیسم سوری ، آن طور که توسط سعاده بیان شد ، عبارتند از: جغرافیا ، تاریخ و مردم . او در پیدایی ملتها و شکل یابی شخصیت ملی ، اهمیت اولیه را به

جغرافی داد. اگر چه تأکید کرد جغرافی عامل مطلق نیست. او معتقد بود که در تاریخ ملتها، بویژه در مرحله ی اول، جغرافی مهمترین نقش را ایفا می کند.

به نظر او، منطقه ی سوریه، که از مدیترانه تا خلیج فارس کشیده شده سرزمینی است دلخواه برای گزینش ملت سوریه که دست به دست هم داده اند. به عقیده ی آنتوان سعاده، تاریخ سوریه صرفاً دوره ی تسلط عرب بر آن نیست که ناسیونالیست های عرب بر آن تأکید کرده اند. بلکه سراسر تاریخ از عصر حجر تا کنون را در بر می گیرد. چنین دیدگاهی به روشنی می تواند به کلیه ی اقوام ایرانی که خصوصاً بر ویژگی های قومی خویش تأکید می کنند راهبردی منطقی و موافق با ضرورت های ملی و امنیتی بنمایاند. زیرا اگر همه ی اقوام از ترک، عرب، کرد، بلوچ، ترکمن و نیز پارسیان بدون تأکید افراطی بر زبان و با تأکید بر کلیه ی ویژگی و خصوصیات اجتماعی و فرهنگی و از جمله زبانی به نحو معتدل و با عنایت به شرایط خاص جغرافیایی و تاریخی و همزیستی با اقوام دیگر در ایران به طرح « حقوق قومی » پردازند قطعاً راهبرد منطقی و تاکتیک ها و شیوه های معقولی برای نیل به این هدف خواهند یافت که مستوجب نگرانی و پرهیز هواداران وحدت ملی و تمامیت ارضی نخواهد شد بلکه زمینه ی این حمایت را در مسئولین نظام فراهم خواهد ساخت.

### شیوه های نادرست دیگر

اخیراً در فضای فراهم آمده در مناطق اقوام مرز نشین در راستای فعالیت های آزاد سیاسی و انتخاباتی برای دستیابی به قدرت از شیوه های نادرستی استفاده می شود که علاوه بر غیر واقعی بودن مبتنی بر فعال کردن شکاف میان اقوام ایران است. سخنان مقام معظم رهبری نیز که بر فعال کردن گسل های قومی به دست دشمنان داخلی و خارجی به عنوان یک خطر جدی تأکید نمودن نشان از درستی این مطلب دارد. غیر واقعی بودن از آنجا ناشی می شود که اولاً: قوم گرایی را فقط به مردم پارسی نسبت می دهند در حالی که در میان کلیه ی اقوام اعم از ترک، عرب، کرد، بلوچ، ترکمن و... افراد با تمایلات قوم گرایی کم نیستند. ثانیاً: به گونه ای از قوم گرایی مردم پارس و مظلومیت قوم خویش می گویند گویی همه ی مردم پارسی قوم گرا هستند. در حالی که بجز تعدادی خاص - در میان مردم یا نخبگان - اکثر مردم پارسی از یکسو و مردم اقوام دیگر در سوی مقابل به یکدیگر علاقه و عنایت داشته و در طول تاریخ که در کنار هم زندگی کرده اند، ضمن احترام متقابل به فرهنگ و شیوه های زندگی یکدیگر به ایجاد یک « چتر مشترک فرهنگی » در طول تاریخ ( سنکریتیسم تاریخی ) برای زندگی مشترک پرداخته اند.

اگر این سخن که عوامل قوم گرای اقوام مرز نشین می گویند صحت داشته باشد که کلیه ی مردم پارسی قوم گرا هستند و همیشه در موضع ظلم و ستم به اقوامی چون ترک، عرب، کرد، بلوچ، ترکمن و... باشند بایستی پیوسته

درگیری و بحران میان اقوام در اوج خویش قرار گیرد در حالیکه با اندکی تأمل و نظر در حال اقوام ایران ادعای مزبور به هیچ وجه واقعیت ندارد.

اقوام ایران چنانکه اشاره شد در کمال دوستی و برادری در حالیکه تفاوت های همدیگر را مورد احترام قرار می دهند زندگی مشترک و دوستانه ای دارند و بجز موارد جزئی و اندک از اختلافات قومی خبری نیست. همین مقدار اختلافات نیز بیشتر ناشی از وجود برخی نخبگان قدرت پرست و فرصت طلب در میان طرفین است. واقعیت این است که اختلافات میان طوایف و گروه های درون یک قوم بیش از اختلافات اقوام با یکدیگر است. پس حقیقت با گفته ی این قوم گرایان از زمین تا آسمان متفاوت است. از جمله موارد نادرست دیگر تأکید بر این معنا است که برای حمایت از نیازها و خواسته های یک قوم لازم است افرادی از همان قوم به سمت نمایندگی یا مدیریت منصوب شوند در غیر این صورت مدیران و نمایندگان اقوام دیگر برای آنها کار نخواهند کرد.

و به آنها ظلم خواهند نمود. این گفته اگر چه در موارد اندک درست است اما در اکثریت قریب به اتفاق موردها، کاملاً نادرست و مصداق قوم گرایی و فعال نمودن شکاف و گسل اقوام است. اما نادرستی عقیده مزبور به دلایل زیر است: اگر هر یک از مسئولان و مدیران هر قوم فقط با اعضای قوم خویش رفتار خوش و با اقوام دیگر بد رفتاری کنند. بنابر این هر فرد پارسی نیز با توجه به عقیده ی قوم گرایان فوق در مناطقی که از مردم پارس نیستند، توسط مسئولان آنها مورد ظلم و ستم و بد رفتاری واقع خواهند شد. لذا باید مردم پارسی که بخشی از آنها در میان اقوام دیگر زندگی می کنند و بخش دیگر آن خواه نا خواه به دلایلی کم و بیش نیازمند حضور در مناطق اقوام غیر پارسی هستند بکوشند تا برای نجات از ظلم و ستم مسئولان غیر پارسی آنان را توسط مسئولان پارسی جایگزین نمایند. که البته چنین شیوه ای جز افزایش بحران و فعال تر شدن شکاف اقوام تا مرز جدایی نتیجه ی دیگری نخواهد داشت.

اگر این سخن درست باشد بایستی مسئولان غیر پارسی در مناطق پارسی نشین موجب ستم و ظلم به این قوم شوند. در حالی که چنین نیست و این مسئولان گاه بهتر از مسئولان پارسی خدمت می کنند. چنانکه در خوزستان نمونه های آن بسیار است. مثلاً در دو منطقه ی شوشتر و دزفول که اکثراً از مردم پارسی زندگی می کنند، فرماندار اسبق شوشتر و سابق دزفول که فردی عرب است، مورد احترام و توجه مردم این مناطق است. از این نمونه ها در سراسر ایران وجود دارند و مورد احترام و علاقه مردم پارسی هستند و بالعکس در مناطق ترک و عرب و کرد و ... نیز برخی مسئولان و مدیران پارسی هستند که خدمات قابل توجه ای ارائه داده اند و مورد عنایت مردم اقوام ساکن آن

مناطق می باشند. بالعکس برخی از مسئولان پارسی در مناطق پارسی نشین و برخی از مسئولان ترک، عرب، کرد، بلوچ، ترکمن و... در مناطق این اقوام به علت بد عمل نمودن مورد انتقاد مردم قوم خویش هستند.

بنا بر این به تجربه ثابت است هر فرد از همان قوم لزوماً خدمتگزار مردم آن قوم نیست. و همچنین هر فرد از قوم دیگر لزوماً موجب آزار و ستم به قوم نمی باشد. بلکه چه بسا موجب خدمت و بهره مندی مردم آن قوم باشد. البته از میان سخنان این مدعیان می توان وجود برخی از مسئولان قوم گرا از میان پارسیان که در مناطق اقوام ترک، عرب، کرد، بلوچ، ترکمن و... رفتاری نامطلوب دارند را تصدیق نمود. بالعکس از میان این اقوام مسئولانی یافت می شود که به مردم دیگر ظلم کرده و حق آنان را نادیده می انگارند.

برای مثال در خوزستان ما بدون توجه به بیکاری ۲۵ درصدی و روز افزون جوانان بومی اعم از پارس و عرب و... توسط مسئولان ترک وزارت کشاورزی - خصوصاً وزیر اسبق آقای کلانتری - تعداد قابل توجهی از جوانان آذری در توسعه نیشکر و صنایع جانبی خوزستان مشغول به کار شده اند در حالیکه با توجه به شرایط خوزستان هر انسان منصفی حق می دهد که بایستی جوانان این منطقه به کار اشتغال داشته باشند. و اکنون استراتژی و تاکتیک مبارزه با توجه به مباحث فوق استنتاج می شود روش برخی فعالان قومی علاوه بر اینکه مغایر با مصالح امنیتی کشور است با حقایق و واقعیت های موجود تفاوت ماهوی دارد. در واقع بخش عمده ی تاکتیک ها و روشهای این فعالان مبتنی بر مطالب واهی و غیر واقعی است. چنانکه استراتژی آنها نیز کاملاً خطرناک و ضد ملی است. با این خصوصیت لازم است استراتژی و تاکتیک جدیدی اتخاذ شود که ضمن رعایت مصالح ملی مبتنی بر حقایق و واقعیت ها و امکانات موجود باشد برای این کار موارد زیر پیشنهاد می شود:

الف) چنانکه پیش از این توضیح داده شد هر قوم بایستی با استفاده از روش آنتوان سعاده در تمام ایران برای نیل به اهداف قومی به شرایط خاص جغرافیایی قوم خویش توجه بنماید. چنین خصوصیتی باعث می شود که هر قوم بداند اگر با کشورهای همسایه از لحاظ زبانی مشابهت دارد اما با توجه به اینکه زبان فقط یکی از خصوصیات قوم است نه همه ی آن، بلکه خصوصیات فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی قابل توجه دیگری نیز وجود دارد که هر قوم را از هم زبانان خویش جدا می سازد لذا نقش انحصاری در هویت قومی ندارد.

ب) هر قوم بایستی بداند یکی از واقعیات مهم زندگی اش این است که در چار چوب ملت بزرگ ایران زندگی می کند. این واقعیت توجه به مصالح و منافع قومی در قالب مصالح و منافع ایران به صورت روشن و واضح را غیر قابل اجتناب می نماید. برخی از فعالان قومی فقط شعار همسویی و هم جہتی با منافع و مصالح کشور را سر می دهند.

در حالی که روشن نیست با عنایت به اینکه روش ها و تاکتیک های این فعالان به تحرک در آوردن شکاف های قومی است چگونه روش ها و اهداف آنها با مصالح و منافع کشور همسویی دارد؟!

ج) اگر فعالان قومی بر عنصر زبان به شکل افراطی تکیه نکنند و تنها زبان را بخشی از ویژگی های قومی به شمار آورند مشاهده خواهند نمود که اشتراکات تاریخی میان اقوام ایران و همچنین تأکید بر تفاوت ها و اختلافات با « همزبان های کشورهای دیگر » به عنوان یک تاکتیک مهم و موفق می تواند راهگشای نیل به هدف دستیابی به « حقوق قومی » باشد. ما بایستی اقوام مشابه با یکدیگر در ایران و همچنین متفاوت با اقوام همزبان در خارج داشته باشیم و این نگاه به خود آگاهی مردم ایران سرایت کند.

د) سیاست کلی فعالان مدافع « حقوق قومی » در ایران با توجه به مطالب بالا در تعیین مسئولان و مدیران بایستی مبتنی بر نصب یا انتخاب شخصیت هایی باشد که واقعاً نگاه عادلانه و برابری نسبت به همه ی اقوام ایران با رعایت ویژگی های قومی داشته باشند. نمایندگان منتخب خصوصاً در مناطق چند قومی بایستی مدافع حقوق اقوام باشند. به نظر من خصوصاً در شرایط کنونی لازم است تا مدتی همه ی اقوام ایران به انتخاب نخبگان پارسی که البته مدافع حقوق اقوام باشند پردازند تا محیط سیاسی کشور به طرح این مباحث عادت نماید.

ه) و بالاخره اینکه جامعه ایران به شدت نیازمند یک تشکیلات سیاسی به نام « حزب اقوام ایران » بر پایه ی استراتژی و تاکتیک های فوق است. این نگارنده در معیت عده ای قصد ایجاد چنین حزبی دارد و اقداماتی در این راستا انجام داده که امید است با یاری فرهیختگان و نخبگان اقوام ایران بتواند در استیفای حقوق اقوام و حفظ آن با توجه به مصالح و منافع ملی توفیق یابد. چنانچه کوشش نگارنده در این کتاب در حد توان خویش بایان برنامه، جهت و هویت مدرن لرکوشش برای ارائه الگویی است که بتواند دیگر قوم ها را کمک کند یا ترغیب نماید که چگونه بی آنکه خطری برای ایران باشند یا گسل های مترکم قومی را فعال کنند تنها در چارچوب یک پیکار مسالمت آمیز حقوق خویش رایی بگیرند. آنها باید استراتژی و تاکتیک خویش را به روشنی بنویسند. در زیر چگونگی پی گیری حقوق قومی بر پایه ی تئوری «صله ی ارحام» را آورده ام تا روشن شود چگونه می توان بی آنکه گسل های قومی را مترکم نمود و به انفجار و بحران کشاند حقوق قومی را به دست آورد. البته باید به بحث هایی چون تاریخ و جغرافیای سیاسی نیز پرداخت که در گفتارهای دیگر به آن پرداخته ام.

## پیوندهای خویشاوندی وصله ی ارحام:

درباره چگونگی اجرای روابط خویشاوندی به گونه ی درست و راست در این بخش به موضوع وصله ی ارحام می پردازم. پیوند خویشاوندی وصله ی ارحام در اسلام جایگاهی بس سترگ دارد و البته در ایدئولوژی قومیتی ما لرها نیز بسیار مهم است. در این باره از آیه ها و روایت های شریفه در پیوند با وصله ی ارحام یاد می کنم و جایگاه آنرا در ایدئولوژی قومیت یادآوری می نمایم. نخست باید گفت: خویشاوندی وهم تباری بر دو گونه است: ۱. نسبی و ۲. سببی. خویشاوندی نسبی پیوندی است که از راه یگانگی خون و رحم پیدا می شود مانند پدر، مادر، برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی، خاله، جد و جده و آباء و فرزندان آنها که خویشاوندان نسبی و ارحام می نامند و هر یک را به تنهایی رحم می گویند، و خویشاوندی سببی از راه ازدواج و زناشویی بوجود می آید. مانند خویشاوندی میان زن و شوهر و خویشان آنها از هردو سو. در اینجا پیش از آنکه به آیه های شریفه و حدیث و روایت های نورانی بپردازم باید روشن کنم که آیا وصله ی ارحام در گستره ی یک قوم و در پیوند با قوم های دیگر کاربرد دارد. زیرا پایه و بنیاد تئوری ماست.

## صله ی ارحام در گستره ی یک قوم:

خداوند تبارک و تعالی در نخستین آیه از سوره ی مبارکه ی «نساء» به بزرگی و اهمیت وصله ی ارحام به شکل ویژه ای یاد نموده است؛ «...وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا»؛ «... از خدایی بترسید که [همگی به بزرگی او اعتراف دارید و] هنگامی چیزی از یکدیگر می خواهید نام او را می برید، [و نیز] از خویشاوندان خود مبرید زیرا خداوند مراقب شما است.» در آیه ی شریفه ی بالا دیده می شود که خداوند ارحام را در کنار نام بزرگ خویش یاد کرده است. در این باره روایتی است که اهمیت این نکته را روشن می سازد. شخصی به نام جمیل ابن دراج می گوید از امام صادق علیه السلام درباره ی ارحام در آیه ی «و اتقوا الذی تسائلون به و الارحام» سوال کردم، در پاسخ فرمود: « یعنی ارحام الناس. إن الله عزو جل أمر بصلتها و عظمتها الم تر أن الله جعلها معه»، یعنی: آن ارحام مردم است که خداوند بزرگ به وصله ی آن فرمان داده و آن را بزرگ داشته است. آیا نمی بینی که خدا آن [ارحام] را در ردیف [نام] خود قرار داده است؟ بنابراین بزرگی پیوند ارحام از دیدگاه اسلام روشن است. اکنون پرسش اینست که آیا می توان وصله ی ارحام را در گستره ی یک قوم درخواست و پیاده نمود؟ و گستره ی خویشاوندانی که ما در برابرشان مسئولیت داریم و در روز قیامت در باره ی آنها پرسیده می شویم، تا کجاست؟ آیا تنها در برگیرنده ی خویشان درجه ی یک و دو می شود؟ یا گستره ی بزرگتری را در بر می گیرد؟

در این باره امام رضا (علیه السلام) در حدیثی که شیخ صدوق آن را در کتاب «عیون أخبار الرضا علیه السلام» نقل کرده است، این گستره را روشن می‌فرمایند؛... عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ رَجِمًا مُتَعَلِّقًا بِالْعَرْشِ تَشْكُو رَجِمًا إِلَى رَبِّهَا فَقُلْتُ لَهَا كَمْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا مِنْ أَبٍ فَقَالَتْ نَلْتَقِي فِي أَرْبَعِينَ أَبًا...» عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۵... حسن بن علی و شاء از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است که ایشان از پدرشان، از پدرانشان، از امیرالمؤمنین (ع) نقل کردند که پیامبر خدا (صلوات الله علیه) فرمودند: «زمانی که (در شب معراج) به سوی آسمان سیر داده شدم، رَحِمِی را دیدم که از عرش آویخته شده بود و از رَحِمِی دیگر، به پروردگار شکایت می‌کرد. به او گفتم: میان تو و آن رَحِمِی (که از او شکایت می‌کنی) چند پدر (نسل) فاصله است؟ گفت: در چهلمین پدر (جدمان) با هم مشترکیم».

بنابراین روشن است که گستره ی قوم و پیوند صله ی ارحام بسیار بزرگ است. همچنین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز در ضمن نامه شان به عبدالله بن عباس، کار گزار خود در بصره، می‌نویسد: «...قَدْ بَلَغَنِي تَمْرُكُ لِبَنِي تَمِيمٍ وَ غِلْظَتِكَ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخِرٌ وَ إِنَّهُمْ لَمْ يُسَبِّحُوا بِوَعْمٍ فِي جَاهِلِيَّةٍ وَ لَا إِسْلَامٍ وَ إِنَّ لَهُمْ بَنَاءٌ رَحِمًا مَاسَّةٌ وَ قَرَابَةٌ خَاصَّةٌ نَحْنُ مَا جُورُونَ عَلَيَّ صَلَاتِهَا وَ مَا زُورُونَ عَلَيَّ قَطِيعَتِهَا...» یعنی: خبر بدخویی و درشتی تو با قبیله ی بنی تمیم به من رسید، همانا از بنی تمیم کوکبی پنهان نشده، مگر آن که کوکب دیگری بر ایشان پدیدار گشته (آسمان فضل و بزرگواری و شجاعت و دلیری آنان از کوکب درخشان تهی نگردیده، و اگر بزرگی از آن ها کشته شده، دیگری جایش را گرفته) و در جاهلیت و اسلام کسی به کینه جوئی و خون خواهی بر ایشان پیشی نگرفته (از این رو با چنین مردمی نباید درشتی نمود) و (سبب دیگری که نبایستی با آنان بدخویی کرد آن است که) ایشان را با ما خویشاوندی پیوسته و نزدیکی است (چون نسب بنی هاشم و بنی تمیم به «الیاس بن مضر» جد شانزدهم پیغمبر اکرم (ص) منتهی می‌شود، (پس) ما را در پیوستن به آن خویشاوندی پاداش و در جدائی از آن گناه می‌باشد...»... ترجمه و شرح نهج البلاغه ی (فیض الإسلام)، ج ۵، ص ۸۶۸...

چنان چه دیده شد، رسول اکرم (ص) از شکواییه ی یک نفر در سفر معراج از نفر دیگر به سبب رعایت نکردن حق خویشاوندی با اینکه هم تباری آنها نزدیک نبود و تا چهل پشت می‌رسید، یاد می‌کند. همچنین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، افراد قبیله ی بنی تمیم، که در شانزده نسل پیش، با ایشان خویشاوندی داشته اند را «رَحِمِی» و «هم تبار خود دانسته اند و ابن عباس که از بنی هاشم بوده است را از بدخویی با آنان بر حذر داشته اند. آنچه مهم است اینکه به نظرمی رسد روایت ها نخواستہ عددی را به عنوان انتهای خویشاوندی مانند عدد چهل را حکم کنند. بلکه خواسته بگویند تا آنجا که نخستین جد شما بوده پیوند خویشاوندی برقرار است. بنابراین اگر بدانیم که با کسانی قوم و خویش

هستیم، ولو اینکه در چهارصد نسل پیش، با آنان پدری مشترک داشته باشیم، در برابر آنان مسئولیتی دوچندان خواهیم داشت و اگر در موردشان کوتاهی کنیم، در روز قیامت مورد مؤاخذه قرار خواهیم گرفت.

به شرطی که منطبق با قرآن کریم بخشی از شعب (قوم) باشد و گرنه همه ی انسان ها به حضرت آدم میرسند که منظور آن نیست. نکته ی دیگر اینکه احترام به خویشاوندان سببی وصله ی ارحام آنها نیز بسیار مهم است. چنانچه در روایت امیر مومنان علی (ع) یاد شد. پس لر ها چون با عرب های خوزستان، کردها، اصفهانی ها، شیرازی ها و دیگران در همه ی ایران پیوند های سببی گسترده ای دارند، باید که احترام و علاقه ی خود را به آنها به استواری نگه دارند. چون نادیده گرفتن وصله ی ارحام سببی نیز گناه است و آثاری برای زندگی انسان دارد. از میان این پیوندهای سببی پیوند لر ها با قوم های درون خویش مانند عرب ها و ترک های قشقای و ترک های دیگر کردها و بهبهانی ها و شوشتری ها و دزفولی ها و دیگران است.

آنها در این پیوند سببی مهم تر هستند. از میان پیوستگی ها به خویشاوندان سببی مسئولیت پیش گیری از ستم به آنها، یاری رساندن به آنها و نشان دادن دوستی و علاقه به آنها است. همچنین بازگرداندن آن ها از کژ راه ها نیز بسیار باید مورد توجه باشد. بنابراین دست کم باید با همه ی ایرانیان پیوندهای سببی خویش را پاس بداریم. ولی درباره ی بستگان نسبی یعنی همه ی لر ها باید دلسوزتر باشیم و بکوشیم ستیزه ها و پراکندگی های آن ها را رفع کنیم. یاری بسیار بیشتری به آنها برسانیم. جغرافیای انسانی و سیاسی آنها را از درون پیوسته و منسجم گردانیم. گرفتاری های آن ها را حل کنیم و از هر گونه کژ راهی که به سختی پیشگیری نماییم. اکنون با روشن شدن گستره ی وصله ی ارحام به آیه ها، روایت ها و حدیث های آن می پردازم.

### صله ی ارحام یعنی چه؟

پاسخ این پرسش اینست که انسان باید پیوند عاطفی خود را با خویشان نسبی ( ارحام به گونه ی ویژه ) و همچنین با خویشاوندان سببی استمرار بخشد و هیچگاه پیوند و علاقه ی خود را با آنها قطع نکند و چون خویشاوندان انسان از سویه ی نیازهای انسانی و عاطفی متفاوتند در برابر هر نیاز، پاسخ متناسب باید داد. آن چه مسلم است قطع ارتباط با خویشاوندان نسبی از گناهان کبیره است. و قطع ارتباط با خویشاوندان سببی و نادیده گرفتن حق آنها نیز آثار و پیامدهای بدی دارد. بنابراین، وصله ی ارحام به معنای مهربانی و رسیدگی نسبت به خویشان است که از حقوق بیشتری نسبت به دیگران برخوردارند. به همین روی، در فقه به ارحام و خویشان نسبی توجه بیشتری شده است و از آنجا که اینگونه امور از مسائل فطری و سنت های اجتماعی است، اسلام روی آن تاکید دارد.

تا آنجا که قرآن کریم کمک به بستگان را از تکلیف های مالی ثروتمندان به شمار می آورد و آن جا که سخن از یاری به هم تباران و خویشان به میان آمده آن را به عنوان یک حق واجب یاد کرده است و می فرماید: «و آت ذا القربى حقه و المسکین و ابن السبیل و لا تبذر تبذیرا» (سوره اسراء / آیه ۲۶)، و حق نزدیکان را پرداز و [همچنین] مستمند و وامانده در راه را، و هرگز اسراف و تبذیر مکن. و در جای دیگر میفرماید: «فآت ذا القربى حقه و المسکین و ابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون وجه الله و اولئک هم المفلحون» (سوره روم / آیه ۳۸)، حق نزدیکان و مسکینان و در راه ماندگان را ادا کن.

این برای آنها که خوشنودی خدا را می خواهند بهتر است و چنین کسانی رستگارانند. در جای دیگر، آنجا که صفت مردم نیکوکار را بیان می کند، میفرماید: «و آتی المال علی حبه ذوی القربى و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین» (سوره بقره / آیه ۱۷۷)، [نیکوکاران کسانی هستند که] مال خود را با همه ی علاقه ای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و در راه ماندگان و سائلان انفاق می کنند. از این آیه ها بهره می گیریم که صله ی ارحام آنگاه از مرحله ی «شعار» به مرحله ی «عمل» می رسد که هنگام نیاز خویشان، تا آنجا که انسان توان دارد نیاز آنان را بر آورد و از هر گونه یاری کوتاهی نوزد و این معنای صله ی ارحام است. برخی می پندارند که صله ی ارحام یعنی تنها به دیدار ارحام رفتن و از آنان احوال پرسى کردن است.

ولی باید دانست که صله ی ارحام تنها در دید و بازدید خلاصه نمی شود. بلکه باید پیوند خویشاوندی با مهر و محبت و صفا و صمیمیت و کمک های گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است که ماندگار می ماند و چه بسا که برای برخی از خانواده ها رفت و آمد سبب دردسر و ناراحتی شود، به ویژه اگر امکان پذیرایی نداشته باشند. از دیدگاه قرآن صله ی ارحام به آن اندازه بزرگ است و اهمیت دارد که چنانچه در پیش یاد شد، خدای بزرگ آن را در ردیف پرستش خویش قرار داده که نشانه ی بزرگی و اهمیت این کار است. افزون بر آن در این پیوند به آیه هایی از قرآن کریم یاد می کنم: «و إذ أخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون إلا الله و بالوالدین إحسانا و ذی القربى و الیتامی و المساکین» (سوره بقره / آیه ۸۳)، [و به یاد آورید] زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید...

و در جای دیگر می فرماید: «و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا بالوالدین إحسانا و بذی القربى و الیتامی و المساکین» (سوره نساء / آیه ۳۶)، و خدا را پرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید، و به پدر و مادر نیکی کنید و نیز به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان.... بنابراین بزرگی و اهمیت صله ی ارحام در همه سویه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی روشن است. زیرا قرآن کریم نفرموده که کمک ها و یاری ها در چه زمینه هایی باید باشد.

در اصطلاح اصول فقه مطلق بیان کرده است. تنها اینکه نباید خلاف شرع و در راستای ستم و زورگویی و کارناحق باشد. اکنون در زیر به گوشه ای از روایت های صله ی ارحام که دریایی از روایت ها هستند، می پردازم. روایت هایی که همه سراسر حکمت، و اندیشه ی ژرف الهی پشتوانه ی آنست.

نکته ی دیگری که در این جا باید گفت اینکه گرچه فرمایشات الهی بیشتر برای انسان های مومن کار آیی دارد. ولی باید دانست که همه ی این فرمایش ها بر پایه ی قانون ها و سنت های آفرینش هستی یافته اند. بنابراین اگر کسی یا گروهی یا کشوری از این قانون های آفرینش در کار خویش بهره بگیرد، بی گمان سود بسیار خواهد برد. زیرا بنیاد هر فرمان الهی بر قانونی از آفرینش نهاده شده است. (اشاره به آیه ی ۳۰ از سوره ی روم و آیه های دیگر).

### روایت های صله ی ارحام:

در این بخش می کوشم با توجه به بزرگی و اهمیت بحث صله ی ارحام، روایت ها و حدیث های فراوانی بیاورم. تا روشن شود، همه ی قوم لر چرا باید خویشاوندی قومی را بسیار جدی بگیرند و چگونه از این راه به توسعه ی همه جانبه دست یابند. و هویت پنجگانه ی خویش را بالنده ساخته و جغرافیای سیاسی لر را نیرومند کنند. امام علی علیه السلام می فرماید: *صِلَةُ الْأَرْحَامِ مِنْ أَحْسَنِ الشَّيْمِ؛* امام علی - علیه السلام - فرمودند: پیوند با خویشاوندان، از برترین و نیکوترین اخلاق ها است. «غرر الحکم، ص ۴۰۶، ح ۹۲۹۶»

### قانون آفرینش انسانی نه تنها دینی:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله : *إِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فَجْرَةً وَ لَا يَكُونُونَ بَرَّةً فَيَصِلُونَ أَرْحَامَهُمْ فَتَنَّمِي أَمْوَالَهُمْ وَ تَطُولُ أَعْمَارُهُمْ فَكَيْفَ إِذَا كَانُوا أَبْرَارًا بَرَّةً؟!؛* یعنی: مردمی که گناهکارند و نه نیکوکار، با صله رحم، اموالشان زیاد و عمرشان طولانی می شود. حال اگر نیک و نیکوکار باشند، چه خواهد شد؟! «کافی، ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۲۱».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم : *يَا بَنَ آدَمَ! اِبْرُرْ وَ الدِّيكَ وَ صِلْ رَحِمَكَ، يُسِّرْ لَكَ يُسْرُكَ وَ يُمِدَّ لَكَ فِي عُمْرِكَ وَ اطع رَبَّكَ تُسَمِّي عَاقِلًا وَ لَا تَعْصُهُ تُسَمِّي جَاهِلًا؛* یعنی: ای فرزند آدم! به پدر و مادرت نیکی کن و صله رحم داشته باش تا خداوند، کارت را آسان و عمرت را طولانی بگرداند. پروردگارت را فرمان ببر تا خردمند به شمار آیی و از او نافرمانی نکن که نادان شمرده می شوی. «الفردوس، ج ۵، ص ۲۸۲، ح ۸۱۹۰». بنابراین روشن است که آثار صله ی رحم تنها یک فرمان دینی برای دین داران نیست، بلکه بر پایه ی قانون آفرینش در خلقت انسان آثاری سودمند برای همه ی کسانی دارد که آن را رعایت می کنند. و بالعکس برای کسانی که آنرا رعایت نمی کنند بیچارگی و بدبختی بسیار دارد.

## پایه ی حل همه ی مشکل های لر:

الإمام الباقر عليه السلام قال: عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ، وَطَلَبِ الْحَلَالِ، وَصِلَةَ الرَّحِمِ؛ امام باقر عليه السلام فرمود: بر تو باد شکیبایی و جُستنِ حلال و پیوند با خویشان. الکافی: ۲ / ۴۸۸ / ۱. آری سرچشمه ی حل همه ی مشکلات لر در پیوند با همه ی هم تباران است. و همچنین رغایت و دوستی با خویشاوندان سببی است.

## آیا لر بخیل است:

قال الامام الصادق عليه السلام: لا يَطْمَعَنَّ الْبَخِيلُ فِي صِلَةِ الرَّحِمِ. امام صادق عليه السلام فرمودند: انسان بخیل نسبت به صله ی رحم رغبتی از خود نشان نمی دهد.

بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۴. آیا لربا همه ی ویژگی های کریمانه ی خویش می تواند بخیل باشد. بی گمان پاسخ منفی است. لیک چرا اکنون این همه ستیزه و پراکنندگی در قوم لراست. جزاین نیست که لر غریب پرست و نسبت به خویشان بخیل است.

## بزرگان (ایلخان ها، خان ها و...) را بزرگ بشماریم:

امام صادق علیه السلام قال: عَظَّمُوا كِبَارَكُمْ وَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ. بزرگسالان خود را احترام کنید و صله ی ارحام به جای آورید. الکافی: ۲ / ۱۶۵ / ۳. با آنکه باید خان ها و ایلخان ها و کدخداها و کلانترها روش خویش را دگرگون سازند. لیک نباید فراموش نمود که آنها بزرگان ماهستند. و ما نیز باید عظمت و بزرگی آنها را پاس بداریم. در میان بزرگان؛ دکترها، مهندس ها، استادان دانشگاه، آموزگاران، شاعران، نویسندگان و همه ی بزرگان دیگر هستند، که جایگاه خویش را دارند. کسانی چون مسئولان، ژنرال ها که همه ی این بزرگان باید به بزرگی یاد شوند و همه باید از آنها سرمشق بگیرند. ولی بزرگان جز با پیوند راستین و صله ی ارحام بزرگ شمرده نمی شوند. تنها با این پیوند است که بزرگی در نزد قوم معنا خواهد داد. بزرگان نیز باید یاری گر هم تباران قوم در راستای نیرومند سازی جغرافیای سیاسی لرباشند. آنها باید در پرورش هویت پنجگانه ی لربا همه ی توان بکوشند.

## عمر پر برکت و دراز، رفاه و پیشرفت، توسعه ی همه جانبه، در سایه ی پیوستگی لرها با یکدیگر:

قال الامام الصادق عليه السلام: ما نَعْلَمُ شَيْئًا يَزِيدُ فِي الْعُمُرِ إِلَّا صِلَةَ الرَّحِمِ، حَتَّىٰ إِنَّ الرَّجُلَ يَكُونُ أَجَلُهُ ثَلَاثَ سِنِينَ فَيَكُونُ وَصُولًا لِلرَّحِمِ فَيَزِيدُ اللَّهُ فِي عُمُرِهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيَجْعَلُهَا ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ يَكُونُ أَجَلُهُ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيَكُونُ قَاطِعًا لِلرَّحِمِ، فَيَنْقُصُهُ اللَّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ يَجْعَلُ أَجَلَهُ إِلَى ثَلَاثِ سِنِينَ. امام صادق عليه السلام فرمودند: ما، غیر از

صله ی رحم، چیزی نمی شناسیم که بر عمر بیفزاید، تا آن جا که گاهی باقی مانده ی عمر کسی سه سال است، و وقتی که اهل صله ی رحم می شود، خداوند هم سی سال بر عمرش می افزاید و آن را سی و سه سال می کند و گاهی باقیمانده ی عمر کسی سی و سه سال است و قطع رحم می کند و خداوند هم سی سال از عمر او می کاهد و عمرش را به سه سال، کاهش می دهد. «الکافی، ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۷.»

بر پایه ی این روایت باید گفت که صله ی ارحام در میان لرها و کوشش همه سویه برای رسیدن قوم خویش به توسعه ی همه جانبه سبب عمر زیاد و پربرکت برای آنها خواهد بود. از سوی دیگر قطع رحم و دشمنی بایکدیگر و تضعیف جغرافیای سیاسی و انسانی خویش سبب کوتاه شدن عمر آنها خواهد شد. همچنین امام صادق علیه السلام قال: الذُّنُوبُ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ؛ از جمله گناهایی که مرگ و نابودی را شتاب می بخشد، قطع رحم است. «بحار الأنوار: ۷۴ / ۹۴ / ۲۳.» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال: إِنَّ الرَّحْمَةَ لَا تَنْزِلُ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ قَاطِعُ رَحِمٍ؛ رحمت (خداوند) بر مردمی که در میان آنها قطع کننده رحم باشد، فرود نمی آید. کنز العمال: ۶۹۷۸ منتخب میزان الحکمه: ۲۳۲

یعنی قوم لر اگر پیوند درونی خویش را استوار نکند انتظار رحمت و خیر و برکت در زندگی خود نداشته باشد. زندگی تباها تر و روزگارش سیاه تر خواهد شد. از پیشرفت و رفاه برخوردار نشده و واپسگرایی و بیچارگی بر زندگی اش چیره خواهد گردید. عمرها بر اثر حادثه ها و ورخداهای ناگوار کوتاه و حقارت و کوچکی راه و روش آنها خواهد شد. روایت هفتم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: لَا تَقْطَعُ رَحِمَكَ وَإِنْ قَطَعْتَكَ؛ از خویشاوند خود مبر، گرچه او از تو ببرد. «الکافی: ۲ / ۳۴۷ / ۶»

پس لرها نباید منتظر باشند که هم تباران دیگر به سوی آنها بیایند. آنها خود باید آغاز کننده ی این پیوند باشند. باید با همه ی نیروی خویش جغرافیای انسانی و سیاسی خویش را نیرومند بسازند. روایت هشتم: امام باقر علیه السلام قال: صَلَّةُ الْأَرْحَامِ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَتُسَمِّحُ الْكُفَّ وَتُطَيِّبُ النَّفْسَ، وَتَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَتُنَسِّي فِي الْأَجْلِ؛ صله ی رحم خلق و خوی را نیکو، دست را بخشنده، جان را پاکیزه و روزی را زیاد می کند و اجل را به تأخیر می اندازد. «الکافی: ۲ / ۱۵۲ / ۱۲» به راستی اگر ما بخواهیم نعمت هایی چون بزرگی، دارایی و داد و داد گستری که همه از نشانه های خوشبختی است داشته باشیم، باید صله ی ارحام را پاس بداریم. روایت نهم: در این باره امام علی علیه السلام فرمود: فِي صَلَّةِ الرَّحِمِ حِرَاسَةُ النَّعْمِ؛ صله رحم، باعث پاسداری (و حفظ) نعمت ها است. «غرر الحکم، ص ۴۰۶، ح ۹۳۱۴.»

از این رو اگر لرها بزرگی و دارایی و آنچه که داشتند ازدست دادند بدانند که چون خویشاوندی وصله ی ارحام راها کردند و پراکندگی و ستیز باخود را پایه و مایه ی زندگی خود ساخته اند، به چنین سرنوشتی دچار شدند. پس اگر می خواهند عزت و بزرگی و دارایی و نیروی خویش را باز یابند، باید که بار دیگر به سوی هم باز گذشته وصله ی ارحام را باز جوید. روایت دهم: چنانچه امام علی علیه السلام: صَلَّةُ الرَّحْمِ تُدْرِئُ النَّعْمَ وَ تَدْفَعُ النَّقْمَ؛ امام علی - علیه السلام - فرمودند: وصله ی رحم نعمت ها را بر شما سرازیر می کند و گرفتاری ها را دور می سازد. «غررالحکم، ص ۴۰۶، ح ۹۳۰۵».

همچنین روایت های دیگر: قال الامام الصادق علیه السلام: صَلَّةُ الْاِرْحَامِ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ تُسَمِّحُ الْكُفَّ وَ تُطَيِّبُ النَّفْسَ وَ تَزِيدُ فِي الرَّزْقِ وَ تُنْسِيْ فِي الْاَجْلِ؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: وصله ارحام، اخلاق را نیکو، دست را با سخاوت، دل و جان را پاک و روزی را زیاد می کند و مرگ را به تأخیر می اندازد. «الکافی، ج ۲، ص ۱۵۸» قال الامام الباقر علیه السلام: صَلَّةُ الْاِرْحَامِ تُزَكِّيْ الْاَعْمَالَ وَ تَدْفَعُ الْبَلْوَى؛ امام باقر - علیه السلام - فرمودند: وصله ارحام، اعمال را پاک و بلاها را دور می سازد. «الکافی، ج ۲، ص ۱۵۲» قال الامام الصادق علیه السلام: صَلَّةُ الرَّحْمِ وَ حَسَنُ الْجَوَارِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْاَعْمَارِ؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: وصله رحم و خوش رفتاری با همسایه، شهرها را آباد و بر عمرها می افزاید. «بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۲۰» قال الامام الصادق علیه السلام: مَنْ احَبَّ اَنْ يَخْفَفَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ سَكَرَاتُ الْمَوْتِ فَلْيَكُنْ لِقَرَابَتِهِ وَ بَوَالِدِيهِ بَارًا؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که دوست دارد خدای متعال سختی های مرگ را بر او آسان سازد، نسبت به خویشان (و نزدیکان) و پدر و مادرش نیکوکار باشد؛ اگر چنین بود، خدای متعال سختی های مرگ را بر او آسان می کند و فقر هرگز او را گرفتار نخواهد کرد. «سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۵۳» قال الامام الصادق - علیه السلام - : صَلَّةُ الرَّحْمِ تُهَوِّنُ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ... وَ تَقِيْ مَصَارِعَ السَّوْءِ؛

امام صادق - علیه السلام - فرمودند: رسیدگی و پیوند با خویشاوندان، حساب روز قیامت را آسان کرده و از مرگ های بد جلوگیری می کند. «بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۴» قال الامام الصادق علیه السلام: نَعُوذُ بِاللّٰهِ عَنِ الذَّنُوْبِ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ وَ تُقَرِّبُ الْاَجَالَ وَ تَخْلِي الدِّيَارَ وَ هِيَ قَطِيعَةُ الرَّحْمِ وَ الْعَقُوْقِ وَ تَرَكُّ الْبِرِّ؛ یعنی:

امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا پناه می بریم از گناهایی که نابودی را سرعت می بخشد، مرگ ها را نزدیک و شهرها را از ساکنانش خالی می سازد و آن گناهان، قطع رحم، آزدن پدر و مادر و ترک احسان و نیکی است. «الکافی، ج ۲، ص ۱۸۴» قال رسول الله صلى الله عليه و آله : مَنْ ضَمِنَ لِيْ وَاحِدَةً ضَمِنْتُ لَهُ اَرْبَعَةً يَصِلُ رَحْمَهُ فَيَحْبِبُهُ اللهُ تَعَالَى وَ يُوسِّعُ عَلَيْهِ رِزْقَهُ؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس برای من، انجام دادن یک کار را تضمین کند، من چهار چیز را برای او تضمین می کنم: صله رحم کند تا خداوند او را دوست بدارد و روزیش را وسیع نماید، عمرش را زیاد و او را در بهشت جای دهد.

«بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۲» امام علی (علیه السلام) فرمودند: حِرَاسَةُ النَّعْمِ فِي صِلَةِ الرَّحِمِ؛ حفظ نعمت‌ها در صله رحم است. «غرر الحکم، ح ۴۹۲۹» امام صادق (علیه السلام) فرمودند: صِلَةُ الرَّحَامِ تُزَكِّي الْعَمَالَ وَتُنْمِي الْمَوَالَ وَتَدْفَعُ الْبَلْوَى وَتُسَيِّرُ الْحِسَابَ وَتُنَسِي فِي الْجَلِّ؛ صله رحم، اعمال را پاکیزه، اموال را بسیار، بلا را برطرف و حساب (قیامت) را آسان می کند و مرگ را به تأخیر می اندازد. (کافی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۳۳) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: الصَّدَقَةُ عَلَى وَجْهِهَا وَاصْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَصِلَةُ الرَّحِمِ تُحَوِّلُ الشَّقَاءَ سَعَادَةً وَتَزِيدُ فِي الْعُمْرِ وَتَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ؛ صدقه به جا، نیکوکاری، نیکی به پدر و مادر و صله رحم، بدبختی را به خوشبختی تبدیل و عمر را زیاد و از پیشامدهای بد جلوگیری می کند. «نهج الفصاحه، ح ۱۸۶۹» امام صادق (علیه السلام) فرمودند: صِلَةُ الرَّحَامِ تُزَكِّي الْعَمَالَ وَتُنْمِي الْمَوَالَ وَتَدْفَعُ الْبَلْوَى وَتُسَيِّرُ الْحِسَابَ وَتُنَسِي فِي الْجَلِّ؛ صله رحم، اعمال را پاکیزه، اموال را بسیار، بلا را برطرف و حساب (قیامت) را آسان می کند و مرگ را به تأخیر می اندازد. (کافی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۳۳) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسَيِّطَلَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَيُسَأَلَ لَهُ فِي أَجَلِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ؛ هر که خوش دارد روزیش زیاد و عمرش دراز شود، صله رحم به جا آورد. «الخصال: ۱۱۲ / ۳۲» امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: پیوند با خویشان، عملها را پاکیزه می نماید، اموال را افزایش می دهد، بلا را دور می کند، حساب آخرت را آسان می نماید، و مرگ را به تأخیر می اندازد. «بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، ج ۷۱، ص ۱۱۱...» این روایت هابخشی از موضوع پراهمیت صله ی ارحام در زمینه ی خیر و سعادت و طول عمر و خوشبختی واقعی است.

### پیش نیاز توسعه ی لرها دوری از ستیز با یکدیگر:

امام صادق علیه السلام فرمود: صِلْ رَحِمَكَ وَلَوْ بِشَرْبَةِ مَاءٍ، وَأَفْضَلُ مَا تُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا؛ یعنی: حتی اگر شده با نوشاندن جرعه ای آب به خویشاوند صله ی رحم به جای آر و بهترین صله ی رحم آزار نرساندن به خویشاوند است. «الکافی: ۲ / ۱۵۱ / ۹ منتخب میزان الحکمه: ۲۳۲» پس اگر لرها با یکدیگر وارد ستیز و جنگ شوند و برای یکدیگر مشکل بیافرینند، و همدیگر را آزار دهند، صله ی ارحام را رها کرده اند. مهمترین عامل برای حل درگیری های طایفه ای در لرها اینست که بدانند با یکدیگر خویشاوندند، و با یکدیگر به گونه ی جدی صله ی ارحام راپیاده کنند و دردل همدیگر را مانند فرزندان و برادران و خواهران و پدرومادر خود دوست داشته باشند.

وگر نه گرفتاری ها و بیچارگی ها بر آنان پی در پی سرازیر شده و روز به روز بدتر خواهد شد. باصله ی ارحام است که محبت ها بیشتر شده و دشمن ها ی قوم خوار و کوچک می شوند. چنانچه امام علی علیه السلام فرمود: *صَلَّةُ الرَّحْمِ تُوجِبُ الْمُحَبَّةَ وَ تَكْبِتُ الْعَدُوَّ*؛ صله ی رحم باعث ایجاد محبت (در بین خویشاوندان) و خوار و حقیر شدن دشمنان می گردد. «غررالحکم، ص ۴۶، ح ۹۳۰۹» باید آنانی که درگیری های طایفه ای درلرها را دامن می زنند بدانند که قاطع رحم هستند، چنین کسانی منزوی خواهند شد و هیچ دوست و یآوری نخواهند داشت. چنانچه امام علی علیه السلام فرمود: *لَيْسَ لِقَاطِعِ رَحِمٍ قَرِيبٌ*؛ کسی که با خویشاوندان (رحمی) خویش قطع رابطه کند، هیچ نزدیکی (و دوستی ای) برای او نخواهد ماند. «غررالحکم، ص ۴۰۶، ح ۹۳۲۴» یا می فرماید: *أَقْبَحُ الْمَعَاصِي*

*قَطِيعَةُ الرَّحْمِ وَ الْعَقُوقِ*؛ زشت ترین گناهان، بریدن از خویشان (رحمی) و عاق شدن نسبت به پدر و مادر است. «غررالحکم، ص ۴۰۶، ح ۹۳۱۵». بی گمان باید دانست که پدران و مادران واجداد مالرها از ژرفای تاریخ مارا به سبب دشمنی های طایفه ای عاق کرده اند. باید دانست که یکی از علت های بزرگ فقر و عقب ماندگی لرها همین دوری از صله ی ارحام است. امام علی علیه السلام فرمود: *قَطِيعَةُ الرَّحْمِ تُوْرَثُ الْفَقْرَ*؛ قطع رابطه با خویشاوندان (رحمی)، تنگدستی بر جای می گذارد. «بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۹۱» نکته ی مهم دیگر اینست که برخی گمان کرده اند که قطع ارحام زندگی بهتری خواهند داشت و در نتیجه می توانند از اینکه ثروتشان را بستگان بخورند جلو گیری کنند. لیک این گمانی نادرست است. زیرا به عکس دارایی های آنها به یغما خواهد رفت. چنانچه امام علی علیه السلام می فرماید: *إِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جُعِلَتْ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ*؛ هرگاه (مردم) قطع رحم کنند، ثروت و اموال آن ها در دست اشرار قرار می گیرد. «الکافی، ج ۲، ص ۳۹۴». یعنی کلاه برداران، دزدان و بسیاری دیگر دارایی های آنها را به یغما خواهند برد. قال الامام الصادق علیه السلام: *أَفْضَلُ مَا تَوْصَلُ بِهِ الرَّحِمَ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا*؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: برترین چیزی که با آن صله ارحام انجام می گیرد، خودداری کردن از آزار و اذیت آنان است. «الکافی، ج ۲، ص ۱۵۱»

همچنین قال الامام الباقر علیه السلام: *ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهَا أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَبِالْهَنْ: الْبَغْيُ وَ قَطِيعَةُ الرَّحْمِ وَ الْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ*؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: سه خصلت است که هر که آنها را دارد نمی میرد، مگر این که کيفرشان را در همین دنیا می بیند: ستم، قطع رحم و قسم دروغ، (در این میان) پاداش صله رحم زودتر از ثواب اعمال دیگر به انسان می رسد. «الکافی، ج ۷۴، ص ۳۴۸» قال الامام علی بن الحسین علیه السلام: *إِيَّاكَ وَ مَصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعٍ*؛ امام سجاد علیه السلام فرمودند: از همنشینی با کسی که رابطه خود را با خویشاوندان (رحمی) خود قطع می کند،

پرهیز! زیرا من در سه جای قرآن کریم او را مود لعن و نفرین یافتم. «سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۶» قال الامام الصادق علیه السلام: اِتَّقُوا الْحَالِقَةَ فَإِنَّهَا تَمِيتُ الرَّجَالَ، قُلْتُ: وَ مَا الْحَالِقَةُ؟ قَالَ: قَطِيعَةُ الرَّحْمِ؛

امام صادق - علیه السلام - فرمودند: از حالقه پرهیزید که مردان را به کام مرگ فرو می برد. (راوی گوید): عرض کردم: حالقه چیست؟ فرمودند: قطع رحم. «الکافی، ج ۲، ص ۳۴۷» قال رسول الله صلى الله عليه وآله: انَّ الرَّحْمَةَ لَا تَنْزِلُ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ قَاطِعٌ رَحِمٍ؛ رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: رحمت (خدا) بر قومی که در میان آنان قطع رحم کننده باشد، نازل نمی شود. «کنز العمال، ح ۶۹۷۸» قال رسول الله - صلى الله عليه وآله - : اذا ظَهَرَ الْعِلْمُ وَ احْتَدَرَ الْعَمَلُ وَ اتَّخَلَفَتِ الْأَلْسُنُ وَ اخْتَلَفَتِ الْقُلُوبُ وَ تَقَاطَعَتِ الْأَرْحَامُ هُنَالِكَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ؛

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: زمانی که در جامعه ای علم گسترش یابد و به آن عمل نشود و زبان ها با هم موافق و دل ها با هم مخالف باشند و مردم با خویشاوندان (رحمی) خود قطع رابطه کنند، آن هنگام خشم و غضب الهی چنین آنان را فرا می گیرد که خداوند چشم و گوششان را کر و کور می گرداند. «ثواب الاعمال، ص ۲۸۹» البته ضمن رعایت صله ی ارحام باید خصوصا با خویشاوندان نزدیک همسایه نشد که سبب دشمنی و اختلاف بایکدیگر می شود.

چنانچه پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرمایند: صلوا قرا باتکم و لا تجاوروهم فإن الجوار یورث بینکم الضغائن؛ با خویشان دوستی کنید و همسایه ایشان مشوید که همسایگی میان شما کینه ها پدید آرد. «نهج الفصاحه» پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرمایند: تعرض الأعمال على الله تعالى يوم الإثنين و الخميس فيغفر الله إلا ما كان من متشاحنين أو قاطع رحم؛ روز دوشنبه و پنجشنبه اعمال را بر خداوند عرضه می دارند و خداوند گناه کسان را می بخشد مگر گناه ستیزه جویان و کسی که از خویشاوندان بریده باشد. «نهج الفصاحه» امام حسین علیه السلام فرمودند: همانا سخاوتمندترین مردم آن کسی است که کمک نماید به کسی که امیدی به وی نداشته است.

و بخشنده ترین افراد آن شخصی است که - نسبت به ظلم دیگری با آن که توان انتقام دارد - گذشت نماید. صله رحم کننده ترین مردم و دید و بازدید کننده نسبت به خویشان، آن کسی است که صله رحم نماید با کسی که با او قطع رابطه کرده است. «بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۲۱، ح ۴» امام علی علیه السلام :

صِلَةُ الرَّحِمِ تَوْجِبُ الْمَحَبَّةَ وَ تَكْتِبُ الْعَدُوَّةَ؛ صله رحم، محبت آور است و دشمنی را از بین می برد. «غرر الحکم، ح ۵۸۵۲» رسول اکرم صلى الله عليه وآله : لَيْسَ شَيْءٌ أَطْيَعُ اللَّهَ فِيهِ أَعْجَلَ ثَوَابًا مِنْ صِلَةِ الرَّحِمِ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَعْجَلَ عِقَابًا

مِنْ الْبُغْيِ وَقَطِيعَةِ الرَّحِمِ؛ هَيْجَ طَاعَتِي نَيْسَتْ كَهْ بِادَائِشِ زُودْتَرِ از صَلَهْ رَحِمِ بَرَسْدِ وِ مَجَازَاتِي سَرِيعِ تَرِ از مَجَازَاتِ ظَلَمِ وِ قَطْعِ رَحِمِ نَيْسَتْ. «نَهْجُ الْفَصَاحَةِ، ح ٢٣٩٨»

### صله ی ارحام بزرگترین عامل در نیرومندی جغرافیای سیاسی و انسانی:

حضرت فاطمه زهراء عليها السلام قالت: فَرَضَ اللَّهُ صَلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَّمَةً لِلْعَدَدِ؛ یعنی: خداوند صله ی ارحام را به جهت فزونی تعداد افراد مقرر داشته است. «بحار الأنوار: ٧٤ / ٩٤ / ٢٣٢» پس صله ی ارحام سبب می شود که لرها گروه بزرگتری شوند. این بزرگی گروه همراه با پیوستگی درونی رخ می دهد. و این همان پایه ی بنیادی نیرومند کردن جغرافیای سیاسی و انسانی است. همچنین قال الامام علی علیه السلام: أكرم ذوی رحمتك ... فإنهم لك نعم العدة في الشدة و الرخاء؛ یعنی: خویشاوندان خویش را اکرام نما ...؛ زیرا آنها در سختی و آسانی، بهترین پشتیبان و کمک برای تو هستند. «غرر الحکم، ص ٤٠٧، ح ٩٣٣٠» قال الامام علی علیه السلام: مَنْ يَقْبِضُ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ فَأَنَّمَا يَقْبِضُ يَدًا وَاحِدَةً عَنْهُمْ وَ يَقْبِضُ عَنْهُ أُيْدِي كَثِيرَةٌ مِنْهُمْ؛ یعنی: امام علی علیه السلام فرمودند: کسی که دست یاری و بخشش خویش را از خویشاوندانش دریغ بدارد، آن ها را از یک دست (یاری دهنده) محروم می سازد، ولی خود از یاری و بخشش دست های بسیاری بی بهره می ماند.

«غرر الحکم، ص ٤٠٧، ح ٩٣٣٤» قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ مَشَى إِلَى ذِي قَرَابَةٍ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ لِيَصِلَ رَحِمَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا أَجْرَ مَاءِ شَهِيدٍ؛ پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله - فرمودند: کسی که با جان و مالش در پی صله رحم بر آید، خداوند متعال اجر صد شهید را به او عطا می کند. «وسائل الشیعه، ج ٦، ص ٢٨٦» رسول اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمودند: مَنْ مَشَى إِلَى ذِي قَرَابَةٍ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ لِيَصِلَ رَحِمَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا أَجْرَ مَاءِ شَهِيدٍ؛ هر کس با جان و مال خود در راه صله رحم کوشش کند، خداوند عزوجل پاداش یکصد شهید به او می دهد. «من لا یحضره الفقیه، ج ٤، ص ١٦» پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم می فرمایند: مَنْ يَضْمَنُ لِي بِرَّ الْوَالِدَيْنِ وَ صَلَةَ الرَّحِمِ أَضْمَنُ لَهُ كَثْرَةَ الْأَمْوَالِ وَ زِيَادَةَ الْعُمْرِ وَ الْمَحَبَّةَ فِي الْعَشِيرَةِ؛ یعنی: هر کس نیکی به پدر و مادر و صله رحم را برایم ضمانت کند، من نیز زیادی ثروت، طول عمر و محبت او را در دل خویشاوندان ضمانت می نمایم. «مستدرک الوسائل، ج ١٥، ص ١٧٦، ح ١٢٠» همه ی موردهای یاد شده حاکی از این حقیقت است که صله ی ارحام میتواند جغرافیای انسانی و به پیروی از آن جغرافیای سیاسی قوم لر را نیرومند کند.

## رابطه با قوم های دیگر:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: الْمَكَارِمُ عَشْرٌ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ فَلْتَكُنْ ... : صِدْقُ الْبَسِ، وَصِدْقُ اللِّسَانِ، وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ، وَإِقْرَاءُ الضَّيْفِ، وَإِطْعَامُ السَّائِلِ، وَالْمُكَافَأَةُ عَلَى الصَّنَائِعِ، وَالتَّدَمُّمُ لِلجَارِ، وَالتَّدَمُّمُ لِلصَّاحِبِ، وَرَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ؛ مَكَارِمُ دَه تَاسْت: اگر می توانی آنها را داشته باش ... : استقامت در سختی ها، راستگویی، امانتداری، صلّه رحم، میهمان نوازی، اطعام نیازمند، جبران کردن نیکی ها، رعایت حق و حرمت همسایه، مراعات حق و حرمت رفیق و در رأس همه، حیا. «غررالحکم، ج ۶، ص ۴۴۱، ح ۱۰۹۲۶» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: أَكْرَمُ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ التَّزَاوُرُ فِي اللَّهِ؛ بزرگوارانه ترین اخلاق پیامبران، صدیقین (انسان های راستین) شهدا و صالحین، دیدار یکدیگر برای خداست. «دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۶» امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: سه خصلت است که دارنده اش نمی میرد تا عاقبت شوم آن را ببیند: ستمکاری، از خویشان بریدن، و قسم دروغ که نبرد با خداست. «کافی، ج ۷۵، ص ۱۷۴»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: ما من شیء أطیع الله فيه بأعجل ثوابا من صلّه الرّحم و ما من عمل يعصى الله فيه بأعجل عقوبه من بغی؛ یعنی: هیچ اطاعتی را که برای خدا کرده باشند زودتر از پیوند خویشان ثواب ندهند و هیچ معصیتی را زودتر از ستمگری عقاب نکنند. «نهج الفصاحه» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: الضَّيْفُ يَأْتِي بَرزَقَهُ وَ يَرْتَحِلُ بِذُنُوبِ الْقَوْمِ، يَمَحِّصُ عَنْهُمْ ذُنُوبَهُمْ؛ مهمان روزی خویش بیارد گناهان کسان ببرد و گناهان آنها را پاک کند. «نهج الفصاحه» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: صلّه الرّحم و حسن الخلق و حسن الجوار يعمران الدّيار و يزدن في الأعمار؛ یعنی: پیوند خویشان و نیک خوئی و خوش همسایگی شهرها را آباد کند و عمرها را فزونی دهد. «نهج الفصاحه» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: اثنان لا ينظر الله إليهم يوم القيامة قاطع الرّحم و جار السوء؛

یعنی: دو کس را خداوند روز قیامت به نظر رحمت نمی نگرد، آنکه با خویشان ببرد و آنکه با همسایه بدی کند. «نهج الفصاحه» امام علی علیه السلام می فرمایند: زَكْوَةُ الْإِسَارِ بِرُّ الْجِيرَانِ وَ صِلَةُ الْأَرْحَامِ؛ زکات رفاه، نیکی با همسایگان و صلّه رحم است. «غررالحکم، ح ۵۴۵۳»

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: مَا حَسَنَةُ الدُّنْيَا إِلَّا صِلَةُ الْإِخْوَانِ وَالْمَعَارِفِ؛ خوبی دنیا جز در پیوند با برادران و آشنایان نیست. (بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۹۱) امام رضا علیه السلام فرمودند: تزاور و اتحابوا و تصافحوا

ولایت‌هاشما؛ یعنی: به دیدن یکدیگر روید تا یکدیگر را دوست داشته باشید و دست یکدیگر را بفشارید و به هم خشم نگیرید.

«بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۷» بنابراین رابطه با اقوام دیگر علاوه بر اینکه خویشاوندسببی هستند به عنوان همسایه، دوست، مسلمان و مومن دارای حقوقی هستند که رعایت آن‌ها دارای آثار مفید و سودمند بسیار دنیایی و آخرتی و رعایت نکردن آنها آثار زیانبار بسیاری در پی دارد.

### شناخت ویژگی‌های قومیت:

اکنون باید به شناخت ویژگی‌های قومیت پردازیم، تا از راه آن در باره چگونگی رسیدن به قومیت بیشتر بدانیم. از این رو نخست باید که به روشن نمودن واژه قومیت پردازیم... با توجه به پیچیدگی مفهومی واژه «قومیت» تعاریف و نظریه‌های مختلفی بر مبنای متغیرهای گوناگونی از این مفهوم ارائه شده‌اند (جیل، ۱۹۹۹؛ اریکسن، ۱۹۵۹، ۱۹۹۳). در این باره رحمان گوهری می‌نویسد: قومیت مفهومی مدرن است؛ هر چند ریشه هایش به گذشته‌ای دیرین برمی‌گردد. این مفهوم از اوان دوره مدرن با قانون صلح و ستفالی و رشد نهضت پروتستانیزم در اروپای غربی و تشکیل دولت - ملت سویه‌ای سیاسی به خود گرفت.

بهره‌گیری از نمادهای مشترک قومی، زبان و اسطوره و سرزمین مشترک و سرانجام اقتصاد، متعاقب انقلاب کبیر فرانسه وجهه‌ی دیگری به مفهوم دولت - ملت و قومیت داد. (پایان نقل قول)... دکتر ناصر فکوهی با در نظر داشت تعریف‌های گوناگونی که در زمینه قومیت در میان است مهم‌ترین ویژگی‌های آن را نیاکان مشترک، سرزمین مشترک، زبان مشترک، فضاها، مشترک زیستی، رسوم و آداب مشترک، ارزش‌های مشترک، احساس و وابستگی به گروهی ویژه می‌شناساند (فکوهی در برتون، ۱۳۸۰: ۲۳۵)... به شیوه کلی با بهره‌گیری از تعریف‌های گوناگون از واژه قومیت می‌توان گفت که قومیت یکی از صورت‌های سازمان‌دهی و معنابخشی به «خود» در مقابل «دیگری» در اجتماعات بشری است.

سازماندهی‌ای که بر مبنای قواعد یا رمزهایی همچون سنت‌ها، هنجارها، باورهای مشترک و سایر معیارهایی که تمامی اعضای آن گروه به نوعی به آن مقید و متعهد بوده یا باید باشند صورت می‌گیرد و این قواعد و چارچوب‌های پیوند دهنده ایستا نبوده و می‌توانند در درون گروه دچار تغییر گردند بی‌آنکه الزامات موجبات تضعیف یا تخریب حس یکپارچگی، تعلق و هویت جمعی گروه پدید آید. (سمنبر میرزایی). و هر آینه مدرن و شیوه‌ای تازه در هویت‌یابی و انسجام گروهی است.

در دیدگاه آنتونی اسمیت ، « قوم عبارت است از یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه اجدادی مشترک ،  
خاطرات مشترک ، عناصر فرهنگی ، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع و مسئولیت » اسمیت  
۱۳۷۷ / ص ۱۸۶...ویژگی های این تعریف :

۱- نخست اینکه گروه انسانی ویژه ای با یک نام از دیگران جدا می شود . تا هنگامی که یک هویت و کیستی  
فرهنگی گروهی با نامی درخور دریافت نکند ، به میزان فراوانی از توانایی شناسایی به عنوان اجتماع ( به دست اعضاء  
و هم به دست بیگانگان ) برخوردار نخواهد بود .

۲- دومین چیزی که چشمگیر است نه میراث ژنتیکی ، بلکه عقیده یا افسانه نیاکان و اجداد یگانه است . این دو امکان  
دارد که با هم تلاقی بیابند یا نیابند ، اما مهم باور به حیاتی بودن دیدگاه های مادی و نه واقعیت آن است . قومیت  
درباره خون و یا ژن ها نیست ، بلکه افسانه ها و باورهای نژاد مشترک را شامل می شود .

۳- نکته سوم اهمیت خاطرات تاریخی است ، خاطرات قومی ، منابع التزام اخلاقی اعضا هستند . سنت های انتخابی  
( از جمله افسانه ها ) مربوط به گذشته اند که از نسل های قبلی گرفته شده اند . گذشته ای که در آن حوادث و وقایع  
معین و مشخص به خاطر سپرده می شوند . این نوع تاریخ برای درک و شعور تاریخی و مقصدی مشترک در جوامع  
قومی ، یک منبع قوی خواهد بود .

۴- ویژگی چهارم این تعریف ، فرهنگ مشترک است که نسبت به موارد فوق متنوع تر است . این اجزاء فرهنگی  
شامل لباس ، غذا ، موسیقی ، معماری ، همچنین مقررات ، آداب و رسوم و نهادها می باشد . معمول ترین اجزاء  
فرهنگ مشترک زبان و مذهب است .

۵- ویژگی پنجم : پیوند با یک سرزمین مشخص و معین است . آنچه که برای قومیت از اهمیت حیاتی  
برخوردار است حس وابستگی به یک سرزمین حتی از مسافت و فاصله دور است . که از آن به عنوان همبستگی و  
وحدت منافع یاد می شود . ( برگرفته از اسمیت آنتونی ، منابع قومی ناسیونالیسم ، فصلنامه راهبردی ، سال اول ، پیش  
شماره اول / ۱۳۷۷ / ص ۱۸۶ ) ...

البته به باور نگارنده این کاستی در تعریف بالا وجود دارد که جایگاه عواطف قومی را که ریشه در همخونی دارد ،  
نادیده گرفته است . باید دانست که احزاب و N.G.O های که عهده دار نگاه داشتن ساز و کار ارزشی قومیتی و بهره  
گیری سودمند از آن در راستای همه ی ویژگی های کیستی و هویتی در میان لرهاست ، باید این سازماندهی و سلسله

مراتب را به وجود آورد و اگر پاداش های اقتصادی، اجتماعی، اداری و فرهنگی شایسته و بایسته را به مردم باز نگرداند، توان رهبری قومیت را ندارد.

ولی اگر به انجام این کارها پردازند، این احزاب و N.G.O ها شایستگی رهبری را خواهند داشت. پس یکی از ویژگی های مهم قومیت در برابر واژه ایل بایستگی سیاسی شدن آن است. در این باره اریک هابزبام می نویسد: دلایل زیادی وجود دارد که چرا قومیت در جوامع چندقومی مدرن می باید سیاسی شود. خصلت ویژه جوامع چندقومی مدرن این است که شکل تجمعات یک قوم پراکنده در محلات فقیرنشین را دارند و در آنها احتمال برخورد قومی، بسیار افزایش یافته است.

دمکراسی انتخاباتی، یک ماشین حاضر و آماده برای گروه های اقلیت فراهم می کند که - چنانچه بیاموزند بسان یک گروه عمل کنند و آنقدر متمرکز باشند که در انتخابات به حساب بیایند بتوانند برای سهمی از منابع دولت مرکزی مبارزه کنند. این امر، اهرم موثری را در اختیار گروه های محلات فقیرنشین قرار می دهد... اکنون رقابت... بر سر همان منابع در بازار کار یا مسکن یا آموزش و پرورش و هر بازار دیگری است و در این رقابت، دست کم برای گروه های محروم، فشار گروهی برای امتیازات ویژه «تبعیض مثبت» تنها سلاحی است که در اختیار قرار دارد. «پایان نقل قول» این گمان وجود ندارد که ما لرها گروه اقلیت نیستیم و از زیر مجموعه قوم مرکزی به شمار می آییم.

گسترده و بزرگی ما (جدا از قوم مرکزی) روشن و مبرهن است. لیک از فقر اقتصادی و گرفتاری های اجتماعی بسیاری در رنج هستیم. سبب بنیادی آن نیز نبود کیستی و هویت سیاسی و فرهنگی مدرن و همچنین پراکندگی و ستیز لرها با یکدیگر که زیربنای آن وابستگی و درجا زدن ما به مفهوم ایل و عشیره و تیره و مانند اینهاست. به ویژه وابستگی ما به زمین که آن رامهم تر از خویشان و هم تباران قومی می دانیم این درد را فروزتری کند. این پراکندگی و نبود پیوستگی درونی و بی هویتی مدرن بر ما آنچنان کرده که از هر قوم کوچک ناتوان تریم و بهره آن گرفتاری های بیشتر به گونه ی روزافزون است..

## شناخت ایل و ویژگی های آن:

ایل واژه ای است مغولی و ترکی به معنای دوست، یار، همراه و هم قبیله، و عشیره (که مترادف با ایل استعمال شده)، واژه ای است عربی به معنای بنی اعمام و نزدیکان از جانب پدر که جمع آن عشایر و عشیرات است. عشیره اسم فارسی ماخوذ از زبان عربی به معنای خویشان، نزدیکان، تبار، اهل خانه، و طایفه است. واژه ایلات (جمع ایل) برای

نخستین بار در زبان فارسی در زمان ایلخانیان به کار رفته که منظور از آن طوایف صحرائین و نیمه صحرائین است. در ایران جمعیتی را عشایری به حساب آورده‌اند که دارای وابستگی ایلی بوده به زندگی کوچ روی با معیشت غالب شبانی اشتغال دارند. این جمعیت را به سه گروه عمده تقسیم کرده‌اند. کوچ‌نشینان، نیمه کوچ‌نشینان و رمه‌گردانان.

کوچ‌نشینان شامل افرادی هستند که در ییلاق سرپناه ثابتی ندارند و وابستگی آنان به زمین زراعی بسیار اندک، کشت و کارشان دیم و قلمرو زیستی آنان در اراضی حاشیه‌ای یکجانشینان است. نیمه کوچ‌نشینان جمعیتی عشایری‌اند که عمدتاً قشلاق را در ساختمان و یا در آبادیهای قشلاقی و ییلاق را در چادر به سر می‌برند این گروه نسبت به کوچ‌نشینان وابستگی بیشتری به زمین دارند. خصوصاً در قلمرو قشلاقی خود دارای آب و زمین زراعی بوده و در قشلاق در آبادیها ساکن اند و مانند روستاییان زارع و باغدار هستند.

رمه‌گردانان از مراتع طبیعی ییلاق استفاده می‌کنند و به پرورش دام با بردن رمه‌ها به مراتع بدون همراهی اعضا خانواده اشتغال دارند در این شیوه دامها همراه چوپان یا بعضی از اعضای خانوار به مراتع برده می‌شوند پس از پایان دوره بهره‌برداری از مراتع دامها به آبادیهای قشلاقی مراجعه و دوره قشلاقی را در طویله و از طریق تعلیف و تغذیه دستی می‌گذرانند. بر اساس اطلاعات سرشماری در تیرماه ۱۳۶۶ در کل مناطق عشایری استانهای کشور ۹۶ ایل و ۵۴۷ طایفه مستقل سرشماری شده‌اند.

تعداد جمعیت کوچنده کشور در سال ۱۳۶۶ برابر ۱۱۵۲۰۹۹ نفر بوده است. قلمرو زیست عشایر کوچ‌رو ایران عمدتاً در امتداد سلسله جبال زاگرس و در استانهای آذربایجان شرقی و غربی، باختران، خوزستان، لرستان، ایلام، چهارمحال بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد، فارس و خراسان و سیستان و بلوچستان و سمنان و نقاط مرکزی ایران است. ... (مختارجدیدی)...البته آنچه که می‌تواند جای امید و شادمانی باشد اینست که دگرگونی‌های سودمند روبه‌افزونی است. زیرا: با نگاه به دگرگونی‌های گسترده در ساختار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در جامعه روند اسکان در میان ایلات شتاب یافته و تغییرات بنیادی در همه وجوه زندگی ایلی پدید آمده که بیشترین آن دگرگونی در سازمان کهن ایلی و عشایری است (همان).

پس ما باید به شتاب در روند اسکان کمک کنیم تا دگرگونی‌های سودمند در لرها شکل بگیرد. اما این پروسه نباید به فردگرایی محض دگرگون شود. (چنانچه آثار این فردگرایی کم و بیش هویدا است.) ما باید هویت و عواطف ایلی خود را در چارچوب قومیت باز یابیم. باید بکوشیم که همه اضلاع پنج‌گانه هویت را در چارچوب مدرن

بازسازی کنیم. وگرنه همچنان گرفتار سختی های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خواهیم بود و چه بسا بر آن افزوده شود. اما چنانچه گفته شد فرد گرایی محض جز اینکه ما رابه پس براند بهره ای نخواهد داشت.

زیرا ما پراکنده می شویم. درست است که برآستی کار تشکیلاتی آن هم درچارچوب قومیت هزینه دارد، اما نظام اسلامی به خوبی می داند تشکلی که وابسته به قومیت مرکزی است و با اندیشه مرکز گرا و قومی کاری کند نه تنها زیانی برای ایران نخواهد داشت، بلکه سودمندی بسیاری در پی دارد. نگرانی نظام ازسوی سازمان های وابسته به قومیت های مرزی است. آن هم نه همه بلکه گروه هایی که با اندیشه مرکز گریزی اقدام می کنند. هرآینه قومیت های وابسته به مرکز هم نباید راه زیاده روی و تنش را برگزینند. با این گفته باید پیوندهای قومی به عنوان ارزش و در سیمای صله رحم ماندگار شود. یکی دیگر از عوامل پسرَوی ما تکروری در کوشش های اجتماعی و سیاسی ساخته شده از انگیزه خود بزرگ بینی، مطلق اندیشی و به همین گونه کوشش برای شدن به یک چهره برتر و یا یک قهرمان سیاسی و فرهنگی است.

اگر چه کارهای سیاسی به انگیزه دستیابی به پرآوازه گی و برای قهرمان شدن را نمی توان مورد نکوهش قرار داد، لیک به عنوان نمونه نمی توان با مقایسه آن با قهرمانان ورزشی به توجیه این رفتار سیاسی پرداخت. هزینه پیروزی یا شکست این دو گونه قهرمانی برای جامعه یکسان نیست، همان گونه که پیامدهای آن ها از هم نیز جدا است. کار تکروانه در سیاست و اجتماع زیان های بزرگی برای قومیت در پی دارد و سبب در جا زدن، و پس ماندن و پریشان شدن قوم است. کار های تکروانه سیاسی در حال دگرگون شدن به عرف و هنجار سیاسی است. و پیامد این زیان بزرگ پراکندگی و پریشانی هر چه بیشتر برای ما است.

یک اشتباه دیگر کنشگران قومی در همه ی سرزمین های لر نشین مقایسه کار خود با روزنامه نگاران، نویسندگان و گروه های حرفه ای از این دست است که آن کارها به گونه فردی و یا در چارچوب گروهی اندک امکان پدید آمدن دارند. بنابراین جدانمودن کار سیاسی، فرهنگی و اجتماعی که پیروزی در آن نیازمند سازماندهی در خور و بایسته ای است از نویسندگی، روزنامه نگاری و مانند آن که ممکن است با کار سیاسی دارای همپوشانی نیز باشد، بی هیچ گمانی ضرورت دارد.

هرآینه برخی کنشگران سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نیز که از انجام اندک کار گروهی و سازمان یافته شانه خالی می کنند این انگیزه را نمایان می سازند که همه ی این توانایی ها را در خود به یک جا دارند! به همین رو پوش تکروانه خویش را پی می گیرند. می توان گفت؛ تکروان یاد شده رفتاری شبیه مد گراها از خود بروز می دهند. هرگاه کار سیاسی و فرهنگی مد روز شود، آن ها پیشگام تر از دیگران هستند، هرگاه هر گفتاری و کرداری

بازارداشته باشد، باز هم پیشگام هستند و همین گونه پیشگامی در روزنامه نگاری و یا فلسوفی کردن و مانند این ها رویه و شیوه آنهاست.

باز ناگفته آشکار است که گفتن دیدگاه و یا نوشتن در پیرامون همه یا برخی از آنچه باید نوشت، از رفتارهای مدگرایانه جدا است. فراز و فرودهای زود هنگام و دوام نداشتن دوره این روش و کوشش ویژه نسبت به روش های سازمان یافته و تشکیلاتی می تواند سبب غرور و هیجانی کوتاه و شاید یافتن گونه ای سرخوردگی و ناامیدی سیاسی و فرهنگی و اجتماعی در خود و جامعه شود.

همچنین بودن گسست و دوره فترت در کوشش های سیاسی اجتماعی و نرساندن تجربیات از نسلی به نسل دیگر پیامد دیگری است که نخستین و مهم ترین بهره این رفتار سیاسی دسترسی نداشتن به خواسته سیاسی لرها باهمه ی پیشگام بودن در دگرگونی های سیاسی و فرهنگی و انقلابی ایران است و بالاخره اینکه اندیشه بسیار پسرانه طایفه گرایی از درد های جدی لراست. در شرایط امروز سازماندهی در روند قومی نه یک گزینه بلکه بایستگی و ضرورت بنیادی برگرفته از زمینه های مکانی و زمانی است. کوشش هادرسوی هستی یافتن هدف ها خود بایستی تن به سازماندهی و پیوند میان سازمان های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی درون روند قومیتی لرها بدهد. یعنی هر کس و هر طایفه راه خود رابه تنهایی نرود. هم قوم لر و هم ایران به این سازماندهی نیازمند است. سرنوشت پویش و کوشش برای قوم نباید تنها در جشنهای عروسی، شبهای شعر نه در اتاق های محصور، و نه با صدور اطلاعیه ها، بلکه در برنامه ریزی هوشمند و بلند مدت و با افزایش آگاهی و بیداری قومیتی در سطح جامعه و تربیت کادرهای مجرب که آنهاهم نیازمند سازماندهی منظم و پرنیرو است رقم خواهد خورد.

اما حزب با توجه به گستردگی و گوناگونی نیروهای حاضر در پویش و کوشش قومی ظرف اندکی برای این کار بشمار میآید. حزب سازمانی سیاسی برای دستیابی به نیروی سیاسی، بدست گروهی مشخص با هدف ها و برنامه معین است. و برای هدف بزرگ ما بسنده نمی نماید. کوشش در چارچوب یک جبهه قومیتی با پلاتفورم مشخص است، که نیاز مارا برآورده می سازد. براین گفته پایداری می ورزم که هم ایران و هم قوم ما فراوان به این جبهه و پلاتفورم نیازمند است. اکنون به سخن خود باز گردیم. به اینکه شیوه های بهره گیری از زمین در دوران کهن و نوین چیست؟ و چگونه باید از این آگاهی بهره برد. هر چند که روند این دانش باید به خود آگاهی برسد، تاد رفتار و کردار ما نمایان شود.

## قومیت لر و مصلحت ایرانی:

الف: علل و عوامل متعددی شکل گیری سازمان یافته قوم لر را مفید و ضروری می سازد. نخست اینکه با این شکل یابی لرها خواهند توانست حقوق و نیازهای خویش را در چارچوب قوانین و سازوکارهای جمهوری اسلامی ایران بهتر به دست آورند و بدین وسیله بار سنگین نیازهای خود را به جای دولت به این سازمان مدنی محول نمایند. این سازمان خواهد کوشید در چارچوب نظام نیازهای قومیت رافراهم کند.

ب: نکته دیگر ویژگی قوم لر است که پیوسته در طول تاریخ از آزمایش در دفاع از ایران سربلند بیرون آمده و نقش بزرگ خویش را در دفاع از کشور به خوبی نشان داده است. در این مورد مقام معظم رهبری در یکی از بیانات خویش به ویژگی بالا اشاره نمودند. وی در دیدار دست اندر کاران ستاد نكوداشت شیر علیمردان خان، معرفی و تجلیل از شخصیت‌های تاریخی برجسته، فداکار و مجاهد در میان اقوام ایرانی را که خالصانه و صادقانه علیه استبداد مبارزه کرده‌اند، کاری بسیار بجا و شایسته خواندند و تأکید کردند: آنچه که در معرفی این شخصیت‌ها اهمیت دارد برجسته‌سازی جهت گیری‌ها و عقاید و انگیزه‌های دینی در حرکت‌ها و قیام‌های ضد استبدادی است. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تنوع اقوام و اقلیت‌ها را یک ویژگی ممتاز برای ایران دانستند و با اشاره به همبستگی کامل اقوام ایرانی و وفاداری آن‌ها به کشور افزودند: قوم بختیاری و لرها جزء بهترین و باوفاترین اقوام ایرانی هستند و به صفت صداقت، شجاعت، غیرت، صفا و پایداری بر عقائد اسلامی و شیعی شناخته می‌شوند... (ایسنا) بنابراین فرمایشات رهبری سازمان یافتن قوم لر می تواند در دفاع از کشور بسیار موثر باشد. و در پیکار سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و... در برابر تجزیه طلبان موثر افتد.

ج: قومیت لر که در طول تاریخ با قومیت‌های همسایه روابط حسنه‌ای داشته بهتر از قومیت‌های دیگر می تواند روابط همگرایانه و همزیستی مفید برای وحدت ملی را در مناطق مختلط فراهم کند.

د: سرمایه اجتماعی: در مباحث علوم اجتماعی «سرمایه‌ی اجتماعی» به ویژه در محافل علمی کشور ایران بحث جدیدی است. در برنامه ریزی‌ها نیز کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. وقتی صحبت از سرمایه می‌شود، بیشتر سرمایه‌ی فیزیکی و اقتصادی مورد نظر است. حال آنکه برای دستیابی به هدف، تکیه و تأکید بر سرمایه‌ی اجتماعی یعنی برقراری اعتماد، ایجاد روحیه‌ی همکاری و تعامل صحیح، مقدم بر امور دیگر و ضروری تر است. کشور ما نیز که از گروه‌های قومی متعدد و خرده فرهنگ‌های بسیاری تشکیل شده است، برای دستیابی به آرمانها و اهدافش، بیش از هر چیز دیگر به حاکمیت فضای اعتماد، تفاهم و همکاری نیازمند است.

بنابراین باید کوشید زمینه های ایجاد و تقویت سرمایه ی اجتماعی را در گستره ی وسیع و بعضاً ناهمگون جامعه، شناسائی کرد تا بر استحکام و غنای این سرمایه ی ارزشمند افزود و عوامل و شرایط تضعیف و تخریب آن را نیز تعیین و زدود. (مصطفی علیزاده گل سفیدی) اگر سرمایه ی اجتماعی را شبکه ایی از ارزشها، افکار، تمایلات و رفتارهایی بدانیم که موجب اعتماد، تفاهم و همدلی میان افراد یک گروه می شود و در نتیجه گروه آسانتر و سریعتر به اهداف خود دست پیدا می کند.

بدون تردید باید این سرمایه ی گرانبها و بسیار با ارزش، مرکز توجه قرار گیرد و بسیار مهم قلمداد شود. برای اینکه سیاست ها، برنامه ها و سرمایه گذاریها با موفقیت همراه شوند قبل از هر چیز باید سرمایه ی اجتماعی را ایجاد و تقویت کرد. برای دستیابی به این مهم نیز باید موانع و عوامل تضعیف و تخریب سرمایه ی اجتماعی شناسایی شوند. (همان) یکی از مشکلات جدی کشور ما تمرکز فرصتها، امکانات و سرمایه گذاریها در تهران و در درجه ی بعد در چند شهر بزرگ کشور می باشد.

در پنجاه سال گذشته سهم بسیاری از استانها در سرمایه گذاریها بسیار اندک بوده است. امکانات آموزشی، بهداشتی، رفاهی، ورزشی، تفریحی و... بطور عادلانه در تمام کشور توزیع نشده است. نابرابری در درآمد و توزیع نامتقارن فرصتها، نابرابریهای اجتماعی و شکاف طبقاتی را تشدید کرده است. حوزه ی استقرار و سکونت خرده فرهنگهای قومی خارج از محدوده ی شهرهای بزرگ و به طبع دور از تمرکز فرصتها و امکانات می باشند. با تمام تلاشهایی که بعد از انقلاب صورت گرفت، چنانچه قبلاً گفته شد بر تمامی یا بخش وسیعی از قلمرو آنان فقر سایه انداخته است.

بیشترین نرخ بیسوادی و بیکاری مربوط به این مناطق است، سطح درآمد بسیار پایین است، سطح بهداشت، آموزش و رفاه با استانداردهای رایج فاصله ی زیادی دارد. بر همین اساس بسیاری از ساکنان این مناطق در آرزوی دستیابی به زندگی بهتر به شهرهای بزرگ مهاجرت کردند و در حاشیه ی این شهرها زندگی حاشیه نشینی را با همه ی بدیهای آن برگزیدند. نحوه ی توزیع قدرت نیز همواره مورد اعتراض بوده است خرده فرهنگهای قومی همواره سهم خود را در قدرت ناچیز می دانند و در موارد بسیاری اداره این مناطق با نیروی غیر بومی بوده است. همواره مرکز نشینان برای مناطق دیگر تصمیم می گیرند این امر خوشایند ساکنان دور از مرکز نیست. (همان)

بر اساس تحلیل های جامعه شناسی اگر فرد احساس کند که در جامعه موانعی وجود دارد که مانع از نیل وی به هدفهایش می شود، علیه جامعه طغیان می کند و درصدد تغییر روشها بر می آید در جامعه ای که ثروت، قدرت و امکانات و فرصتها عادلانه توزیع نشده اند [اگر] افراد برای دست یافتن به آنها، راهها و ابزارهای نامشروع و غیر

قانونی را برگزینند فشار روانی ناشی از کمبودها، تحقیر بواسطه نداشتن و محرومیت از امکانات و فرصتها، شرایط سخت و دشواری در جامعه بوجود می آورد.

گروههای انسانی را رودروی یکدیگر قرار می دهد. هر گروه تصور می کنند که از سوی گروههای دیگر مورد ظلم و اجحاف قرار گرفته و از حق خود محروم شده است. احساس وجود نابرابری و تبعیض در گروههای اجتماعی یکی از مهمترین موانع در راه تقویت هویت جمعی و اعتماد بین گروهها است. کاستیها و کمبودها می تواند به تنازع و کشمکش برای تصاحب فرصتها و امکانات بینجامد. بسیاری از صاحب نظران شرایط بد اقتصادی را منشاء بسیاری از ناسازگاریهای اجتماعی می دانند «نویسندگانی چون هنری جورج، چارلز بوس، جاکوب ریتز، جین آدامز و ویلیام بگز احساس کردند که ما باید کوششهایمان را در راه اصلاح روشهای نادرست و غیر عادلانه توزیع در آمدها و غلبه بر نوسانات اقتصادی متمرکز سازیم نه فقط بدین جهت که توزیع نادرست در آمدها خودبخود نادرست است بلکه بدین علت که منشاء و موجبات بیشتر فساد، بزهکاریها و تباهیهای اجتماعی در تمام دنیا است.» (همان).

همچنین «وزیر کشور دولت قبلی» در جمع تعدادی از مدیران این وزارتخانه اعلام کرد: «عدم توزیع عادلانه امکانات، باعث آشفتگیهای سیاسی - اجتماعی و اقتصادی می شود و آشفتگیها، آهنگ توسعه را کند می کند.» (خبرگزاری ایرنا، ۸۵/۵/۱۹). براساس موارد فوق روشن است که بهترین روش در میان قومیت لرو قومیت های دیگر سازماندهی مدرن قومیتی است که از سرمایه اجتماعی خویش برای حل مشکلات بحقشان استفاده کنند. البته چنانچه درپیش بیان شد اید هر قوم استراتژی روشنی در راستای یگانگی ملی بنویسد. با این شیوه عدالت به میزان قابل توجهی در قوم به واسطه روش های جمعی تحقق یافته و البته کمک و مساعدت به عدالت اجتماعی برای اقوام دیگر و در نتیجه همگرایی اقوام محقق می شود. حرکتی که قطعاً کمک بزرگی برای وحدت و حفظ تمامیت ارضی کشور خواهد بود.

## ه: نقش قومیت ها و تنوع فرهنگ ها در حفظ هویت ایرانی:

دیدگاه دکتر ناصر فکوهی درباره تنوع قومیت ها قابل توجه است. وی در گفتگویی تحت همین عنوان می گوید: در صد سال اخیر، ایران و نخبگان آن تلاش های متعددی داشته اند تا باز تعریفی برای خود در جهان جدید و بر پایه نظریه دولت ملی (دولت - ملت) پیدا کنند. این تلاش ها البته به صورت گسترده ای تحت تاثیر قدرت های موجود سنتی (بازار و نظام های دینی) و دولت در معنای پیش صنعتی آن (فاجار و سپس پهلوی) قرار داشته است که هر کدام به وسیله گروهی از صاحبان فکری شان نمایندگی می شده اند. واقعیت آن است که مفهوم «ملت» و دولت ملی، مفاهیمی برونزا بوده اند و چه بخواهیم و چه نه، در چارچوب استعماری در کشورهای پیرامونی (یا «جهان

سوم) به وجود آمده اند، اما در این میان بوده اند کسانی که با دلسوزی و عشق و علاقه به فرهنگ ایرانی سعی کردند این مفاهیم را با مفهوم ایران تاریخی و تمدنی و فرهنگی سازش دهند.

در حالی که گروه هایی دیگر از همان آغاز این چارچوب جهانی را بهانه ای کردند برای استفاده ابزاری از ساختار دولت برای پیشبرد اهداف سودجویانه اقتصادی، سیاسی و شخصی شان و یا وابستگی هایشان به نظام های استعماری یا خارجی، یا ایدئولوژیک داخلی، و یا هر دو؛ همین هم سبب شده است که در طول این صد سال ما هنوز نتوانسته ایم به تحقق واقعی دولت ملی دست بیاییم و مشکلات در این راه هنوز بسیار زیاد است. هر چند با دو انقلاب بزرگ مشروطه و اسلامی، به این هدف نزدیکتر شده ایم. در عین حال جهان در طول این صد سال باز نایستاده است و به سرعت به سوی بازتعریف دولت ملی پیش می رود (مثلا گذار از دموکراسی تفویضی اختیاری به دموکراسی مشارکتی) و همین است که ما را با مشکلات جدیدی روبرو کرده است که به صورت بسیار خلاصه می توان آنها را در فرمول: «پسا مدرن شدن پیش از مدرن شدن» و «گذار از دولت ملی، پیش از ساخت آن» به بیان در آورد.

ساختن هویت ایرانی را باید در این چارچوب قرار داد. این هویت در دوران پهلوی اول، بر اساس نظریه باستان گرایی ایران مرکزی با رویکردی شرق شناسانه در دست ساخته شدن بود که با انحراف استبدادی و فاشیستی با شکست و اشغال ایران پایان یافت. در دوره نهضت ملی، این هویت، با شعارهای ملی - اسلامی مطرح بود اما منافع قدرت های بزرگ را به حدی به خطر انداخت که با کودتا آن را به خاموشی واداشتند و ایران را وارد یک دوران استبداد به ظاهر مدرن و «روشنگرانه» کردند که بار دیگر تلاش کرد با اندکی تعدیل رویکرد ساخت هویت ایرانی را این بار از یک طرف با باستان گرایی ایران مرکزی و از طرف دیگر با مدل گرفتن از اروپا و امریکای پیشرفته با محوریت دادن به توسعه یافتگی فناورانه و ابزاری و مادی، پیش برد در عین آنکه تا حد ممکن با هویت دینی ایران نیز مدارا کند ولی آن را حاشیه ای سازد.

در عین حال در اواخر دوره پهلوی دوم، مساله ساختن هویت هر چه بیشتر به دست نیروهای نظامی و امنیتی سپرده شد که همه انتخاب ها را به سود یک باستان گرایی مضحک زیر فشار سخت و سرکوب قرار دادند و در تنها جبهه ای که به دلیل ریشه دار بودنش نمی توانستند چندان پیشرفت داشته باشند، یعنی فرهنگ مردمی اسلامی، با شکست روبرو شدند و انقلاب اسلامی روی داد. پس از انقلاب، در ابتدا و در شرایط بحران ابتدایی آن و جنگ، بر اساس گروهی از رویکردهای واکنشی تلاش شد که هویت ایرانی غیر اسلامی تنها همان باستان گرایی ایران مرکزی فرض شود آن هم روی مدل پهلوی. بنابراین از همه جا حذف شود، اما این رویکرد پس از دوران جنگ

تحمیلی که خود اتفاقاً نقش مهمی در شکل دادن به هویت ملی جدید داشت، تعدیل شد و امروز خوشبختانه ما به نوعی اجماع رسیده ایم که بیشتر بر هویت ایرانی در تکرار باستان گرایانه آن، قومی آن، جهانی آن و اسلامی آن، تاکید می کند.

اما مدیریت این چنین هویتی و به خصوص ساخت آن در فضا و در روابط اجتماعی کاری بسیار مشکل است، اما ناممکن نیست. در یک کلام هویت امروزی ایرانی به نظر من باید بر اساس اصل تکرار و در سه سطح محلی، ملی و جهانی ساخته شود که هر کدام دارای سطوح متعدد دیگری نیز هستند.

پرسش: نظر به اینکه هویت یک فرد در یک جامعه نشأت گرفته از تاریخ مذهب و سنت های قدیم و جدید متأثر از لوازم مدرنیته در یک کشور است برای حفظ تعادل میان این سه مقوله چه راهکارهایی باید اندیشید؟ اگر هر کدام نسبت به دیگری کم رنگ تر شود چه اتفاقی خواهد افتاد؟

نقطه حرکت ما باید پذیرش تفاوت و تکرار به عنوان پایه و اساس باشد و دور کردن ذهنیت آسیب زای یکی کردن و همسان سازی آدم ها که نه هیچ وقت در تاریخ اتفاق افتاده است و نه هرگز اتفاق خواهد افتاد [صورت گیرد]. مفهوم یکسان سازی با اصل بیولوژیک حیات در تضاد است، زیرا هیچ موجودی هرگز شبیه یک موجود دیگر زاده نمی شود و اگر حتی یک دوقلوی واقعی را هم در نظر بگیریم نظام های بیولوژیک شناختی آنها، از ایشان دو موجود متفاوت و گاه کاملاً متضاد می سازد. ممکن است سؤال شود آیا این گزاره با اصل وحدت مثلاً وحدت ملی، وحدت دینی و غیره در تضاد نیست؟ پاسخ این است که نه تنها این اصل در تضاد با مفهوم وحدت نیست بلکه در پهنه ای چون ایران، تنها راه رسیدن به وحدت است.

وحدت به معنی آن نیست که آدم ها را تبدیل به موجودات شیئی مانندی کنیم که هیچ نظر و شخصیت و هویتی از خود نداشته باشند، وحدت باید بر اساس انتخاب آزاد و پایبندی به اصولی که افراد آگاهانه انتخاب می کنند انجام بگیرد و از این گذشته وحدت هرگز در همه جنبه ها اتفاق نمی افتد. برای مثال در صدر اسلام که وحدت امت اسلامی مطرح شد، این بدان معنا نبود که افراد هویت های قومی و نژادی و سیاسی و حتی قبیله ای خود را از دست بدهند، بلکه آن هویت ها را در رابطه با وحدت سیاسی آن روزگار در درجه دوم قرار می دادند. امروز هم وقتی ما صحبت از وحدت ملی می کنیم نباید منظورمان این باشد که کسی هویت و زبان مادری و سنت های محلی یا سلاطین جهانی خودش را به کلی کنار بگذارد و تنها به این شکل از هویت پایبند شود، زیرا این امر نه ممکن است و نه قابل تداوم. تنها اتفاقی که می افتد و در «بهترین» حالت آن است که جامعه به سوی صورتی گرای و ریا پیش می رود و افراد تظاهر می کنند که هویت های دیگر خود را کنار گذاشته اند، اما در باطن بیشتر

به آنها پایبند می شوند و نسبت به هویت تحمیلی موضع گیری پیدا می کنند. بنابراین با چنین دفاع نادرستی از یک هدف درست می توان به رویکردهای واکنشی آسیب زا رسید که امروز ما در جامعه خودمان شاهدش هستیم. اما اینکه چطور باید این امر را مدیریت کرد بحث دیگری است که اگر فرض اول را پذیرفتیم می توان از آن صحبت کرد. متأسفانه ما در کشورمان با فشارهای مختلفی مثلاً از جانب شوونیست های باستان گرا، شوونیست های قومی، ایدئولوژیک و غیره روبروئیم که هیچ کدامشان در حال حاضر این اصل را نپذیرفته اند و تا زمانی که به اجماع حداقلی در این زمینه نرسیم، هیچ گونه مدیریتی نمی تواند کاری از پیش ببرد.

مشکل دیگر صوری گرایی بیش از اندازه ای است که به دلیل فشار های ناشی از دیدگاه های غلط نسبت به هویت های واحد ایجاد شده است، این صوری گرایی به ریاکاری های عمیق و درونی شده در سطح اجتماعی دامن زده اند که باید به تدریج با باز شدن فضا و در میان و دراز مدت بر طرف شوند تا اعتماد ها افزایش یابد و بتوان کاری کرد.

پرسش: در حال حاضر هویت یک ایرانی را بیشتر متأثر از چه مقوله هایی می دانید و چه چالش هایی در مورد این هویت در حال حاضر فراروی یک ایرانی ساکن در ایران است؟

بر اساس همان چیزی که گفتم هویت یک ایرانی بنا بر اینکه از چه کسی صحبت می کنیم، در چه موقعیت اجتماعی با چه جنسیتی و چه شغل و حرفه و جایگاه اجتماعی و حتی در کدام نقطه از کشور و با چگونه از روابطی با سایر نقاط و سایر نقاط جهان، می تواند متفاوت باشد. اصولاً اینکه خواسته باشیم هویتی را به عنوان کلیشه واحد مطرح کنیم شدنی نیست، مگر آنکه اخلاق را در معنای عام آن به مثابه سنگ بنا بگیریم، و منظور یک اخلاق متکثر اما مورد اجماع است، یعنی همان اصولی که مثلاً در یک نظام قانونی مثل نظام خود ما در قالب قانون اساسی و سایر قوانین وجود دارند.

مشکل در حال حاضر به نظر من لزوماً مشکل قانونی نیست، بلکه مشکل اجرا نشدن قوانین و ضعف های مدیریتی است که به این اجرای نادرست دامن می زند و همچنین ضعف های ساختاری و تعبیر های شخصی که هر کس هر چه می خواهد را به عنوان اصل و قانون مطرح می کند. در حالی که ما یکی از کشورهایی هستیم که بیشترین میزان قوانین را دارد. به نظر من اگر در یک چشم انداز میان مدت ما هدف خود را اجرای دقیق و شفاف همین قوانین قرار دهیم و مردم را متقاعد کنیم که این قوانین به درستی انجام می شوند، بخش بزرگی از مشکلات حل خواهند شد. روشن است که هیچ قانونی کامل نیست و می تواند تحول یابد اما مشکل در حال حاضر همانگونه که گفتم این نیست که قوانین بد هستند بلکه این است که درست اجرا نمی شوند و سوء تفسیر و سوء استفاده ها زیاد هستند.

پرسش: برای حفظ تنوع های فرهنگی و قومیتی در کشوری مثل ایران چه اقداماتی باید اندیشید و از چه اقداماتی پرهیز کرد؟ با توجه به پراکندگی عمدتاً قومیت ها در مرزهای جغرافیایی و تمرکز امکانات در مرکز ایران رنجی که ممکن است این قومیت ها احساس کنند چه تاثیری می تواند بر حفظ و بقای فرهنگ آنها داشته باشد؟

ما باید دائماً به تاریخ صد ساله ایران مراجعه کنیم و همه تجربه های انجام شده را ببینیم. عملاً نیز آنچه در حال اجرا است هر چند به صورت خوبی اجرا نمی شود، سنتزی بیرون آمده از همین تجربه است. آنچه تجربه نشان می دهد این است که هر گونه سیاستگزاری متکی بر حذف این یا آن هویت و ایجاد یکپارچگی هویتی آمرانه در تاریخ این پهنه، با شکستی سخت و با واکنش های میان و دراز مدت روبرو شده اند، پس بهتر است از تاریخ درس بگیریم و اراده خود را با آنچه در واقعیت قابل اجرا است یکی نگیریم. ایران دارای بیش از چند هزار سال پهنه ای فرهنگی - سیاسی است که چند زبانی، چند قومیتی، چند سنتی، و ... بودن در آن اصل بوده اند، یعنی در این پهنه اصل در نظام کنش اجتماعی - فرهنگی - سیاسی، تکثر موقعیت ها و سلايق بوده است و نه یکی بودن آنها، اما این مساله مانع از فروپاشی این پهنه نشده است.

بر عکس دقت کنید که هر بار قدرت های مرکزی در این پهنه تلاش کرده اند سیاست های آمرانه مبتنی بر یکی کردن هویت را اجرا کنند، کشور تجزیه شده یا با اشغال خارجی روبرو شده است. همه اینها به نظر من گویای آن است که مدل ژاکوبینی انقلاب فرانسه که حتی در خود این کشور یک شکست بزرگ بوده است، در کشوری همچون ایران امکان پیاده شدن ندارد و بهتر است ما بیشترین فاصله را با آن بگیریم. اما در همین جا باید تاکید کنیم که الگوی فدرالیسم همچون کشورهای اسپانیا، آلمان، و ایالات متحده نیز در ایران نمی تواند محلی از اعراب داشته باشد زیرا این کشورها گذشته ای کوتاه و انسجام قومی زبانی بسیار بالاتری از ما داشته اند و بر پهنه های سرزمینی چنین وسیع با هزاران سال پیشینه قرار نداشته اند.

به نظر من، ما باید الگوی خود را ابداع کنیم، الگویی که در آن اصل بر مدیریت تفاوت، بر آزادی و بر عدالت اجتماعی باشد، که البته همان شعارهای انقلاب ژاکوبینی فرانسه و بسیاری دیگر از انقلاب های مدرن بوده اند، اما مساله شعار نیست، مساله چگونگی عملی پیاده کردن این شعارهاست. ایران چه بخواهیم و چه نخواهیم تنها در صورتی قادر به حیات خواهد بود که بتواند تمام تکثرهای خود از جمله زبانی، قومی، عقیدتی، سبک زندگی... خود را حفظ کند. البته این امر باید بر اساس یک قرارداد اجتماعی باشد که بتواند بر پایه قوانین مورد اجماع، اعتقادات دینی و عرف اجتماعی که در پیوندی تفکیک ناپذیر با یکدیگر قرار دارند و همچنین موقعیت ما در منطقه و در جهان را، مدیریت کند. (ناصرفکوهی)

بر پایه دیدگاه های روشنگرانه دکتر ناصر فکوهی باید برای قومیت های ایران به گونه همگرایانه در طرح وحدت ملی ارزش بسیار قائل شد. بر این پایه ضرورت دارد تا به همه قومیت های لر، عرب، بلوچ، کرد، آذری و ترک و... فرصت داد تا به هویت خویش با رویکرد مرکز گرایانه پردازند، تا ایرانی استوار و مطمئن و به دور از هر گونه مرکز گریزی و ریا پیدار بماند. همه قومیت های ایرانی باید چتر اصلی و هویت بالاتر خود را اسلام و ایران بدانند. باید انسجام قومیتی در این چارچوب باشد و گر نه هزینه هنگفتی برای کشور و برای هر قومیت در پی خواهد داشت.

منابع:

۱- آیات و روایات و احادیث:

۲- بل (Bell)

۳- اریک هابزبام

۴- دکتر قاسم حسنی

۵- جیل، ۱۹۹۹؛ اریکسن، ۱۹۵۹، ۱۹۹۳

۶- رحمان گوهری

۷- فکوهی در برتون، ۱۳۸۰: ۲۳۵

۸- سمنبر میرزایی

۹- مختار جدیدی

۱۰- محمد تقی مصباح - جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن

۱۱- مصطفی علیزاده گل سفیدی

۱۲- ناصر فکوهی

۱۳- جان رکس

۱۴- آنتوان سعاده

۱۵- حسام زکی

بهره تربیتی: باید کوشش های جدی در راستای تبدیل ایل ها به قومیت واحد در صورت پذیرد و تقسیمات جدیدی در درون قومیت لر به وجود آید و از تئوری صله ی ارحام نهایت استفاده را برای این پیوند که هم منافع ملی و همچنین منافع قومی را فراهم می آورد، برد.